

١٤٩ ق
٩٣

١٤٩
٥
٤ م

رساله ذخيرة العباد

ليوم المعاد در سؤال وجواب عامة الباعث
باحواشي ان كه مطابق است
بافتاوى حضرت مستطاب اعلم العلماء والمجتهدين
و ائمه الفقهاء والمحققين
مروج احكام جده سيد المرسلين
آية الله في العالمين

اقاي اقا سيد ابراهيم الحسيني الاصطرباناتي

الشهير بميرزا اقا الشيرازي

متع الله المسلمين بطول بقائه الشريف

﴿ چاپ پنجم ﴾

در مطبعة مرتضوية در نجف اشرف

٨٢

۵۲۲۳۸
 ۱۳۱۷
 نام کتاب
 تاریخ تصدیق ۱۱/۲/۱۳۵۲
 شماره قفسه ۱۸۰۹۱
 شماره محضری
 ۵۲۲۳۹
 ۵۲۲۴۰
 بسم الله الرحمن الرحيم

این کتاب
 مستطاف خیر
 العالی القیام الحادیر شوال و جواد
 عاقرا البکری بالحق ان کرم مطالبون
 بافتاق حضرت مستطاف اعلم العلماء والمجاهدين
 افتقاه الفقهاء المنبرین و مرجع احکام حقه
 المسلمین بنیر المیزان الذی حججنا الاسلام والمسلمین
 ائمه الله فی العالمین آقا فاضل العالی قاسم علیهم السلام
 الاضطهاد بنا الشہیر بهیدر اقا الشیرازی
 متبع الله المسلمین بطول بقاء الشریفین
 بر جمع جناب مستطاف اعلم الاخیاء المحققین
 و آغا آقا حاج ابوالقاسم معتمد
 التجریشی بنی الاضطهاد بنا زید
 در مطبعت الرضویة نجف اشرف
 کتبه محمد علی النجفی
 الغریبی شمس
 ۱۳۱۷

این کتاب مستطاف خیر
 العالی القیام الحادیر شوال و جواد
 عاقرا البکری بالحق ان کرم مطالبون
 بافتاق حضرت مستطاف اعلم العلماء والمجاهدين
 افتقاه الفقهاء المنبرین و مرجع احکام حقه
 المسلمین بنیر المیزان الذی حججنا الاسلام والمسلمین
 ائمه الله فی العالمین آقا فاضل العالی قاسم علیهم السلام
 الاضطهاد بنا الشہیر بهیدر اقا الشیرازی
 متبع الله المسلمین بطول بقاء الشریفین
 بر جمع جناب مستطاف اعلم الاخیاء المحققین
 و آغا آقا حاج ابوالقاسم معتمد
 التجریشی بنی الاضطهاد بنا زید
 در مطبعت الرضویة نجف اشرف
 کتبه محمد علی النجفی
 الغریبی شمس
 ۱۳۱۷

این کتاب مستطاف خیر
 العالی القیام الحادیر شوال و جواد
 عاقرا البکری بالحق ان کرم مطالبون
 بافتاق حضرت مستطاف اعلم العلماء والمجاهدين
 افتقاه الفقهاء المنبرین و مرجع احکام حقه
 المسلمین بنیر المیزان الذی حججنا الاسلام والمسلمین
 ائمه الله فی العالمین آقا فاضل العالی قاسم علیهم السلام
 الاضطهاد بنا الشہیر بهیدر اقا الشیرازی
 متبع الله المسلمین بطول بقاء الشریفین
 بر جمع جناب مستطاف اعلم الاخیاء المحققین
 و آغا آقا حاج ابوالقاسم معتمد
 التجریشی بنی الاضطهاد بنا زید
 در مطبعت الرضویة نجف اشرف
 کتبه محمد علی النجفی
 الغریبی شمس
 ۱۳۱۷

بسم الله الرحمن الرحيم
 عمل با برسانه شریعت با بران
 حواشی آن صحیح و مجرب است
 انشاء الله تعالی
 الا حقیر از اهلیت محلیه
 المدعو میرزا آقا الشیرازی



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و لعنة الله علی
 اعدائهم اجمعین فی یوم الدین سوال اجتهاد واجب غنی است با واجب کفایه
 جواب واجب کفایه کما ثبت در عینی من بیان فرماید که مقلد چه شخص باید باشد
 ج کسی است که بمرتبه اجتهاد نرسیده خواه عامی محض بوده باشد و خواه کسی
 باشد که بجهت از علم داشته باشد من شخصیکه جائز تقلید است شرایط و او را
 را بیان فرماید ج چند شرط دران معتبر است اول آنکه بالغ باشد و دوم آنکه عاقل
 باشد سیم آنکه ایمان داشته باشد یا بنفعی که اثناعشر باشد چهارم آنکه عادل باشد
 پنجم آنکه ولد از نیا باشد ششم آنکه مجتهد باشد هفتم آنکه حی بوده باشد پس
 تقلید میت جایز نیست من باقی ماندن بر تقلید میت جایز است بانه ج
 اقوی جواز است من تقلید علم واجبست بانه ج حقیر تقلید علم را واجب
 میدانم من معنی علم را بیان فرماید ج اعلم یعنی استاد تدریس و تدریس
 حکم الله و فهمیدن آن از ادله شرعیه من اجتهاد بجز چیزی ثابت میشود ج
 ثابت میشود اجتهاد بعلم یا بحدود و عادل از اهل خبره یا جمعی از اهل خبره

که قول

در حدیثی است که
 با وجودی که
 در حدیثی است که
 در حدیثی است که
 در حدیثی است که
 در حدیثی است که
 در حدیثی است که
 در حدیثی است که
 در حدیثی است که
 در حدیثی است که
 در حدیثی است که

در مسائل تقلید است

که قول آنها مفید علم باشد من اعلیت بحدود عادل واحد از اهل خبره و شایع ثانی
 میشود بانه ج با عدم تمکن از علم و عدم تمکن از طریق معتبر مطلقاً ظن کافی
 است چه از قول عادل واحد از اهل خبره حاصل شود و چه از شایع و چه از غیر
 اینها من هرگاه مکلف دستش با علم نرسد چه کند ج مجتهد است ما بین
 تقلید غیر علم یا رعایت لاعلم فالاعلم و عمل با احتیاط اگر چه مثل من تکرار
 باشد من معنی لاعلم فالاعلم چیست ج یعنی هرگاه پنج مجتهد باشد مجتهد
 که هستند هر کدام از اینها که علش بیشتر است و استاد تر است در فهمیدن
 حکم خدا از دیگران یا و تقلید کنند من هرگاه اصلاً دستش بجهت نرسد
 نه اعلم و نه غیر اعلم چه کند ج عمل با احتیاط کند من هرگاه طریق احتیاط
 را نداند چه کند ج میسر سازد و فروع عادل از اهل خبره یا یکی که خبر دهد
 از طریق احتیاط برای مجتهدی من هرگاه تقلید غیر اعلم نمود بعد متمکن
 شد از تقلید اعلم عادل واجبست بانه ج بلی واجبست عادل با اعلم
 من معنی تقلید چیست ج تقلید بکه معنی عمل است عبارت از یاد گرفتن
 مسائل است بقصد عمل از مجتهد که در وقت حاجت بان عمل کند اگر چه
 عمل نکرده باشد لکن در جواز بقاء بر تقلید میت محتاج است بعمل من
 طریق یاد گرفتن مسائل را بیان فرماید ج از خود مجتهد اخذ کردن یا
 از ناقلی که عادل باشد یا ثقه یا از گامیکه فتوای مجتهد دران باشد چه علم
 بصحت آن باشد یا ظن الحمیتانی من آباد و مجتهد که فقهان ایشان در
 شایع مساوی فهمیده شود و بعد از شخص اعلیت همچو کلام معلوم نباشد
 پس در این صورت تکلیف چیست ج مقلد مجتهد است در تقلید هر یک
 من آیا جایز است که یکی از این دو مجتهد که مساوی هستند بعضی مسائل
 را از این تقلید نماید و بعضی را از آن ج بلی جایز است من در صورت

مقلد
 احتیاطی
 عادل است
 مطلقاً و در
 عادل است
 مطلقاً و در
 مقلد
 احتیاطی
 عادل است
 مطلقاً و در
 مقلد
 احتیاطی
 عادل است
 مطلقاً و در

موافقت مجتهدین در رای تعیین احدهما لازم است بانچه الحوت تعیین
 بلی ظاهر جواز تقلید مرد و است نام مس عدول از مجتهدی بجایز است بانه
 ج جایز نیست مگر با علم مس عمل جاهل فاصرا بیان فرماید ج جاهل فاصر
 عملی که کرده است مثل نماز و صحیح دانسته است و قرینه الی الله بجا آورده اگر
 عملش برای مجتهدی علم که باور جوع میکند مطابق افتاده عملش صحیح است
 و الا فلا صحیح و فساد عمل جاهل مقصر را بیان فرماید ج اگر
 فرض شود که عمل را بقصد قربت کرده و برای مجتهدی علم مطابق افتاده
 عملش صحیح است و اگر نیفتاده عملش باطل است مس عدالت حسن ظاهر است
 یا ملکه ج عدالت ملکه است و حسن ظاهر کاشف از ملکه است با حصول
 ظنیکه بحد وثوق و اطمینان برسد علی الاحوط مس معناه عدالت چیست
 ج عدالت عبارتست از آنکه اجتناب از گناهان کبیره کند و احوال بر گناهان
 صغیره ننماید بجهت ترس از خدا و احوال بر صغیره چه معنی دارد بیان
 فرماید ج احوال عبارتست از آنکه مداومت نماید بر آن گناه صغیره که کرده
 است هر چند دود فصر باشد و اگر بکد فصر کرده باشد و غم دارد که مرتبه
 ثانی آن گناه را بکند بجز غم و اصرار متحقق نمیشود مس اگر کسی شک کند
 اصل تقلید که ایا تقلید کرده است یا نه تکلیفش چیست ج اگر پیش از عمل در
 شک باشد بنا بر نبودن تقلید میگردد و در باقی اعمال تقلید میکند و اگر بعد از
 عمل باشد اعتبار شک نیست و عمل گذشته اش صحیح است و اگر در اثنای عمل
 باشد مثل نماز عاده کند یا تقلید مس اگر مجتهد بمیرد و مقلد مطلع بر موت
 او نشود مگر بعد از مدتی تکلیف او چیست ج اعمالی که در امدت از او ملحق
 رای آن مجتهد صادر شده همه صحیح است و قضا آنها لازم نیست بنا بر جواز

مطابق رای
 علم که تقلید
 را نموده چنانچه
 در کتب معتبره
 آمده است
 احوط اتمام
 بمقتضای احوال
 خصوصاً در جنس
 و قیاس و مدار
 بنا بر تقلید
 احوال و احوال
 بقول او باشد
 تفصیلاً و بعد از
 اتمام اگر مطابق
 افتاده رای
 مقلدش باشد
 الا احاطه بفضا
 نماید و احوال
 ایشان را عمل
 است ثانیاً
 میزاقاً

بقا بر تقلید میت چنانچه گذشت مس دو مجتهد اگر یکی علم باشد و یکی دیگر
 اوثق در فتوی تقلید کدام یک را مقدم بدارد ج اعلم مقدم است و بر فرض
 تساوی در علم اوثق مقدم است مس اگر اعلم با غیر اعلم موافق باشند در فتوی
 ایا در این صورت جایز است تقلید غیر اعلم بانچه ج بلی در این صورت جایز است
 بلکه جایز است با عدم علم بخالف تفصیلاً و اجمالاً بطریق شبهه محصوره
 مس کیفیت تطهیر نجاسات را بآب قلیل و کرجاری و بآب باران بیان فرماید
 ج اگر منجنق بولست در آب قلیل و مرتبه شستن واجبست و غسل
 اول نجس است مطلقاً و ثانیاً ظاهر است اگر چه احوط اجتنابست و در آب که
 دو مرتبه شستن احوط است و در جاری بکرتبه کفایت میکند و در مستحضر
 بغایت و منی یا خون یا آب قلیل بعد از زایل شدن عین نجاست بکرتبه شستن
 کافی است و بجهت شستن دو مرتبه است و اما در کرجاری بعد از زوال عین نجاست
 پاک است و آب باران زمان باریدن حکم آب جاری دارد بشرط آنکه حیوان
 داشته باشد مس بدن تماماً یا بعض بدن هر گاه نجس باشد داخل در آب
 که مثل خرپنه یا جاری مثل چشمه شود بعد از ازاله نجاست بیرون آمدن از
 آب میخواهد بانچه ج ازاله نجاست از بدن کافی است و احتیاج بخرج شدن
 ندارد و بجهت خارج شدن است مس اشیا متنجسه مثل لباس و غیره در
 آب قلیل پاک یا جاری فشار دادن لازم است بانچه ج در قلیل لازم است
 و در جاری و کثیر لازم نیست اگر چه احوط است مس لباسیکه بینل یا بقم
 یا بغیره رنگ شده نجس شود در تطهیرش تا مادامیکه رنگ پس میدهد
 پاک میشود بانچه ج اگر آب رنگین بیرون بیاید که از خود نیل در آن نباشد
 و ابرامضاف نکند پاک میشود و اگر از خود نیل در آن باشد پاک نمیشود و

در فتوی
 احوال و احوال
 بقول او باشد
 تفصیلاً و بعد از
 اتمام اگر مطابق
 افتاده رای
 مقلدش باشد
 الا احاطه بفضا
 نماید و احوال
 ایشان را عمل
 است ثانیاً
 میزاقاً

همچنین اگر ابراز اطلاق بیرون نماید و متناکد مس اگر شخص دستها برنجس
باشد و بول و غائط هم کرده باشد و آب باشد لیکن کمتر از کف و ظرف هم نباشد
که ابر بر دارد بجهت تطهیر نجاست تکلیفش چیست ج اگر ممکن است ابر را بدین خود
بر دارد بر نزد بدستها پس تا از آن نجاست نماید و بعد دست را بر دست بخرج
غائط و بدست دیگر آب بر نزد بدست و محل را تطهیر نماید مس طفل
شیر خوار دیر که هنوز غذا خوار نشده و شیر خور و کافر هم نخورده بول
نجاسی بکند مثل فرش یا لباس یا زمین یا غیر اینها بر بختن آب که بران غلبه
نماید کفایت میکند یا نرج بلی کفایت میکند ولی احوط تعدد دست مس
چیزها شکله قابل فشار نیست مثل جو و برنج و گندم و شبیه آنها هرگاه نجس
شوند یعنی آب نجس نجس و آب برود تطهیرشان بجهت خواست ج تطهیر ظاهر
انها میشود اما باطن تطهیر آن مشکل است مگر آنکه علم بنفوذ آب در آنها حاصل
شود نه مجرد خسیدن در آب مس هرگاه حب یا کوزه یا شبنم مثلا آب
نجس نجس نجس نجس نجس نجس نجس نجس نجس نجس نجس نجس نجس نجس نجس نجس نجس نجس
کر یا جاری بگذارد که آب در آنها نفوذ کند پاک میشود مس فرش یا لحاف
یا حصیر بیکر دیمان دارد اگر نجس شود داخل آب کر یا جاری کنند بعد از
از آن نجاست آبا احتیاج بلکه و فشار آن هست یا نرج بعد از زایل شدن
عین نجاست احتیاج بلکه و فشار نیست مس هرگاه مغرهند و آنرا و خورزه
و مانند آن نجس شود پاک کر یا جاری ممکن است تطهیر آنها با نرج بلی
پاک میشود بکر و جاری اما آب قبل پس اینقدر آب بران بریزند که مسو
و مستوعب بر جمیع اجزاء منجس شود و انفضال غساله نیز گردد در این صورت
ظاهر میشود و ضرر ندارد بقاء بعضی از آب غساله در آن و همچنین است خال

در بقاء غساله مثل لحاف و جامه های پنبه دار مس هرگاه اجزا کوزه را از
گل نجس ساخته باشند تطهیرش بجهت خواست ج داخل در آب کر یا جاری نمایند
تا آب بجو فشان برود بجهت پاک کردن آب جمیع اجزاء آن مستوعب شود و انوقت پاک میشود
مس در ظرف لازم است که سرد فعه شسته شود از هر نجاستی پاک بلکه یک دفعه
کافی است ج سه مرتبه یا بدست در آب قبل و اما در کر و جاری احتیاط است
مس ظرفی که آب دارد مس در آن ولوغ کند یعنی بطرف زبان یا شامه حکش
چست ج تطهیر آن اینست که اول از آب بکر تیر خاکمال نمایند و بعد از آن دو
مرتبه با آب بشویند پاک میشود مس هر چیزی که در آن ولوغ صدق نماید
مالیدن منجواهد یا نرج بلی واجبست در ظروف و از این قبیل است هاون
و جان و مانند اینها مس تطهیر حوض نجس با آب قبل و ظرفهای بزرگ که
نصب نموده باشند مثل دیک اشپزی و قنادی و خم درند بزی و آنچه از این
قبل باشند از چیزها شکله ممکن نیست شستن آنها در میان آب چه باید کرد ج
تطهیر آنها با این قسم است که ابر از طرف آنها جاری نمایند چنانکه هر طرف
انها را بکشد و بعد از آن غساله را که در تران جمیع میشود از آن بیرون بیاورد
سه مرتبه همچنین نمایند تا پاک بشود و اگر تران سوراخ باشد که در هر دفعه
تمام غساله از آن خارج شود با ظرفی که کرده غساله را بریزد پاک میشود
و ظرفی که غساله را بران میاورند باید پاک باشد در هر غسله و همچنین
دست و هرگاه همان ظرف را بخواهد دوباره داخل در ظرف نجس شده نماید
احتیاج بشستن ندارد و همچنین دست شخصی که ابر میاورد و ملاقات
بان نموده و احوط شستن است مس نه غالبه که از چوب نجس حاصل میشود احتیاط
لازم است یا نرج احوط اجتنابست مس بخار پاد و د با شعله که از نجس منجر

بوده پاکست و اما خون علقه که منشأ صورت حیوان است نجس است و خون تخم مرغ محکوم نجاست و وجوب اجتناب است علی الاحوط و خونیکه بعد از زدن کینه حیوان مأکول اللحم در بدن آن میماند هرگاه بعد از بیرون رفتن خون بقدر متعارف باشد پاکست بشرط آنکه در جرح حلالش باشد چون گوشت اما آنچه غیر آن باشد چون سپرز پس آن محل اشکال است و احوط اجتناب است و هرگاه خونیکه حادث بر بیرون آمدن در وقت نذ که قرار گرفته باشد از آن خارج نشود نجس است و بسبب مخلوط شدن با خون دیگر از آن نجس میکند و اقوی اینست که از خون باقی مانده در بدن غیر مأکول اللحم بعد از خروج خون متعارف اجتناب نماید و در طهارت خون بجز که در زمان نذ که در شکم مادر نبوده اشکال است و احوط اجتناب است چنانچه طهارت آن خونیکه در حال جاری شدن خون از محل زخم داخل شکم حیوان مذبح شده و در آنجا مانده محل اشکال است بلکه اجتناب از آن لازم است و هرگاه محال خون از باب طهارت و نجاست مشبه شود مثل اینکه ندانند صاحب خون چنده است یا غیر آن پاکست اگر مسوی نجاست نباشد و اگر مشبه بشود که از خون باقی مانده در بدن حیوان بعد از بیرون رفتن خون نذ که است یا غیر آن احوط اجتناب است ششم و هفتم شک و خوگ هرگاه ای نباشد پس هر چه از آنها چه حیوة در آن حلول بکند یا نه مانند و و ناخن و همچنین لعاب دهن و شکر و سایر فضلات آنها هر نجس است و اما شک و خوگ ای پاکست ششم شراب خواه از انگور باشد یا غیر آن و هر مست کننده که در اصل روان باشد نجس است و اما بنک و جرس و مانند آنها از هر چه بیکر در اصل روان نباشد هر چند و را میزوج باب کنند پاک است اگر چه باب میخورد هفتم فحاح و آن شراب مخصوصه است که غالب افراد آن از جواست مست کننده

هرگاه داخل شدن در آن و آن خون خارج معادل بود باشد بر آن اقا

و اذا میگذارند تا در آن غلیان و جوششی حاصل شود و آن غیر ماء الشبیه که معمول اطباء است در کافران کسی است که بر غیرین اسلام باشد مانند یهود و نصاری و مجوس و دهری یا آنکه با اختیار اسلام انکار رضی و زدن اسلام نمائند یا صناد در شود از او کفزار یا رفتن بیکر اقصا کفر او نماید مثل سوزاندن قرآن العیا بالله یا ناسرا کفنی یکی از اهل عصمت علیهم السلام و جمیع اقسام کفر از حری و زنی و خارجی و غالی و ناصبی و مرتد خواه فطری و خواه میلی و غیر ایشان نجس میباشد و نجاسات منحصرا بر این ده چیز است بنا بر اصرار و غیر اینها را از رویا و خرگوش و موش و چلیپا سه و عقرب و موی خاکی و ولد از نا پاکست و بجز اجتناب است از جمیع و یا عرق جنب از جرم نماز جایز نیست و احوط اجتناب است از آن و از عرق شر جلال و اهن پاکست به اشکال و مستحبست بعد از استعمال در ناخن گرفتن و سرتراشیدن اینک محل را باب میخ نمایند و طهر آن چند چیز است ج مطهرات یا نرده چو است اول از آنها آبست و آن یا مطلق است یا مضاف آنکه مضاف است نرفع حلا میکند و زخمت و نجس میشود بجز رسیدن نجاست بان اگر چه بقدر که نیاز باشد تر باشد و اما مطلق پس آن یا گرمی کند هر چه بر او مگر آنکه قابلیت پاک شدن را نداشته باشد مثل میتر و نجس العیز و شبیه آنها و بر زمین بان پاک میکند کف یا و زدن کفش را خواه از چرم بوده باشد یا از چوب بوده باشد یا غیر اینها اگر بر راه رفتن از آن زمین شود یا بمالیدن بر زمین و هرگاه پیش از راه رفتن و مانند آن عین نجاست را بپا نشود بجز من نمودن بر زمین کفایت نمودن در نظیر مشکل است بلکه لابد است از میخی و یا مسح یعنی مالیدن بر زمین و همچنین است حکم نجاست غیر چرمی که از اصل عین ندارد مثل بول و آب متنجس که خشکیده باشد و بر زمین نیست در زمین مابین خال و سنگ

مستحبست

و غیر اینها از چیزهاست که زمین گفته میشود و معتبر است یا که بودن زمین یا اینکه
تر نباشد قسمی که رطوبت از آن بکف یا تعدد نماید و اندک نم داشتن ضرر ندارد
با صدق جفاف عرفا اگر چه بختراست که زمین خشک باشد و در یاد کردن
زمین کف دست و زانو و پشت پای کسی که پیش پای او باشد و زانو یا بکف دستها
راه برود محل تأمل است و همچنین هر چیزی که حفظ دست باز آید و بماند و تر
عصا کور یا سرنیزه ای که بعضا نصب مینماید بر زمین پاک نمی شود و آنچه را طراف
یا که حقیقت پشت پا است لیکن نزدیک زکف یا حواشی است که زمین بخود
خود را و افرامیکرد زمین آنرا پاک میکند و اجزاء ریزه که غالباً بغیر از آب رفع
نمیشود بر طرف کردن آنها واجب نیست همچنانکه حکم در استنجا بغیر از این است
و بختراست نمودن آنها است و همچنین چیزی که از اجزاء زمین که در کف یا وزیر
کفش یا قی میماند بعد از راه رفتن و مانند آن از آن لازم نیست احتیاط نمودن
بختراست ستم افتاب است و آن پاک میکند زمین و عمارات و در و پنجره را و قی
در اعیان نجاسات نیست پس هر چه از مذکور است که عین نجاست و آن نباشد
و افتاب آنرا بنامیدن بخشکاند پاک میشود و همینکه گفته شود که محل بافتا خشک
شد کفایت در تطهیر میکند هر چند زدن باد و گرمی هوا هم در آن مدخلت
داشته باشد و بختراست که چنان بخشد که هیچ اثر از رطوبت باقی نماند خشکیدن
بگرمی افتاب که بر نزدیک محل نجس تابیده باشد و همچنین افتاب زمان ابریکه
مانع از تابش آن نباشد کفایت نمیکند و پس از آنکه افتاب ظاهر زمین را بخشد
آنچه را که از باطن متصل بظاهر باشد و در این تابش افتاب بخشد پاک میشود
و همچنین است حال در مثل دیوار و شبیران هرگاه باطن متصل بظاهر نباشد
مثل پایه از دیوار که صندوقه مینامند پس خشکیدن طرفیکه افتاب بر خود آن

درمطهرالت
غیر زمین و عمارات
از قبیل کاهها
و دیوارها و در
درختان و غیره
اینها محال است
میردا افتاب
خشک کند

نمایند لکن بواسطه نابیدن بر طرف دیگر خشک شده آنرا پاک نمی کند منقول
که در اصل از زمین بوده لکن بالفعل نقل شده از آن مثل کوزه و شیخ و مهر و نگین
با افتاب پاک نمیشود و آنچه از زمین است و از آن شمرده میشود چون ریلک و پاشا
سنگ و مانند آنها از هر چه قابل نقل باشد لکن بالفعل از زمین شمرده میشود
با افتاب پاک میشود چهارم از مطهرات استحاله است و آن عبارتست از اینکه
جسم نجسی برگردد به یکی از اشیا طاهره پس هر نجس که بسوختن خاکستر یا در دانه
بخار شود پاک میشود خواه آن نجس در اصل نجس باشد یا بسبب ملاقات با نجاسات
نجس شده باشد و بخار بکند از چیز نجس برخیزد پاک است اگر چه آن بسبب سوختن
باقی نباشد و عرق بکند از آن هم رسد نجس است و هرگاه چوب نجس بسوختن در خاک
شود یا خشت خام نجس بپختن آجر شود یا سنگ نجس بپختن آهک شود پاک شود
همچنین پاک نمیشود و بر نجاست خود باقی است و هر حیوانی که از نجس هم رسد مثل
کر میکه از غائط انسان متولد شود پاک است همچنانکه حیوانی که اصل او از خون و
بوده پاک است و اگر اب نجس را حیوانی که حلال گوشتست بخورد و آن اب منقلب
بیول یا عرق یا لعاب شود پاک میشود همچنانکه اگر غذای نجس بخورد و سرگین شود
پاک است و از این قبیل است موه و سبزی و خیار و هندوانه و شبیرانها هرگاه
باب نجس بعمل آمده باشند پس هر پاکت و سگی که در نمکزار بیفتند و نمک شود
پاک میشود پیچ زهاب تلشین یعنی آب انگوری که بجوش پیاید و در و تلشان برود
بنا بر نجاست آن بجوشیدن پاک میشود ششم انتقال است پس هرگاه نجس اصلی
یا غار صی در حیوان یا کی یا غیر حیوان قرار گیرد چه اجزاء آن بشود یا نه بسبب انتقال
پاک میشود مثل خون نجس که کت یا پشه بمکد و از آن محسوب گردد و با و نیست
داده شود و اگر پس از انتقال نسبت داده نشود یا پنجه در او قرار گرفته باشد و خون

درمطهرالت
غیر زمین و عمارات
از قبیل کاهها
و دیوارها و در
درختان و غیره
اینها محال است
میردا افتاب
خشک کند

در مظهر التبت

از زانو میباید زدن انسان میکند که از خون زانو نمیکوبند در این حال
 نجس است و همچنین لازم است حیاط از خون پشه در حال مکیدن زدن انشا
 و همچنین نجس است هرگاه شک در رخت حاصل شود هفت روز اسلام آوردن کافرا
 پس او را پاک میکند و فرقی در اقسام کفار نیست اگر چه مرتد فطری باشد علی الاطلاق
 و اسلام را پاک میکند و مو و ناخن و ابد و هر چه در رطوبات فضلیه صفا خود
 و آنچه قبل از اسلام با رطوبت ملاقات نموده هر چند جامه های بدنش باشد
 با اسلام آوردن پاک میشود و در جامه بدنش احوط اجتناب است هفت مرتبه
 مانند تبت طفل که پدر یا جد یا مادری او اختیار اسلام نموده باشد پس آن طفل
 نیز پاک میشود و همچنین پاک میشود طفل که او را مسلمی سپرده باشد و پدر یا مادر
 یا یکی از جداد و جدش یا او نباشد علی اشکال و اقوی عدم جرم تبت است در
 گناه چاهیکه اسیان بتغیر نجس شده باشد بعد از پاک شدن آب چاه و ظرف شراب
 پس از سر که شدن آن با لایع پاک میشود و نیز پاک میشود دست غسل دهنده میت
 و در غیر این از تخم و سایر آلات اشکال است نه زوال عین نجاست با احتمال طهارت
 ولو بعد از اعلی الاحوط از بدن جوان صامت زنده مطلقا خصوص باطن ایشان
 چون سوراخ بینی و فضا ده و مانند اینها در غیبت هرگاه بعد از یقین نجاست
 بدن انسان با نجاست خن یا فرش یا ظرف یا سایر چیزها منعلقه با و غایب شود و احتمال
 این برود که پس از غیبت آن نجس را پاک کرده باشد حکم بطهارت آن میشود خواه آن شخص
 مؤمن باشد یا کافر بن باشد یا نه لکن احوط اعتبار علم نجاست و صد استعمال از او است
 و همچنین علامت طهارت بشود و لکن حکم غیبت در تار و پود و غائب شدن شخص
 از رخوت و توابع خود جاری نیست بلی هرگاه فروش یا ظرف از توابع شخص دیگر
 محسوب شود در چنین وقتی غیبت آن شخص حکم بطهارت میشود و از این باب است

مسئله
عقلانی
برهان

مسئله
کافی
برهان

مسئله
اعمال
برهان

مسئله
استعمال
برهان

مسئله
چهار
برهان

در احکام مظهر التبت

فروش و ظرف فیکه در تصرف زن و خدمتکارانست پس بعد از غیبت ایشان
 و احتمال تطهیر حکم بطهارت میشود یا زده هم سنگ و کهنه استنجاء است و بخوان
 و تفصیل آن در استنجا مخرج غائط خواهد آمد و در هر استنجا و بان حکم بطهارت
 رطوبت مشبه ببول و منه میشود و اگر استنجا نکرده نجس است پس در هر جدا
 شدن غسل و آن پاک کننده است رطوبتی پاکه باقی میماند در محل بعد از نشستن
 بنا بر قول بنیاست غسل چهاردهم بیرون آمدن خون از محل ذبح کردن حیوان
 یا محل بخور نمودن شتر بقدر بکرم معارفی از آن دفعه باشد و بان حکم بطهارت بخور
 باقی مانده میشود در حیوان ما کول اللحم و در حیوان غیر ما کول اللحم اقوی
 اجتناب است یا زده هم استنجا حیوان جلال که در اصل حلال گوشت باشد پس
 همیشه از نجاست خوردن زمانه گذشت و از اینجا است خوار نکشتن بول و فضله اش
 پاک است با گذشتن مدتی که در اجتناب از برای استبراء هر یک از حیوانات
 نجاست خوار وارد شده است علی الاحوط مس احکام بیت الخلاء رفتن را بپا
 فرمائید و اجبست در حال تخلی بلکه در جمیع احوال پوشانیدن عورت از
 هر سینه محترمی غیر از زن و کنیز بیکه در جلاله دیگری نباشد چنان بنده
 مسلم باشد چه کافر غافل باشد یا دانا یا نالغ باشد یا طفل بمهر و کفایت میکند
 پوشانیدن عورت بدست و نخوان از هر چیزی بیکه حاجب ثبوت آن بوده باشد
 بهتر پوشانیدن از ناف تا برافراست و از آن بهتر است پوشانیدن تا میان شانه
 و از آن بهتر پوشانیدن مجموع بدن است در حال تخلی یعنی در مکانی باشد که
 هیچکس از آن نبیند مس ابا جابر است نظر کردن بعورت زن خود و کنیز خود
 که از شوهر نداده باشد یا نه حج بلی جایز است بلکه از برای زن و کنیز نیز جایز
 است نگاه کردن بعورت شوهر و انای خود مس نگاه کردن هر مکلفی بعورت

مسئله
فروش
مشارت
برهان

مسئله
را فطر
برهان

مسئله
ان را فطر
برهان

مسئله
ان را فطر
برهان

حال نشستن و مسواک کردن در حال تخلی و استنجاء کردن بدست راست و دست
چپ اگر انگشتری در آن باشد که نقش آن اسماء الله باشد و سخن گفتن مگر بزرگ خداوند
و خواندن آیه الکرسی و بلند کردن مرد بول خود را بپای بالا بول کردن و از بلند
مثل بول کردن و تخلی میان قبر یا میان قبور نمودن و زیاد نشستن در خلایق و با
خود داشتن نقره سکه دار مگر آنکه دستر باشد یا آنکه در حال استنجاء از محل
جلای میشود یا کت یا نرج بلی یا کت و فرقه نیست فاین غساله استنجاء از غایط و
بول من ایجا از است بآب استنجاء وضو و غسل یا نرج جایز نیست اما از الیه استنجاء
بان میتوان نمود و معتبر است در حکم طهارت آب غساله استنجاء و چیزی را که نکه منجر
بنجاست در بوزن یک مره نجاست شده باشد و اجزاء نجیسه که در زمان استنجاء آب
از محل جلای میشود یا نرج منکر مگر آنکه از منجر نماید در قیوم نجاست از خارج باو
نرسیده باشد و از این قبیل است نجاست که از محل متعارف تعدد کرده باشد من
اگر غایط از محجج تعدد نکرده لکن در وقت استنجاء با حجار و کلوخ تعدد کند چه صورت
دارد ج اگر در غالب بغیر همین نجاست منجر نباشد و در نیست که تعدد ضرر
نداشته باشد و الا مشکل است من آب طاهر هرگاه مشبه شود بنجاست یا نرج
حدث و خبث هست یا نرج رافع خبث است با استعمال هر دو آب و رافع حدث
بطریق مذکور در باب وضو من اگر مشبه شود آب مطلق بمضاف رافع حدث
خبث هست یا نرج رافع خبث نیست مگر آنکه مکرر کند عمل را و اما در رفع حدث
احوط اقتضای صورت انحصار است من اگر مشبه شود آب مباح یا بعبیه
صورت دارد ج جایز نیست استعمال آن در صورت انحصار من ایجا واجب است
در تطهیر منجر بول دست مالیدن یا نرج واجب نیست مگر آنکه از آن چیزی بمالد
یا آنکه مخلوط بمک یا و ذی شود که در آنحال باید دست بمالد تا علم باز آید بهر حال

در کتب معتبره
نجاست منجر
و مشهور است
در نجاست منجر
جایز نیست
مگر از آنکه

هرگاه معتبر
باشد بلیکم
منجر باشد
علی الا حوط
بمذاق
مرفقه

در استنجاء
است

واحوط در صورت شل در خروج مک یا و ذی دست مالیدن است من آب
قبل مطلق بخورد ملاقات نجس میشود یا نرج بلی نجس میشود ملاقات نجاست مگر
ابا برقی و بخواند در حال ریختن بر چیز نجس و چیزی که متصل است بجزء وارد بر نجس و با
درود بشرطیکه درود بطریق تسبیح یا تسبیح شیهه بتسبیح من آب که اگر منجر شود در
بابوی یا طعم آن بملاقات چیز دیگر در آن من نجاست باشد نجس میشود یا نرج بلی نجس
میشود بشرطیکه تغییر از نجاست باشد من از منجر من ایجا استبراء کردن بعد از
بول یا بعد از خارج شدن منی واجب است یا نرج واجب نیست بلکه مستحب لکن
خاصیت آن آنست که اگر بعد از بول یا خارج شدن منی استبراء نکرد و در طوطی آن
که مشبه شود و معلوم نباشد که بول است یا غبار یا کت است ناقص طهارت نیست
مخلاف طوطی که پیش از استبراء بیرون آید که محکوم ببول است مگر آنکه بقیه نماید
از بول چیزی در مجاز آن یا نکه نموده بود پس در آن حال آنچه بیرون بیاید پاک است
من بلل مشبهی که از دیوانه یا کسیکه در خواب است پیش از استبراء بیرون بیاید پاک است
یا نرج محکوم بنجاست و فرقه نیست در اشتبا حال بلل آنکه اخبار نماید و نجس
ندهد یا آنکه ممکن از احتیاط آن بواسطه تاریکی یا غبار نشود من ایجا استبراء قطعا
است در حق کسیکه بسبب باد حرکت نمودن طول زمان قاطع شود که در مجاز بول
چیزه باقی مانده است یا نرج سقوط آن بعد نیست من کسیکه حشفه او را بریده
باشد یا آنکه تمام او را بریده باشد استبراء از او ساقط است یا نه و بر فرض عدم
سقوط بجز نجس باید استبراء نماید و ایضا شرط است در استبراء میانش خود شخص یا نه
بلکه بفعل غیر نیز حاصل میشود ج امیرا ساقط نیست از کسیکه حشفه یا تمام او را بریده
بریده باشند پس احکام استبراء نیز در حق او ثابت است بلی اگر حشفه را بریده باشند
بدن فشار دادن حشفه همان سر که را ستره منجمد کور فشار میدهد و اگر کت

ذکر را برده باشند کفای می نماید همان مسح نمودن مابین مقعد و ذکر سر مرتبه و
اقتوی عدم اعتبار مباشرت بلکه بفعل غیر مثل دن و کبوتر استبراء حاصل میشود
اگر کسی بول کند و بعد وضو بنماید و بعد از وضو ببلای ظاهر شود نداند که بول است یا
غیر آن و شک دارد که آیا استبراء نموده بود بعد از بول یا نه چه صورت دارد حج حکم کند که
بول است مثل غیر منبری پس وضو باید بنماید و نماز را بعمل آورد و همچنین است هرگاه
در اثنا نماز ببل مشبه ظاهر شود بالجمله در صورت شک در استبراء باید حکم کند که استبراء
نکرده است مس استبراء در حق زنان نیز ثابت است با نرج استبراء در حق زنان نیست
و سزاوار است که بعد از بول در الجملة از امر گیرد و تخم نماید و فرج خود را بطرف عرض
فشار دهد و ببل مشبه خارج از ایشان پاکست مطلقاً و ناقص طهارت نیست آنچه
رعایت مورد ضرورت نماید مس کیفیت استبراء از بول را بیان فرمایند حج استبراء کردن
از بول بر سه قسم است و بهتر از آن سه قسم اینست که از دم سوراخ مقعد تا پنج تنجهای سه
دست یکشد بسمیکه انچه در میان مانده بحجری که گذاخل شود و بعد از آنکست بر زدن
هار و آنکست و سطر از بر قضیب بگذارد و بقوت سه مرتبه از بر تا سر قضیب یکشد
یا آورد تا انچه در میان آن مجری باشد حرکت نماید بعد از آن سه دفعه حشفه را افتا
ده از آن مانده و بشدن بقوت یکشد تا هر چه در حشفه رطوبت بوده باشد بیرون
یابد مس اموریکه واجب و وضو برای آن چند چیز است حج چهار چیز است اول
ساز و اجبت در حکم آنست جزاء منسبه و سجود سهو و نمازهای احتیاطیه در وقت
المواف و اجبت در شرط است وضو در صحت هر یک از این دو بلکه شرط است وضو
صحت هر نماز مستحبیه نیز سیم مس کتابت قرآن و اسم جلاله و اسماء و صفات خاصه خدا
و اما که واجب الاصله باشد مثلاً در آوردن از چنگ کافران یا از مرطبه نعوذ بالله یا
العرض مثل نذر و شبان یا الحاقی اسماء انبیاء و حضرت سیده النساء و ائمه علیهم السلام

بان خالی از قوت بدست و احوط ترك من استملا ملائكة است نه چهارم نذر و عهد قسم
 من موجب و مطلق و وضو چند چیز است ج د و از ده چیز است اول بول در ده غایب
 سیم ریج چه با صدا باشد یا بی صدا پس ضرر ندارد باده بکر از فرج زنان بیرون بیاید چهار
 خواب که غالب شود بر چشم و گوش پنجم دیوانگی ششم بیهوشی هفتم مستی هشتم رطوبت
 مشتبیه که بیرون بیاید از حشفه در حال استبراء نمودن از بول یا پیش از آن چه فاصله
 میان بول و رطوبت باشد یا نه هفتم استحاضه خواه قلیل باشد یا کثیر یا متوسط هر
 حیض یا زده هم نفاس دوازدهم من مبت علی الاحوط و اما اجابت اگر چه ناقص و
 شکسته وضو هست لکن موجب غسل فقط است و بان غسل نماز و نحو آن واجب می آید
 بدون وضو و اما در هر یک از استحاضه کثیره و متوسطه حیض و نفاس و من مبت اگر چه
 لازم است غسل و لکن بغسل آنها نماز نمی تواند بکند بلکه وضو نیز از برای نماز بکند
 و چون با در غیر من مبت و احتیاطا در آن من ایا واجب تقدیم وضو بر اغتسال
 مزبوره یا آنکه مخیر است در تقدیم و تأخیر وجوبش معلوم نیست اگر چه حوط
 من ایا ملل دارد در حصول هر یک از نواقض مذکوره بر علم است یا بر ظن ج ملل در
 علم است لکن بخت در صورت ظن بلکه در شک باطل کردن وضو و اغاده کردن آن
 من حقیقت وضو انقباض بیان فرمائید ج حقیقت وضو شستن و دود
 دستها و مسح سر و مسح پاها است اما رو پس واجب شستن آن بحسب طول از
 اول رستنگاه موی سر تا باخروج و بحسب عرض آن قدر است که فرا گیرد از انگشت
 بزرگ و انگشت میانه هر چه داخل در آن حد و باشد شستن آن لازم است و آنچه
 بیرون باشد واجب نیست خواه از دو طرف شقیقه باشد یا از عذار که آن شقیقه
 است بلی لازم است داخل نمودن قدر که از خارج حد در آن یقین بشتن تمام روی
 حاصل شود بلکه اندکی از باطن دماغ و مطبق شفتین بعضی ظاهر لبها را بشوید و داخل

خواه از جبهه
باشید الحق
و غار میار
حله نمازهای
مقصود در اینجا
نیست
میرزا کاظم
رضوانی
علی احمد
پیرزادگان

در آنجا وضو بدارد و تقیه نماید پس اگر بنا بر اعضا دست هم ممکن نباشد بجه
مسح نماید مسح نماید بد زاع و ترك نشود احتیاط بنقدیم ظاهر آن مسح یا مسح
باب خارج از وضو میتوان نمود یا نه؟ نمیتواند مسح یا معتبر است خشک بودن محل
مسح یا نه؟ بلی معتبر است لکن اگر رطوبتی در محل مسح باشد که آب دست بر آن غالب
باشد بر وجهی که مسح بر رطوبت ماسح بعمل آید ضرر ندارد پس کسیکه عضو را با زانو
در آب فرو برد یا میتواند بان عضو مسح نماید یا نه؟ هرگاه در حال فرو بردن باب
قصد شستن آن بجهت وضو کرده باشد و همچنین هرگاه بعد از فرو بردن در آب قصد
شستن کرده باشد مسح بان جایز نیست و هرگاه قصد نماید شستن عضو را در آنجا
بیرون آوردن از آب مسح بان بی عیب است مسح هرگاه آنچه در دست از تقیه آب
وضو بود بمشکد بجهت فراموشی از مسح یا سایر عذر ها چنانکه جایز است گرفتن آب
از سایر عضو ها بجهت مسح نمودن بان و بهتر تقدیم داشتن آب ریش و ابروها است
بشرطیکه از حد بیرون نرفته باشد و هرگاه جمیع اعضا بمشکد و باره وضو بدارد
مسح هرگاه ممکن نباشد حفظ رطوبتی که بتواند بان مسح نمود بجهت گرمی هوا یا غبار چه
باید کرد؟ بهتر آنست که در آخر وضو مسح نماید باب خارج بعد از آن هم تیمم نماید و بحتی
از این هم آنست که اول مسح نماید بهمان حالت که دارد بعد از آن باب خارج بعد از آن
تیمم نماید چهارم واجب است مسح پشت یاها از سر انگشتان تا بکعبین در طول بوجهیکه از
او چیزی باقی نماند بلکه بهتر تا بند پاست و از عرض بقدر مستی کافی است اگر چه بمقدار
عرض پست انگشت باشد بلکه بهتر از این تمام باطن دست مسح نمودن از سر انگشتان
تا بپسند یا است مسح یا واجب است که مسح یاها را از سر انگشتان تا بکعب بکشد یا عکس
میشود؟ احوط بطریق متعارف است مسح خشک بودن اعضا وضو قبل از وضو
شرط است در صحت وضو یا نه؟ شرط نیست لکن بهتر خشک بودن است مسح عضو

بدن از بدن نگاه داشته بجهت شستن برای وضو یا غسل یا جایز است و صحیح است
یا نه؟ وضو و غسل با این حاصل میشود یا نه؟ بلی صحیح و جایز است در آنحال وضو
میشود غسل و وضو لکن در وضو یا نه؟ مسح سر و جلین باب بعد از باران واقع
نشود و مخرج هم نشود آب وضو یا نه؟ باران جدا بکدام اگر واقع شود فاسد است
لکن اگر در مسح موجب بطلان وضو است یا نه؟ ضرر ندارد خصوصاً اگر بجهت رتبه
احتیاط باشد در تحقق مسح شرعی و لکن موجب اثم است اگر بقصد مشروعیت باشد
مسح تبخیر در وضو یعنی بخوبی که بعضی اعضا را بشوید بطریق ارتماس و بعضی را
بطریق ترتیب یا جایز است یا نه؟ بلی جایز است مسح سر و بدست چپ و مسح
پای راست بدست چپ و پای چپ راست جایز است یا نه؟ احوط مسح
سر و پای راست بدست راست و مسح پای چپ بدست چپ مسح اگر
محل مسح رطوبتی داشته باشد و لکن بطریق است که رطوبت ماسح غالب است بر
مسح چه صورت دارد؟ اگر رطوبت ماسح غالب مؤثر باشد بر مسح عیب ندارد
و الا فلا مسح جایز است اتیان بصلوة واجب و مندوبه بجهت وضو و غسل مستحب
یا نه؟ بلی جایز است اتیان بصلوة واجب و مندوبه بجهت وضو و غسل مستحب
غسل جنابت قبل از دخول در وقت و همچنین جایز است بجهت وضو مستحب که رافع حد
باشد مسح وضو را پیش از وقت میتوان انجام داد و اگر بان وضو قریضه حاضر را
بعمل آورد بدو بودن نماز قضا بر ذمه یا نه؟ بلی میتوان کرد وضو مستحب بجا آورد
مسح اگر کسی بعد از فراغ از غسل یا وضو شك کند که آیا آب شستنی و مسح
یا نه؟ چه صورت دارد؟ وضو صحیح است مسح شرط وضو و آنچه در آن معتبر
بماند فرمایشی در شرط وضو چند چیز است اول نیت و آن در وضو و غیر آن
عبارت است از قصد بعمل و معتبر است در آن اینکه اتیان بان نماید بخوان فروز

مسح هرگاه در دست از تقیه آب وضو بود بمشکد بجهت فراموشی از مسح یا سایر عذر ها چنانکه جایز است گرفتن آب از سایر عضو ها بجهت مسح نمودن بان و بهتر تقدیم داشتن آب ریش و ابروها است بشرطیکه از حد بیرون نرفته باشد و هرگاه جمیع اعضا بمشکد و باره وضو بدارد مسح هرگاه ممکن نباشد حفظ رطوبتی که بتواند بان مسح نمود بجهت گرمی هوا یا غبار چه باید کرد؟ بهتر آنست که در آخر وضو مسح نماید باب خارج بعد از آن هم تیمم نماید و بحتی از این هم آنست که اول مسح نماید بهمان حالت که دارد بعد از آن باب خارج بعد از آن تیمم نماید چهارم واجب است مسح پشت یاها از سر انگشتان تا بکعبین در طول بوجهیکه از او چیزی باقی نماند بلکه بهتر تا بند پاست و از عرض بقدر مستی کافی است اگر چه بمقدار عرض پست انگشت باشد بلکه بهتر از این تمام باطن دست مسح نمودن از سر انگشتان تا بپسند یا است مسح یا واجب است که مسح یاها را از سر انگشتان تا بکعب بکشد یا عکس میشود؟ احوط بطریق متعارف است مسح خشک بودن اعضا وضو قبل از وضو شرط است در صحت وضو یا نه؟ شرط نیست لکن بهتر خشک بودن است مسح عضو

بلکه احوط مسح یاها را از سر انگشتان تا بکعب بکشد یا عکس میشود؟ احوط بطریق متعارف است مسح خشک بودن اعضا وضو قبل از وضو شرط است در صحت وضو یا نه؟ شرط نیست لکن بهتر خشک بودن است مسح عضو

در شرایط وضو است

خداوند عالمیان پس از آنکه مقارن شدن رک نماز نماید یا پیش از آن ج نیت که
عبارت از داعی است علی الاقوی محل معینه نذر در هر وقت حاصل شود و تمام
عمل را بآن بجا آورد کفایت میکند پس اگر کسی قصد تجدید نماید در وضو و حال
آنکه محدث است یا آنکه قصد رفع حدث کند در وضو و حال آنکه محدث نیست چه
صورت دارد ج اگر از روی غفلت باشد ضرر ندارد و وضویش صحیح است و بهتر
آنست که آن وضو را بشکند و وضو دیگری بکشد بقصد رفع حدث و بعد از آن واجب
ترتیب باینکه اول تمام رو را بشوید و بعد از آن دست راست را و بعد از آن دست
چپ را و بعد از اینها مسح سر نماید و بعد از آن مسح پاها کند و اقوی مقدمه نداشتن پا
چپ بر پای راست و احوط تقدیم پای راست بر چپ است هرگاه کسی فراموش
کرد شستن عضو سابق را و لاحق را شست مثلاً اول دست چپ را شست بعد
دست راست را چنانکه ج عضو لاحق را بشوید بشرط آنکه موالاة معتبره بر هم نخورد
باشد و اگر موالاة بر هم خورده باشد وضو را از سر بگیرد پس اگر تمام اجزاء وضو
در آب باشد باز بر باران هر یک را بقصد وضو در آب حرکت دهد تا با صل شستن
وضو مینماید یا نه ج بلی صل شستن مینماید و وضو صحیح است و باید بعد از آن
حرکت دادن رو بقصد وضو دست راست را باین قصد حرکت دهد و بعد از آن
چپ را و مسح در این صورت که اباقی مانده در دستها ب خارج است صحیح نیست
در غایت صحت مسح با نیت که غسل کند دست چپ را بنحو مذکور نماید بلکه بعد از برون
آوردن از آب از دست راست بشوید پس ایا ترتیب در مسح اجزاء اعضا هست
یا نه ج بلی واجبست ترتیب و باید مقدمه نذر در جزء پا بر جزء اعلا که محاذی
است سیم واجبست موالاة یعنی در پی بجا آوردن اعمال بنحویکه در زمان شروع
در عضو لاحق عضو سابق با اعتدال هوا و احوال خشکیده باشد پس هرگاه بجهت تر

در شرایط وضو است

گرمی هوا یا وزیدن باد یا حرارت بدن شخص یا غیر اینها از سایر اسباب بخشاک وضو
صحیح است که متتابعاً بعد از آن فاصله بجا آورده باشد و الا حوط استیناف است
پس هرگاه بجهت سرکه هوا و بخوان در عضو سابق اثر باقی بماند و بداند که اگر هوا
معتدل میبود هر این خشک میشد و این صورت و باره بجا آوردن لازم است یا
ج احوط اگر گوئیم اقوی استیناف است پس در چنین شستن دست چپ دست راست
خشک شود اما در صورت رطوبتی باشد چه صورت دارد ج وضو صحیح است و احوط
دوباره گرفتن وضو است پس هرگاه اعضاء وضو خشکیده باشد اما در ریش که
از حد رو گذر رطوبت باشد یا موالاة معتبره در وضو بهم خورده است یا نه
ج محال اشکال است احوط عاده وضو است چهارم واجبست که با قدرتی که
خودش وضو بگیرد و همچنین در عرفا گویند خود وضو گرفت وضو باطل است و
فرقی نیست میان عامد و ناسی و غافل و جاهل و میان وضو و غسل و تیمم و شستن و
مسح نمودن و هرگاه بشوید بگری طهارت را با بعضی از اجزا آورد یا بگری بجز اینها
ان طهارت را با بعضی از اکتاف نمیکند چنانچه اگر شرکت غیر را در نیت اخذ کرده باشد
وضو باطل است چه وضو شستن غیر بشود یا نشود پس هرگاه در حال اضطراب شخص
ن تواند وضو خود را بگیرد چه کند ج باید در این حال دیگر را معین بگیرد و معتبر در
خشکیدن اعضا در این حال خشکیدن اعضا وضو گیرند است نه وضو دهند و
احوط در اینحال نیت نمودن هر دو است هر چند ظاهر کفایت نمودن نیت وضو
گیرنده است اگر قسمی باشد که فعل وضو را نسبت با و توان داد عرفاً و وضو دهند
بمنزله النک باشد بنحیم مطلق بودن آب وضو است خواه آب شور باشد یا شیرین یا آب
دریا یا آب باران یا آب برف باشد یا نه یا از آن باشد یا نه پس هرگاه چیزی در میان باشد
بر بدن مثل نمک یا گلاب یا مانند اینها وضو در این حال میتوان گرفت یا نه و رفع

در شرایط وضو است

خداوند عالمان سبب بابت مقدار شستن رو نماید یا پیش از آن ج نیت
عبارت از داعی است علی الاقوی محل معینه ندارد هر وقت حاصل شود و تمام
عمل را بجا آورد کفایت میکند س اگر کسی قصد تجدید نماید در وضو و حال
آنکه محدث است یا آنکه قصد رفع حدث کند در وضو و حال آنکه محدث نیست چه
صورت دارد ج اگر از رو غفلت باشد ضرر ندارد و وضویش صحیح است و معتبر
آنست که آن وضو را بشکند و وضو دیگر بگیرد بقصد رفع حدث در هر دو واجب
ترتیب باینکه اول تمام رو را بشوید و بعد از آن دست راست را و بعد از آن دست
چپ را و بعد از اینها مسح نماید و بعد از آن مسح پاها کند و اقوی مقدم داشتن پا
چپ بر پای راست و الحق تقدم پای راست بر چپ س هرگاه کسی فراموش
کرد شستن عضو سابق را و لاحق را شست مثلاً اول دست چپ را شست بعد
دست راست را چنانکه عضو لاحق را بشوید بشرط آنکه موالاة معتبره بر هم نخورد
باشد و اگر موالاة بر هم خورده باشد وضو از سر بگیرد س اگر تمام اجزاء وضو
در آب باشد باز بر باران هر یک بقصد وضو در آب حرکت دهد با قصد شستن
وضو صحیح است و باینکه بلی قصد شستن مینماید و وضو صحیح است و باید بعد از
حرکت دادن رو بقصد وضو دست راست را بر این قصد حرکت دهد و بعد از آن
چپ را و مسح در این صورت که اباقی مانده در دستها ب خارج است صحیح نیست
و رعایت صحت مسح بآنست که غسل کف دست چپ را بنحو مذکور ننماید بلکه بعد از برون
آوردن از آب از دست راست بشوید س یا ترتیب در میان اجزاء اعضا هست
یا نه ج بلی واجبست ترتیب و باید مقدمه ندارد جز این را بر جزء اعلا که محاذی
است سبب واجبست موالاة یعنی در ری بجا آوردن اعمال بنحویکه در زمان شروع
در عضو لاحق عضو سابق با اعتدال هوا و احوال خشکیده باشد پس هرگاه بجهت

در شرایط وضو است

گرمی هوا یا وزیدن باد یا حرارت بدن شخص یا غیر اینها از سبب استیفاء وضو
صحیح است که متتابعاً بدو نفاصله بجا آورده باشد و الا احوط استیفاء است
س هرگاه بجهت سرگرمی هوا و بخوان در عضو سابق اثر باقی بماند و بداند که اگر هوا
معتدل میبود هر این خشک میشد و این صورت و باره بجا آوردن لازم است
ج احوط اگر نگوئیم اقوی استیفاء است س در حین شستن دست چپ دست راست
خشک شود اما در صورت رطوبتی باشد چه صورت دارد ج وضو صحیح است و احوط
دوباره گرفتن وضو است س هرگاه اعضا وضو خشکیده باشد اما در ریش که
از حد روگذر رطوبت باشد یا موالاة معتبره در وضو بهم خورده است یا نه
ج محل اشکال است احوط عاده وضو است چهارم واجبست که با قدرتی ممکن
خودش وضو بگیرد و همینکه در عرف کوبند خود وضو گرفت وضو باطل است و
فرقی نیست میان عامد و ناسی و غافل و جاهل و میان وضو و غسل و تیمم و شستن و
مسح نمودن و هرگاه بشوید بگری طهارت را با بعضی از اجزاء آورد باید بگری بجا آورد
ان طهارت را با بعضی از اعضا نمیکند چنانچه اگر شرکت غیر را در نیت اخذ کرده باشد
وضو باطل است چه وضو بشوید یا نه شستن با شستن س هرگاه در لحا اضطرار شخص
تواند وضو خود را بگیرد چه کند ج باید در این حال دیگر را معین بگیرد و معتبر در
خشکیدن اعضا در این حال خشکیدن اعضا وضو گیرنده است نه وضو دهنده و
احوط در این حال نیت نمودن هر دو است هر چند ظاهر کفایت نمودن نیت وضو
گیرنده است اگر قسمی باشد که فعل وضو را نسبت با و توان داد عرفاً و وضو دهنده
متمم لایست باشد بجم مطلق بودن آب وضو است خواه آب شور باشد یا شیرین آب
در پایا شدن آب برف باشد یا نه بازان باشد یا نه س هرگاه چرخ در میان آب
بریزند مثل نمک یا گلاب یا مانند اینها وضو در این حال میتوان گرفت یا نه و رفع

میکنند بآنرج هرگاه از اسم اطلاق بیرون نرود مضر نیست ^{مس} اباباب قلبان متواتر
وضو گرفت بآنرج بلی در هر حال جایز است مادامیکه از اطلاق بیرون نرفته باشد
مس اباباب وضو بآنرج مضاف صحیح است بآنرج احوط اقتضا بر صورت انحصار
و صحیح است اگر ببرد وضو بگیرد شستاب وضو باید غصبی نباشد یعنی مباح باشد
که بملک خود یا باذن صحیح از مالک یا مخوفی یا شاهد حال باشد و بجهت در شهادت
حال اقتضا بعلم است مس اباباب وضو بآنرج در منازل و راهها و اسفار و غیر آنها
وضو گرفتن چه صورت دارد ج مادامیکه از مالک کراهت ظاهر نشده باشد وضو
صحیح است و احتمال بودن صغیر یا مجنون یا نحوایشان مضر نیست مس اگر کسی هم
یا جهلاً باب غصبی وضو بگیرد صحیح است بآنرج بلی صحیح است اما قیمت آن ابرایشان
است هفتم باب وضو بآنرج بلی وضو بگیرد باب بآنرج باطل است مطلقاً بلکه
اگر بقصد جواز و شریعت وضو گرفت بدون عذر حرام خواهد بود مس هرگاه
شخص باب بآنرج بلی وضو بگیرد یا با غفله وضو گرفت چه صورت دارد ج باطل است
و بر این تقدیر فرقی هم میان وقت و خارج از وقت نیست هشتم خوف ضرر از استعا
ب نباشد مثل اینکه ظن برید رسید مرخصی باز باشد که مرض یا طول هم رسانند
یا تنگی وقت یا بجهت ترس از تشنگی بر خود یا بر رفیق خود که از مفارقت و متفرق شود
هر چند که آنرا باشد یا متفرق نشود ولیکن صاحب نفس محترمه باشد یا نحو بر جوان باشد
باشد که از تشنگی ببرد و ببرد آن متفرق شود و این شرط و شرط سابق بر این که آب
اب باشد از شرایط علمیه است نه از شرائط و جوهره یا بنوعی که اگر علم نداشته باشد وضو
نخواهد بود نه آب غسل است نجاست باشد هر چند آن غسل پاک باشد و شرائط آن
در نجاست از نجاست گدشت در آب وضو مشبه نجس نباشد مس اگر ممکن نباشد
مگر از این دو آب که مشبه نجس است تیمم کند یا یکی وضو سازد و بعد بان دیگر وضو

مس هرگاه بیک
دارد که باشد
و کلاه نباشد
بجهت وضو غسل
بعد نیست
و جوهره نجس
کلاه و نحو آن
ان بخوبی که از
اسم اطلاق بیرون
نرود و با آن
وضو با غفله
بجا آورد
مهره یا کلاه
مردند

مس
عصوه
مهره یا کلاه

وضو را بشود وضو بگیرد و نماز کند ج اگر ممکن باشد حفظ غیر مواضع وضو
از نجاست یا تطهیر آن ولو بجهت دواب پس با یکی وضو بگیرد و با دیگری تطهیر نماید
ثم وضو بگیرد و تیمم نماید و الا کفایت کند تیمم نه با مس هرگاه چیزی یکی از این دو
اب ملاقات نماید پاک است بآنرج محکوم بطهارت است یا زده هم واجبست که محل
وضو پاک باشد از نجاست و هرگاه آب بریزد و جاری شود از محل وضو بقصد
وضو و طهارت از نجس وضو باطل است در آنجا که واجبست مکانیکه وضو
میگیرد مباح باشد یعنی غصبی نباشد مس هرگاه از روی جهل یا سهو در محل
غصبی وضو گرفت بعد از فراغ از وضو متذکر شد اباباب وضو چنان کسی صحیح
است بآنرج بلی صحیح است لکن از برای مالک زمین اجرة المثلی بر ذمه او تعلق
میگیرد اگر عرفاً با کسی که عوض دارد سپرد هم واجبست که محل رجعت اباباب وضو
اگر منحصر است غصبی نباشد و اگر غیر منحصر باشد وضو گرفتن در آن صحیح است
اگر چه فعل حرامی یا در آن مرتکب شده مگر آنکه وضو گرفتن علت تصرف نمودن
در آن محل بوده باشد مس شخص منوط به معنی وضو بگیرد بمکانیکه اباباب وضو
و میخواهد وضو بگیرد غصبی است و لکن هوای امکان مباح است وضو
صحیح است بآنرج وضو گرفتن در چنین محل مثل وضو گرفتن در کفش غصبی است
پس در وقت مسح یا راح خارج کند از محل غصبی انشاء الله تعالی وضویش صحیح است
مس غسل در محله غصبی با وجود بودن حمام مباح صحیح است بآنرج غسل
فاست اگر چه آب آن حمام غصبی مباح باشد مس هرگاه از زمین غصبی آب
مباح را بردارد و در محله مباحی وضو سازد یا غسل کند چه صورت دارد ج
انشاء الله تعالی عیب ندارد وضو و غسل صحیح است مس هرگاه در زمین
غصبی آب بارش جمع شود و از آن آب بریزد بجهت رفع حدث یا رفع حدث بان وضو

مس هرگاه بیک
دارد که باشد
و کلاه نباشد
بجهت وضو غسل
بعد نیست
و جوهره نجس
کلاه و نحو آن
ان بخوبی که از
اسم اطلاق بیرون
نرود و با آن
وضو با غفله
بجا آورد
مهره یا کلاه
مردند

در احکام جبار است

یا نهج بل رفع حدث بان میشود مس فاقطه بودین یعنی آنکه نه اب نه چیزی که
که تمیز بران جایز است یافت شود برایش تکلیف و ساقط است باینکه باید آتیا
بصلوة نماید بلا طهارت بر تقدیر سقوط قضا لازم است اگر وقت بگذرد و واحد
احد طهورین شود باینکه در صورت ثانی که تکلیف ساقط نباشد باز حکم بجزو قضا
بانهج احوط است که همان حالت نماز کند و لازم است قضا آنرا نیز بجا آورد با
طهارت مس احکام جبار از مفضل بیان فرماید جبار عبارتست از شکسته
که از بر محل شکسته و مانند آن می بندند لکن حکم در این مقام مخصوص بآن نیست بلکه مثل
است کهنه ها نیز که بر جروح مانند زخم شمشیر و غیر آن مانند قروح یعنی زخم دمل
و شبیه آن می بندند بلکه نیز شامل است و اینرا که از ضما دات و مانند آنها بر عضو
بجمله شکستن بازخم بودن آن بجهت غرورت میماند مس هرگاه صاحب جیره بتواند
عضو خود را بشوید بپوشان جیره یا رسد آب بزیر آن بغروبیدن بزیر آب یا بکوب
رنجتن آب بر آن تا آب بزیر آن برسد بخوبی که در عرف شستن محل صدق نماید چه صورت
دارد در این حال واجبست بر او شستن و کفایت نمی کند مسح بر جیره مس هرگاه
غایب از شستن شود و نتواند آب بر محل برساند بجهت عدم تمکن از آن یا بجهت پنا نبود
عضو یا نبودن امکان تطهیر چه کند در این وقت مسح نماید بر روی جیره یا بر
مسح بر طوبی و تری که در دست از قبضه شستن سایر اجزاء و محل پا به مانده کفایت
نمیکند بلکه مسح بابت بقیه که اقل مراتب شستن صدق کند و لازم نیست در
چنین وقت قصد مسح نمودن چنانکه لازم نیست قصد شستن نمودن بلکه بجهت
که قصد هیچیک از شستن و مسح را نکند پس قصد آنچه را که در واقع واجبست نماید
پس حکم در اینجا برخلاف مسح سواها میباشد بجهت آنکه در آنها قصد مسح لازم نیست
و با تمکن مسح بر بشو واجبست مسح بر همان بشو و افضل جمع مابین مسح بر بشو و مسح

در احکام جبار است
جبار است

در احکام جبار است

جیره است و لازم است مسح نمودن تمام جیره و وانگذاشتن چیزی از آن بر حسب
بلی آنچه ممکن نیست یا بشو یا شوار است مثل مابین ریه ها تا آنکه بر جیره کشیده شده
پس ظاهر سقوط مسح است بالتسبب با آنها و واجب نیست مسح بدست و کفان و کفایت
میکند هر آنی که مسح بان حاصل شود اگر مسح بدل از غسل باشد مس هرگاه در بعضی
از اعضا زخم باشد و بر آن کهنه و شبیه آن نباشد چه کند مسح با تمکن از شستن و در این
و با عدم تمکن از آن مسح میکند بر خود بشو و یا بشویدن تمکن از مسح آن بجهت نجاست
با غیر آن کهنه بر روی آن گذاشتن از مسح می نماید و با تقدیر آن احوط جمع مابین وضو
بشستن اطراف زخم و تمسک است بلکه جمع مابین وضو و تمسک در جمیع صور این مسئله
احوط است مس هرگاه جیره بخن باشد و غیر آن نباشد که بر روی آن بگذارد
تکلیف چیست جبار باید اطراف را بشوید در موضع شستن و در طرفش را مسح نماید
در موضع مسح و هم تمسک نماید و هر وقت که مسح بر جیره ممکن نباشد بجهت تمسک لازم نیست
مس هرگاه بر یکی از اعضا مانع از رسیدن آب بزیر آن باشد یا متعدد و یا در شوا
باشد از اثر آن چه کند مسح باید بر روی آن نماید و احتیاطا هم تمسک نماید و فرقی نیست
در جیره مابین اینکه در موضع شستن باشد یا موضع مسح و همچنین فرقی نیست
مابین اینکه در تمام عضو باشد یا بعضی آن اگر چه بجهت در جیره محل مسح جمع نماید
وضو و تمسک است نیز فرقی نیست مابین اینکه عضو مسح کشیده جیره داشته باشد یا
غیر آن پس مسح میکند همان ترا بوضو که بر جیره بلی مانده و معتبر است در جبار
آنکه پا باشد پس هرگاه بخن باشد کهنه یا کی بر روی گذاشتن از مسح می نماید
و احتیاطا هم تمسک نماید بلی معتبر نیست در جبار بجهت صحیح وضو اینکه نماز در آن
جایز باشد پس جایز است در باره مردان مسح بر جیره از جور و جامه از طلا بلی
معتبر است حرام نبودن استعمال آن پس هرگاه معصوم باشد استعمال جایز نیست

در احکام جبار است
جبار است

در احکام و فضیلت

و مسح بر آن کفایت نمیکند چنانکه کفایت نمیکند مسح کهنه که بر دروگان گذاشته شود
و بدانکه وضو صاحب چیره صحیح است حتی بعد از زوال عذر و تمکن از وضوی صحیح
هر چند وقت و بعد از عاده عمل داشته باشد و احوط عاده وضوء است
بجمله عمل دیگر خصوصاً اگر در اثناء آن عذر بر طرف شود

در بیان احکام شکوک منعلقه و ضئ

کس اگر کسی بقیین در حدث و شك در وضو داشته باشد تکلیفش چیست باید
وضو بنزد مس اگر کسی بقیین در وضو دارد و شك در حدث چه صورت دارد ج
بنار ابرطهارت گذارد مس اگر کسی بقیین هم بحدث و هم بوضو دارد و شك دارد
که آیا حدث مفکد است یا وضو حکمش چیست ج باید وضو بنزد مطلقا مس اگر
کسی بعد از نماز شك میکند که آیا وضو داشته یا نه ج بنار ابر صحت عمل میکند و
لکن از برای نماز بعد وضو بنزد مس هرگاه در اثنا عمل شك در طهارت نمود
ج احتیاطا عمل و استیناف است با طهارت جدید مس هرگاه بعد از وضو بقیین
کرد که یکی از اجزاء وضو را بعمل نیاورده است چه باید بکند ج اگر موانع بر هم
نخورده آن جزء و ما بعد از آن بعمل میاورد وضو صحیح است و هرگاه موانع معتبره
خورده وضو از سر میگیرد مس هرگاه کسی بعد از شروع در شستن عضو شك نماید
در عضو سابق چه کند ج برگردد بسابق و آنرا بجا بیاورد یا مراغه موانع
بترتیب و سایر شرایط و حکم ظن در این باب حکم شك است و فرقی نیست مابین شك
در اجزاء و شك در شرایط پس ما دامیکه فارغ از عمل نشده اگر در یکی از آنها شك نماید
بایست تحصیل بقیین کند و قول عدل و احد در هر یک از اینها حجت نیست و کثیر الشك
اعتبار بشك و نیست مس هرگاه موضع وضو یا غسل را شخص نخس میداند بعد از
وضو یا غسل شك دارد که از آن نجاست کرده یا نه ج وضو و غسل صحیح است و از برای

مرغله از اجزاء
کافور است
بر آن قافور
ع
دربار صندوق
و جو استغفار
خوان وضو
است
میرزا قافور
در شکر
وضو
است

در احکام و ضوابط

بعد نظر بکنان موضع را و هر جا که علم دارد بملاوت شدن آن بر طوبیست قطع نماید
بجتر است که این وضو و غسل را عاده نماید و اگر نماز هم کرده عاده کند پس هر گاه که
صاحب محدث مستقر باشد چه بول و چه غایط و چه نوم و چه ریح تکلیفش چیست و مراد
بحدث مستقر چیست مراد بحدث مستقر قسمی است که اگر بخوابد و رانند و نماز چیز را که از
اوصاف در میشود تجدید طهارت کند هیچ شد بداند و هرگاه شخص مسلوس یا
مبطون از برای ایشان زمانی را میگذارد که در آن بتواند تحصیل طهارت نماید و نماز را
بجا آورد انتظار از نماز میکشد و اگر نباشد زحماً از ایشان که وسعت طهارت و نماز را
بجا آورد لیکن ممکن از این باشد که بدون عسر و حرج نماز را با طهارت بجا آورند یا نه
در هر جای نماز که حدیثی از طهارت تراجم بداند و از همانجا که بقای مانده نماز
را تمام کند پس بجا آن وضو میبازند و بنا میگذارند از نماز موضع و دادن حدیثی
در این حال است که نماز با وضو اول تمام کند و بعد از آن عمل مذکور را بجا آورد و اگر
زمان و سبب اقل واجب نماز که عبارت از ایما و بلیست پیغمبر نباشد در هر یک از اینها
باشد لحاظ ایشان است بعد از نماز تا قمر الاصال و یا ممکن شدن بدون عسر و حرج
از تجدید وضو و قسمیکه ذکر شد بهتر در پی امده حدیث وضو میبازند از برای هر یک
و بدون تأخیر نماز را بجا میآورند و حدیث صادر در بین نماز معفو از ایشانست و آن
است بر مسلوس اینک یاره از کهنه یا کپس یا نخوان بخود ببندد تا نجاست تعدی بجا آید
بدنش نکند و اما مد و دو و دو و ناخن گرفتن و سرتراشیدن و غیر اینها از چیزهاست که
غیر شعبه از استیفاء ناقض وضو دانسته اند پس هیچیک از اینها ناقض وضو نیست بلی
مستحبست تجدید وضو یا مد و دو و دو بدل مملو من سن وضو را اجماعاً لایان
فرماید حج مستحبست وضو گذاشتن ظرفیکه از آن وضو میبازد بر طرف راست
و این در ظرفی است که بتوان از آن بدست آب برداشت هر چند دست او شل باشد و مستحبست

جواباً علیٰ

مجلس ۱۷

سبب جنابت چه چیز است بیان نمائید **ج** دو چیز است اول بیرون آمدن
مینی از موضعی که عادت بر بیرون آمدن از آن قرار گرفته خواه عادت بیشتر مردم
باشد یا خصوص شخص باصل خلقت و باشد یا باعارض از مرد بیرون آمدن با ازدن
در خواب بیرون آمدن یا بیدار شدن چه جماع باشد چه بغیر آن یا خبیث باشد یا نزهت یا بیدار
بیدار یا که اگر چه بقد زده باشد و در حکم منی است خروج بلل مثبته قبل از
استبراء و اقوی غسل کردنست بسبب بیرون آمدن منی از غیر موضع عادت خصوصاً
پایین ترا ز پشت یا از سوراخی در قضیب یا در زبر تحفه بیرون آمدن و خسته غیر
مشکل حکم آن واضح است خسته مشکل جنابت و متحقق میشود بر بیرون آمدن
زهره و سوراخ آن یا سوراخی که عادت بیرون آمدن منی از آن قرار گرفته و
غیر این دو صورت مشکل است احتیاطاً ترك نشود در جماع است آن حاصل
نمود بغایب شد خشفه در قبل و در زن پس بدخول مما خشفه جنابت زهره
حاصل میشود هر چند منی بیرون نیاید جنابت بوطی میت و حیوان و موطؤ
ندن از برای آنها اشکال است همچنین است و طی ذکر و طی در خسته و دخول
مقطوع الحشفه و بعضی آن پس احتیاطاً در همه آنها ترك نشود **س** منی بجز مجمر
شناخته میشود **ج** شناخته میشود منی از مرد صحیح بجز چیزی اول شهوت خاصه که با
غیر آن حالت بیرون میاید و هم چنانستیم بسته بدن پس از بیرون آمدن و انوث
عباراً اجتماع اوصاف ثلاثه است با و جو یکی از آنها اگر علم بانثقال در کمال دیگر
مشترک نشود احتیاطاً بغسل و وضو بعد از نقض آن لیکن شرط است در اعتبار یکی
از اوصاف مذکوره اینکه علم بانثقال در دو وصف دیگر نرساند و بعضی اعتبار بگو
نکونه خرما و خمر ترش در آن نموده اند و اقوی خلاف است و اعتبار اوصاف
مذکوره در زمان شک است و باینکه منی بودن غسل واجبست در همه حال و در حال

صلوة
 الحمد لله
 غفر له
 استعذار
 شك في غفر
 عفا
 أمك غفر
 حالنا
 وضوءنا
 بارزنا
 صلوة
 بغير غفر
 حالنا
 كذا
 بارزنا

ناخوشی وضعف بنهر یکی از شهوت و سستی بدن حکم جنابت نشود بلکه شهوت و سستی بدن هر دو معا شرط است در باره زنان شهوت معتبر است و سستی بدن نیز خوانند باشند و خواب و جهل و غفلت معتبر اند در سنان هم محمل میشوند مثل مردان که غسل برایشان واجب میشود و اما از نوم و ناپیتر و صودر و خن ایشان نیز لازم باشد باینج بلی ممکن است که مثل مردان باشند اگر چه بعد است بر فرض انزال مثل مردانند و احتیاج و وجوب غسل و بخوان بسیار پس محض حرکت کردن منزه از محمل خودش موجب غسل نمیشود باینج موجب غسل نمیشود مگر بخروج از حشفه پس استمنا چه معنی دارد عبادت از طلب نمودن منی از مواد با خروج آن از حشفه پس در این وقت جنابت متحقق میشود اگر کسی شک کند در خروج منی یا خواب ببیند محمل شد و بعد از بیدار شدن اثری نمی بیند یا واجب است بر او غسل باینج غسل واجب نیست پس هرگاه بیرون آمد منی مرد از زن بعد از غسل واجب میشود غسل باینکه با شستن با شستن زن که منی از خودش است یا منی از مرد است یا آنکه مظنه بهمی سانند که منی از زن بیرون آمده لکن نمیدانند که از مرد است یا از خودش است چه صورت دارد جنابت بهیچ یک متحقق نمیشود و غسل واجب نیست بلی اگر علم بهم رسانند باینکه منی از خودش باشد یا اینکه علم بهمی سانند باینکه مخلوط است با منی مرد واجب است عاده غسل اگر کسی در بدن یا در جامه مختص نخود منی ببیند و یقین کند که این منی از خودش است و یقین کند که بعد از آن نیز غسل نکرده تکلیف بر نیت نمازها بشک کرده است چیست باید غسل کند و عاده کند هر نماز را که یقین دارد در آن جنابت می آورده است امور بیکه مشروط بغسل است غسل از برای آنها لازم میشود چند چیز است اجمالا اینها فرماید ج هشت چیز است اول طواف خانه نماز مطلقا خواه واجب خواه مستحب اصلی باشد یا نماز احتیاطی و در حکم آنست آخر بوش شده در نماز و سجود بیهوشی و

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در بیان غسل جنابت

۴۰

سبب جنابت چه چیز است بیان نمائید. دو چیز است اول بیرون آمدن
منی از موضعی که عادت بیرون آمدن از آن قرار گرفته خواه عادت بیشتر مرد
باشد یا خصوص شخص باصل خلقت را باشد یا باعارض از مرد بیرون آید یا از زن
در خواب بیرون آید یا بیدار چه جماع باشد چه بغیر آن یا خبیثا باشد یا نیرزا بیدار
آید یا که اگر چه بقدر ذره باشد و در حکم منی است خروج بلل متبصر قبل از
استبراء و اقوی غسل کردن است بسبب بیرون آمدن منی از غیر موضع عادت خصوصا
پایین تر از پشت یا از سوراخی در قصب یا در زبر تحفه بیرون آید و ختنه غیر
مشکل حکم آن واضح است و ختنه مشکل جنابت و متحقق میشود بیرون آمدن
از هر دو سوراخ آن یا سوراخی که عادت بیرون آمدن منی از آن قرار گرفته و
غیر این دو صورت مشکل است احتیاطا ترک نشود در جماع است آن حاصل
شود بغایب شد حشفه در قبل و در زن پس بدخول مما حشفه جنابت رها
حاصل میشود هر چند منی بیرون نیاید جنابت بوطی مت و حیوان و موطو
شدن از برای آنها اشکال است همچنین است و طوی ذکرو طی در ختنه و دخول
مقطع الحشفه و بعضی آن پس احتیاطا در همه آنها ترک نشود منی بجز حشفه
و شناخته میشود شناخته میشود منی از مرد صحیح پس چیزی اول شهوت خاصه که
منی در آن حالت بیرون میاید و جمیع ستمی ستمی بدن پس از بیرون آمدن او
اعتبار اجتماع او ضائله اثر است با وجوب یکی از آنها اگر علم بانثفا آن در کمال دیگر
باشد ترک نشود احتیاطا غسل و وضو بعد از نقض آن لیکن شرط است در اعتبار یکی
از اوصاف مذکوره اینکه علم بانثفا آن دو وصف دیگر نماند و بعضی اعتبار بگو
شکوفه خرما و خمر ترش در آن نموده اند و اقوی خلاف آنست و اعتبار اوصاف
مذکوره در زمان شک است و بایقین منی بودن غسل واجبست در همه حال و در حال

احوط جمیع
غسل و وضو
است بعد از
شستن غسل
هرگاه بیرون
آمدن منی
خالی باشد
وضو باشد
پس از آنکه
منی
بدریقت
خالیست پس
کند نشستن
پس از آنکه

ناخفته

در غسل جنابت

۴۱

ناخوشی و ضعف بنی سبب از شهوت و ستمی بدن حکم جنابت میشود بلکه شهوت
بدن هر دو معاشر است در باره زنان شهوت معتبر است ستمی بدن نیز خوانند
باشند و خواب و جمیع منی اعتبار ندارد پس زن هم محکم میشوند مثل مردان که غسل
برایشان واجب میشود و اما از نومرانه تر و صوری ایشان نیز لازم باشد یا نه
بلی ممکن است که مثل مردان باشند اگر چه بعد است بر فرض انزال مثل مردانند و احتیاطا
و وجوب غسل و بخوان بسیار منی بجز حرکت کردن منی از محل خودش موجب غسل
میشود یا نه وجوب غسل نمیشود مگر بخروج از حشفه منی استمنا چه معنی دارد
عبارتست از طلب نمودن منی از مواد یا خروج آن از حشفه پس در این وقت جنابت
متحقق میشود اگر کسی شک کند در خروج منی یا خواب ببیند محکم شد و بعد از
بیدار شدن اثری نمی بیند یا واجبست بر او غسل یا نه وجوب غسل واجب نیست
هرگاه بیرون آید منی مرد از زن بعد از غسل واجب میشود غسل یا نه و یا شستن یا
زن که منی از خودش است یا منی از مرد است یا آنکه منی هم ساند که منی از زن بیرون
آمده لکن نمیداند که از مرد است یا از خودش است چه صورت دارد جنابت هیچ یک
متحقق نمیشود و غسل واجب نیست بلی اگر علم بهم رسانید یا اینکه منی از خود شمی
باشد یا اینکه علم بهم رسانید یا اینکه مخلوط است با منی مرد واجبست عاده غسل
اگر کسی در بیدار در جامه مختص بخود منی ببیند و یقین کند که این منی از خودش است
و یقین کند که بعد از آن نیز غسل نکرده تکلیفش نسبت بنمازها شک کرده است چیست
با بد غسل کند و عاده کند هر نماز را که یقین دارد در آن جنابت مجاورده است
امور بیکه مشروط بغسل است غسل از برای آنها لازم میشود چه چیز است اجابا لایا
فرمائید وجوب هشت چیز است اول طواف واجب و نماز مطلقا خواه واجب خواه
اصلی باشد یا نماز احتیاط و در حکم آنست اجزاء فراموش شده در نماز و سجود و سوره

در غسل جنابت
در غسل جنابت
در غسل جنابت

در احکام غسل جنابت

احتیاطا نماز در نماز میت و سجده هاترا تبه طهارت لازمه نیست سیم روزه واجب
تفصیل آن در صورتی که چهار مرتبه اسم الله و اقوی حرمت من لفظ جلاله است
که جزء اسمی شده باشد مثل عبد الله و فرقه نیست و اسماء لفظ الله و غیر آن بنا
بر اقوی و اقوی ترک من نمودن اسماء انبیا و ائمه هدی علیهم السلام و حضرت زهرا
علیها السلام است و احوط ترک من اسماء ملائکه است نیز هرگاه بقصد نفوس مقدسه
ایشان نوشته شده باشد پیغم درنگ نمودن در مساجد مسلمین خواه جنابت
پیش از دخول در مسجد باشد و خواه بعد از دخول در آن خواه بسبب حلام
باشد یا غیر آن پس بمر حال واجب بر جنب بیرون رفتن از آن بلی جایز است بر
جنب عبور نمودن از مساجد یا بنجی که از طرف داخل شود و از طرف دیگر برگشت
رود مگر مسجد الحرام و مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کسکه در آن
دو مسجد جنب شود یا داخل شود در آن یا جنابت عمدا یا سهوا واجب تیمم
نماید بجهت بیرون آمدن از آنها و هرگاه زمان بیرون رفتن کمتر از زمان تیمم باشد
در این صورت بیرون رود بدو تیمم و اگر فرضا زمان غسل یا زمان تیمم مساوی یا کمتر از
باشد در این صورت غسل نماید و حرام است علی الاحوط داخل شدن جنب در مشا
مشرف و حکم آنها حکم مسجدین است پس جایز نیست عبور از آنها و اگر در یکی از آنها
جنب شود تیمم نموده بیرون میباشد بجهت آنکه رواجر حکم مشاهد قرار دهد ششم
داخل شدن در مساجد بجهت گذاشتن چیزی در آنها و احوط آنست که چیزی از بیرون مسجد
یا در حال عبور از آن در آن نگذارد و داخل شدن بجهت برداشتن چیزی از مسجد جایز است
هفتم خواندن چیزی از چهار سوره که در آنها سجده واجب است آنها سوره اقرآ و
سوره النجم و سوره الرحمن و سوره التین و سوره الفجر و سوره البقره و غیر
آن حتی بسم الله و بعض از آن علی الاحوط هرگاه بقصد سوره سجده کفر شود و

مسجد
داشته
در حال عبور
جایز است
میرزا قاسم
بلکه علی الاحوط
میرزا قاسم

در غسل جنابت

غسل نمودن هر چه لامری موقوف بر آن تعلق بمکلف نگرفته باشد هفتم واجب
غسل هرگاه نذر کرده باشد و مثل نذر راست شبان که عمد و مبین باشد و چنانچه
که مکر و راست در حق جنب بیان فرماید هیچ چند چیز است اول خوردن و آشامیدن
مکرانکه وضو یا زدن یا مضغه استنشاق نماید و خواندن زیاده از هفت آیه از
غیر سوره غزائم از قرآن و گرا هفت در خواندن هفت آیه بیشتر است بجهت آنکه هیچ
نخواند تا از این حالت بیرون رود سیم من نمودن غیر غسل کتابت قرآن مثل حواشی
و سفید در میان سطرها چهارم خوابیدن مکرانکه وضو یا زدن یا تم بل از غسل
نماید اگر آب نیابد یا آنکه نتواند استعمال آن نماید و افضل برای او تعجل در غسل
هرگاه بتواند بجهت جنابت نمودن بجا آورد غیر آن چنانکه مکر و استجب نمودن خود را
در حال جنابت پیش از تأثیر نجس شدن آن پس اموریکه مستحب است در حق شخص جنب
در وقت غسل بیان فرماید هیچ مستحب است در زمان غسل چند چیز است اول نشستن
در سنها از مرفق سرد فعه پیش از غسل و مضغه نمودن پیش از غسل سرد فعه
سیم استنشاق نرسد فعه چهارم کشیدن دست بر بدن بجز جانشکه برسد و خصوصاً در
ترتیبی بلکه سزاوارا تشنگی کمال خاطر جمعی در رسیدن آب تحصیل نماید و مکرانکه احتمال
بدهد که بجهت مجتمع بودن آن آب بیرون نرسد بدست زدن و امثال آن از این بران
برساند و آنکشی و مانند آنرا بیرون نماید و بشکن آنها که در بعض جاها بدن آنها
مبأفند از برسانند پنجم استبراء ببول کردن از برای جنبه که منی را و بیرون آمده باشد
و این نوع استبراء شرط صحت غسل نیست و فایده آن در بحث استبراء ببول گذشت
و بدانکه غسل جنابت مجزئ از وضو است در هر چیزیکه شرط وضو باشد و اگر
در اشای غسل نمودن در شرا صغر رود و در تمام غسل لازم نیست بلکه کفایت
کند استبراء آن بقصد آنچه بر او است و اتفاقا از غسل نام یا اتمام آن از برای نماز

در احکام غسل جنابت

در احکام غسل جنابت

در احکام غسل جنابت

و مانند آن از چیزها بشکست یا خدای تعالی بر او وضو است وضو پس از دو تقریر
امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که هر که بعد از وضو یا غسل جنابت این دعا
بخواند کما هان و بریزد چنانکه برک از رخ میریزد و بجز قطره از قطرات وضو غسل
او حق تعالی ملکی خلق نماید که تسبیح و تقدیس و تکبیر و تهلیل الهی کند صلوات بر محمد
و آل محمد فرستند و ثوابش از او باشد و کما هانش از او باشد شود سبحانک اللهم و بحمد
و اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک و اشهد ان محمدا عبدک و رسولک
و اشهد ان علیا ولیک خلیفتک بعد نبیک علی خلیفک و ان اولیاءک خلفاؤک و
اوصیاءک و اوصیاءک من طریق غسل کردن و واجبات از اینان نماز و غسل
بر دو قسم است ترتیب و اتماسی اما ترتیب عبارتست از سه شستن اول شستن تمام
سر را کردن در جهت شستن طرف راست از بدن سیم شستن طرف چپ از بدن با پا
در شستن سر و چیز از بدن با کردن بشوید تا بقیه نماز بشستن ممان و در شستن
طرف راست چیزها از کردن و طرف چپ بشوید تا خاطر جمع شود در شستن تمام طرف
راست و همچنین در شستن طرف چپ با نصف صورت و باقی با طرف راست بدن
و نصف چپ با طرف چپ بدن بشوید و بجز آنست تمام را با هر یک از طرفین
مس و بجز آن با دست کشیدن بر بدن واجبست با نزع واجب نیست مس در غسل
ترتیب بقصد مس و کردن تمام بدن را در آب فرو برد و بعد طرف راست و بعد طرف چپ
کافی است با نزع بلی کافی است مس بعضی از اعضا را ترتیب و بعضی از آن تماسی بشوید
چهره صورت را در ج جایز است بجز بخوبی باشد مس هرگاه تمام عضو را با باشد
و بقصد شستن هر عضو بدین احوال که در آب جایز است با نزع بلی که باقی میکند
در غسل اتماسی و عبارت از شستن تمام بدن است بغیر بودن در آب و معبر
نیست فر گرفتن آب تمام بدن را در یک حال حقیقی بخوبی که هیچکدام از اجزاء بدن را آب

در میان
طرفین
است

پیش

در احکام غسل است

پیش از دیگری فرنگی که کفایت نمیکند شستن تمام بدن در یک دفعه عرفیه
بلکه معتبر است که در همان فرنگی آب تمام بدن را تمام آن شستن شود هر چند که پاره
اجزاء پس و پیش شستن شود و غسل ترتیب افضل از غسل اتماسی است و معتبرست در
غسل چند چیز اول نیت و معتبرست در آن قربت چنانکه در وضو شستن و تعین
جنابت از سایر غسلها و جایز است جمع نمودن میان چند غسل در یک غسل بقیمه
پیش در وضو گذشت و با نیت که اول عمل در هر یک از ترتیب و اتماسی با نیت
باشد تفصیلا بیک در نیت وضو شستن باشد با استیفاء قصد آخر عمل در شستن
تمام ظاهر بدن و آنرا گذشتن چیزها از آن اگر چه دنیا که باشد و لازم است تا نیت
نمودن هر چیز یک نکرار در آب ظاهر بشوید و دست مالم بدین جهت که بدین
دست مالم بدن و بخوان آب بان برسد چون موی انبوه و جیره حکم بدن را دارد و بجا
که در وضو صاحب جیره گذشت و واجب نیست شستن موی و کفایت نمیکند شستن
آن از شستن خود بشوید و موشکی از توابع بشوید شستن آن خالی از قوت نیست
و بجز شستن چیزها نیست که از ظاهر بدن بدن بودن آن معلوم نیست سیم شستن
نمودن ترتیب در غسل ترتیب چنانکه مذکور شد چهارم مباح بودن آب در مقدار
کتاب دانسته که غیر آب مطلق پاک چیز پاک نمیکند و وضو و غسل بغیر آن جایز نیست
پنجم مباح بودن مکانیکه در آن غسل نمیکند و همچنین ظرفیکه بان آب بدن خود میریزد
و جائز است که در آن آب غسل بخند و چنانکه در وضو گذشت شستن شستن آنکه خود بدن
خود را بشوید با قدرت و تمکن هفتم آنکه فاعلی از شستن نداشته باشد و بیایان
در وضو گذشت هشتم پاک بودن بدن پیش از شستن بلی شستن سر و گردن هرگاه
پاک باشد موقوف بر پاک بودن سایر اجزاء بدن نیست و احوال آنست که پیش از غسل
تمام بدن پاک باشد و احکام جیره و بیجا که در وضو گذشت در غسل جاری است

در میان
طرفین
است

هر دو یکی است مگر موالات که در غسل ترتیب لازم نیست و منفرق ساختن آن بجز
جائز است بجهتی که در پی بجا آوردن آنست بلی واجب میشود بند و شبان و بنبک
شدن وقت و امثال آن لکن در این حال اگر چه در پی توبه غسل صحیح است غسل
مند و بر زبان فرماید ج بداند که اغسال مند و بر زبان است و در نیست که عدد
آن بعد غسل منتهی بشود و معروف از آنجا چند غسل است که در این مختصر ذکر
نمیشود و آنجا هم بر سر قسم است قسم اول آنکه که تعلق بزمان دارد و آنجا چند غسل
است اول غسل جمعه است و وقت آن بعد از طلوع فجر صادق از روز جمعه است تا قبل
از زوال و از زوال تا آخر روز شنبه از اقصای نماز اگر چه آنجا آنکه بجا آورد
قربت بر قضا تا آخر روز جمعه اگر تیرسد که در روز جمعه ممکن از غسل نشود در
پنجشنبه جائز است که نیت تقدیم بجا آورد و همچنین است حال در شب جمعه لکن هرگاه
ممکن شد از عاده آن در روز جمعه پیش از زوال عاده نماید و اگر ممکن نشد که در
وقت عاده نماید لکن در خارج وقت ممکن از قضا شدن کفایت میکند با نجه پیش بجا آورد
است و در غسل روز عید فطر و روز عید قربان است چهار مرتبه غسل روز عید
پنجم غسل روز ترویج که هشتم ذیحجه است ششم غسل روز عید غدیر که هجدهم ذیحجه
است هفتم غسل روز مباحله و آن بیست و چهارم و مادی الحجه است هشتم غسل روز
مبعث آن بیست و هفتم و نهم غسل روز مولود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و آن هفدهم و سیم الا و است بنا بر مشهور هم غسل عید نوروز است یازدهم غسل
ماه رجب آن اول ماه و نهم و آخر ماه و در شب هر یک از اینها است و در ماه رجب غسل
شب نیمه شعبان سیزدهم غسل در ماه مبارک رمضان در اول ماه است و در شبها طواف
از آن مؤکد است در شبها نهم و شب نهم و شب هفدهم و بیست و پنجم و بیست و هفتم
و بیست و نهم و ظاهر اینست که در هر شب از شبها ده آخر مستحب باشد همچنانکه ظاهر

در بیان اغسال مستحب است

اینست که در شب بیست و نهم اگر در اول شب غسل از بجا آورد مستحب است که در آخر شب
غسل بکریا آورد چهاردهم غسل شب عید فطر و از برای اغسال مذکور در اوقات
منزوره وقت معینه نیست اگر چه بجهت آنکه در اول وقت آن بجا آورد و حد اصغر یا
اکبر ناقض هیچیک از آن نیست قسم هفتم غسلی است که تعلق بمکان دارد و آنجا چند
جاست اول بجهت داخل شدن بمکه در بجهت داخل شدن در خانه کعبه سیم بجهت داخل
شدن مسجد الحرام چهارم بجهت داخل شدن مدینه مشرفه پنجم بجهت داخل شدن مسجد
حضور رسول الله ششم از برای داخل شدن در وضو مقدسه و حضرت پیغمبر لکن استحباب
غسل از جهت مکان نیست معلوم نیست قسم سیم اغسال بکریا از برای افعالی چند مستحب
شده و در آنجا چند چیز است از برای احرام و طواف و وقوف بر ذات و وقوف در
مشعر و از برای غزو و قربانی کردن و ستر شدن و از برای زیارت حضرت پیغمبر و ائمه
صلوات الله علیهم و از برای اینکه بخواند امام علیه السلام را در خواب ببیند تا بدین
واسطه مقاصد را بشناسد و از برای توبه از معاصی اگر چه صغیر باشد و از برای طلب
حاجت و بجهت استخاره یعنی از خدا طلب تقدیر و خبر در امور کردن و این دو غسل مختص
بنماز حاجت و استخاره نیست بلکه در مطلق طلب حاجت و غیر حاجت و کفایا باینها
کردیم پس از اغسال منوره بعد از حصول فعلی از افعال وارد شده است با نجه پیل
وارد است و از آنجمله از برای قضا امری با الحراق تمام قرص و احقر و جو غسل است
با دفن بجهت بدادار کشیده شده یا کشتن چلیا است پس از برای آن زمان معینه
نیست و در تمام عمر و وقتان بلکه است و آنچه از برای بجا آوردن علی است بعد از غسل
از قبیل غسل زیارت غسل بجهت نماز حاجت و شب نهم یا پس از قوی اینست که غسل در
اول روز کفایت میکند تا آخر آن و همچنین در اول شب غسل نمودن مجزئ است از برای
عمل در آخر شب بلکه میتوان گفت غسل بکریا در روز بجا آورده میتواند شب عمل از بجا

در احکام حیض

و همچنین بکسر و منقبض نمیشود غسل مذکور بخوابیدن پیش از عمل اگر چه در رد
 مستحب احوط تجدید است اما غیر خواب از سایر نواقض پس اقوی آنست که بسبب آنها
 غسل منقبض میشود پس خون حیض بجهت شناخته میشود و علامات صفات آن چنین
 بیان نمائید **ح** خون حیض شناخته میشود در حق غالب بان در غالب اوقات بقره
 رنگ و غلظت و جمدن و گرمی و سوزاندن فرج هنگام بیرون آمدن مس
 خونیکه پیش از نرسیدن سال یا بعد از بلوغ پس یا مس دیده میشود چه حکم دارد ممکن است
 که حیض باشد یا نرسیدن خون قبل از نرسیدن سال حیض نیست اگر چه بصفتها حیض باشد پس
 واجبست بر او بعد از بلوغ غسل استحاضه هرگاه قلیله نباشد و اگر یقین کند که
 خون بواسطه زخمی و مانند آن غیر از استحاضه هم رسیده چیزی بر او نیست و زنیکه
 نارنج و لادن مثل معلوم نباشد خون یا پاد از او یقین دارد که از حیض است باشد
 در بلوغ حکم بسبق بلوغ میشود و اما خون بعد از بلوغ بمقدار یا مس محکوم با استحاضه
 است مادامیکه علم بخلاف استحاضه هم نرسد این در صورتیست که یقین کند یا مس
 و اگر شک داشته باشد در بلوغ بمقدار یا مس و خونی بیند محکوم بحیض است یا ممکن
 مس پس یا مس حدیث تا چه زمانی است **ح** حد یا مس در قرینه تمام شد شخصیت
 قمری شرعی است از هنگام ولادت و قرینه کسی است که نسبت و بنضی بر کانه رسد
 از طرف پدر و مادر یا از طرف پدر و پدربزرگ یا از طرف مادر و پدربزرگ یا از طرف
 نمیکند و از قرینه در این از من غیر زنان هاشمیه کسی معروف نیست بلی قلیله که منقو
 بقربش باشد که معلوم شود انساب ایشان بنضی بر کانه در وجه ششم نیز هم حال
 را دارند و اما غیر قرینه پس حد یا مس در حق او تمام شد پنجاه سال قمری شرعی
 خواه کثیر باشد یا ازاد مس هرگاه خون حیض مشبه بخون بکارت شود شناختن آن
 بجهت طریق است **ح** در تشخیص شناختن آن باید که قلیله بنضی داخل در فرج کند

بلوغ
خون
مبارک
نواقض
استحاضه
بسیار
مستحب
اقوی
است
در
حیض

در احکام حیض

صبر نماید و بختراشت و قتیکه میخواهد این عمل را بکند پیش بخوابد یا نه
 بلند کند و بعد از آنکه مدتی گذشت پنبه را آهسته بیرون آورد پس اگر خون
 دوران واقع شده باشد آن خون بکارتست و اگر خون تمام پنبه را فرا گرفته
 باشد خون حیض است و شرط است در امتحان مذکور اینکه قروح یا جروح
 بفرج مثل بکارت نداشته باشد و همچنین خون بسیار نباشد که نتوان
 نمود و اگر نماز کند بدون امتحان مذکور یا ممکن بودن آن باطل است نماز هر
 بعد ظاهر شود که خون بکارت بوده است مگر آنکه بر خاام صافه یا واقع بجا یا
 با ظهور آن پس محل اشکال است **ح** خون حیض اگر مشبه بخون قرمز شود
 طریق شناختن آن بجهت نوع است **ح** طریق شناختن آن در احوط جمع بین قریه
 حایض و اعمال ظاهر است و اگر مشبه شود بخون نفاس مثل آنکه احتمال ولادت
 بدهد و علم نداشته باشد بان چنانچه از آن چیزی بیرون آید که شک کند که آن
 است یا مبداء انسان یا غیر آن خصوصاً اگر در عادت اتفاق افتد حکم بحیض میکند
 و همچنین هر خونیکه زن بیند در مقام سرده و برده و کمتر منقطع شود حیض
 مادامیکه نداند که از قروح یا جروح است و همچنین هرگاه بعد از گذشتن ده
 روز از حیض خون بیند و او صاف حیض در آن باشد و حیض خواهد بود
 مس هرگاه خون بر سر منقطع شود و در بین ده روز باز دیده شود و منقطع شود
 حکم حیض است **ح** تمامی خون و وسط محتوی حیض است مس حیض با حمل ممکن است
 که جمع شود یا نرسد بلی ممکن است بنا بر اقوی مس یا مس حیض اقل و اکثرش چه مقدار
ح اگر زمان حیض ده روز است مثل کتیر یا مخرالی بودن از حیض که آن نیز
 ده روز است و اقل حیض که کمتر از آن نیست سه روز است پس هرگاه بکروز یا
 دو روز خون بیند حیض نخواهد بود مس عادت و قناعات بجهت تحقیق

بلوغ
خون
مبارک
نواقض
استحاضه
بسیار
مستحب
اقوی
است
در
حیض

جمع احکام حیض نسبت به روزی که میگوید زمان حیض است جاریست و اگر احتیاطا
ضعیف بود که راست میگوید با حوط است و واجبست بر زن حیض که بعد از بریده
شدن خون غسل نماید بجهت هر واجب مستحبی که مشروط به طهارت از حدث اکبر باشد
مثل غسل جنابت و کیفیت غسل حیض مانند غسل جنابت است لکن غسل حیض کفایت
از وضوء نمی کند علی الاحوط مثل سایر اغسال و تقدیم وضوء بر غسل لازم نیست
اگر چه افضل است مس کفایت نفاس را بیان فرمائید ج نفاس خونبشه در وقت
زایشدن از زنان میباشد خواه همراه طفل یا بدخواه بعد از آن خواه هر دو وقت شرط
آنکه کمتر از ده روز باشد که هرگاه ده روز از زایشدن گذشته باشد و بعد از آن خون
ببیند نفاس نخواهد بود و فرق نیست میان آنکه طفل تمام متولد شده باشد یا نیمه
نشده سقط شود هر چند مضغ باشد بلکه علقه بشرط آنکه علم به میس آنند یا بنگران مید
انسان است یا آنکه چهار قابل شهادت دهند بر آن و نطفه و علقه مشتبه اعتبار ندارد
و همچنین بخورد زایشدن هرگاه خون نبیند و نه خون پیش از زایشدن هر چند بقدر لحظه
باشد و از برای اقل نفاس تجدید یک نیست پس ممکن است بقدر لحظه باشد و اگر آن ده
روز است اگر چه اولی بلکه احوط جمع است میان افعال مستحاضه و ترك نفاس نا هجده
روز و آن نفاس غیر صاحب عادت منقوره است یا عادتش برده روز است چه برده
روز منقطع شود چه بگذرد و صاحب عادت منقوره نفاس او بقدر عادت است و است
و اما اگر از ده بگذرد عادت و نفاس است تمام استحاضه و بجهت آنکه ناده روز نیز
نفاس قرار دهد و لکن آنچه ذکر شد از آنکه عادت نفاس قرار دهد ناده روز را و حتی
که در اول و آخر خون ببیند با تمام مذکور بخلاف آنکه اگر در یکی از اول یا آخر
یا وسط خون دید نفاس او مقدار بدن خوست چنانچه اگر در وسط و آخر یا اول
وسط خون ببیند نفاس آن طرفین و آنچه زمان مابین است خواهد بود پس کسیکه

در وقت حیض
مستحبست
که غسل
نماید
و اگر
مستحبست
که وضوء
نماید
در وقت
حیض

اگر عادت او
در وقت
حیض
باشد
و اگر
عادت او
در وقت
حیض
باشد
و اگر
عادت او
در وقت
حیض
باشد

عادت او هشت روز در اول و آخر خون ببیند تمام نفاس است و اگر در اول و هجده
یا نهم و هشتم خون دید چهار روز نفاس خواهد بود چنانچه اگر در یک روز از آن
روزها نفاس او منقطع بمقدار بدن خون خواهد بود و اگر در چهار روز مثلا خون
دید و از عادت گذشت و برده منقطع شد از چهار ناده نفاس است و مثل
آنکه شش روز حال مبتدئ و مضطرب ناده روز و هر چیز بجز بر حاض می باشد
حرام و واجب مستحب مکروه بر نفاس نیز چنین است مس استحاضه بجهت قسم
ج بر سه قسم است قلبیه و کثیره و متوسطه و قلبیه بجهت شناخته میشود ج
شناختن آن باین نحو است که قدر پنبه در فرج میگذارد اگر خون بان رسد و لکن
از آنرا بگذرد قلبیه است مس متوسطه چه نوع است ج طریقه متوسطه اینست که
در پنبه فرو رود و از آن گذرد مس کثیره بجهت نوع است ج باین نوع است که خوراز
پنبه بگذرد و بکهنه برسد چه آنکه از کهنه بگذرد یا ننگرد مس در قلبیه غسل وضوء
واجبست یا نه ج غسل واجب نیست لکن وضوء لازم است از برای هر نماز واجبی
اگر خواهد نافله کند هر نماز را یا بیک وضوء بجز اول و در وقت که متوسط
یک غسل واجب میشود از برای نماز صبح اگر قبل از نماز صبح متوسطه شود و اگر بعد از
نماز صبح و پیش از نماز ظهر یا عشا متوسطه شود غسل کند واجبست وضوء از برای
هر نماز واجب مگر از برای نماز صبح که وضوء واجبست شرط است در هر نماز سنت
در قسم سیم که کثیره است مس غسل واجب میشود یکی از برای نماز صبح و یکی از برای
نماز ظهر و عصر که جمع کنند میان هر دو و یکی از برای مغرب عشا که جمع کنند بین میان
هر دو و اگر خواهد هر نماز را بیک غسل کند جایز است و احوط وضوء کردن با هر یک
از اغسال است در واجب بودن وضوء از برای هر یک از نماز عصر و عشا خلاف
است احوط ترک است واجب بودن غسل وضوء در سه قسم گذشت در حالت

که خونیکه باعث غسل یا وضو میشود پیش از نماز بم رسد هر چند در غیر وقت نماز باشد بشرط آنکه غسل یا وضو بعمل نیآورده باشد از برای خون بعد از آن بدان و لکن آنچه ذکر شد در حکم سه قسم در وقتی است که خون بیک نسبت باشد پس اگر تند یا روی دهد مثل آنکه کثرت بقلبت برگردد یا فلت بکثرت برگردد حکم بر میگردد پس اگر پیش از غسل نمودن از برای نماز صبح کثرت برگردد بقلبت کفایت میکند یک غسل و اگر پیش از غسل ظهرین برگردد کثرت بقلبت کفایت میکند دو غسل چنانچه اگر بعد از نماز صبح قلنت برگردد بکثرت دو غسل خواهد بود در آن روز و اگر بعد از نماز ظهرین چنین شد یک غسل میکند و اگر بعد از نماز صبح قلنت برگردد بطور در آن روز احوط غسل کردن است چنانچه پیش گذشت و احوط آنستکه از برای ناخوشی استحاضه رجائیکه موجب وضو بود وضو در جائیکه موجب غسل بود غسل نماید مثل آنکه هرگاه وضو یا غسل نمود پیش از نماز کردن داشت از حال خود که دیگر خون نخواهد بد و رفع ناخوشی او خواهد شد عاده نماید آنچه عاده بود در اول وضو یا غسل مس' اباء واجبست بر مستحاضه استبراء کردن بانج واجبست و باید آنکه پیش از خود بردارد بقدریکه منعارفت در معلوم شدن حال آن بان قدر صبر نماید و بعد بمقتضای آن عمل نماید از منقطع شدن خون یا قبله بودن آن یا متوسطه بودن یا کثرت بودن و همچنین واجبست علی الاحوط که از برای هر نماز عوض نماید پیش از آنکه غسل نماید اگر نجس شده باشد و همچنین بشود ظاهر فرج اگر نجس شده باشد بلکه احوط عوض نمودن کهنه یا شستن آنست هرگاه ملوث بخون شده باشد و بعد از غسل بلکه وضو نماز را تا آخر نکند و اهما نماید در حفظ نمودن خود را از بیرون آمدن خون ما ذامیکه منصرف نشود و اگر منصرف شود واجب نیست و اگر درین غسل حد اصغر از او صادر شود احتیاطا باشد بدانستکه

استئناف غسل کند بقصد آنچه بر او است از اتمام یا غسل نام وضو یا زد و اگر در اثنای غسل واقع شود اگر همان حد که رفع آنرا میکرد واقع شود عاده غسل نماید بشرط عدم استبراء و حیض و نفاس در حکم و احداست اگر غیر آن واقع شود غسل باطل نمیشود پس غسل من میت در چه وقت واجب میشود کفایت آنرا بیان فرمائید ج واجب میشود غسل بمن نمودن میت بعد از سر شدن و پیش از غسل دادن مس' اباء فرقی هست میان میت که از مسلم بانج فرقی نیست در حکم میت است قطع که در آن استخوان باشد خواه از زنده جدا شده باشد یا از مرده و در وجوب غسل بمن نمودن استخوان بی گوشت اشکال است احوط غسل نمودن است فرقی نیست بعد از صدق من بین آنکه مومن و مومن ممتحنه یا الممتحنه باشد یا آنکه کافر یا غیر واجبست غسل بمن نمودن در تالان و ناخن میت اگر چه بناخن باشد بلی من موجب غسل نمیشود از جهت عدم صدق من در هر چه موقوف بر وضو است و موقوف است بر غسل من میت و وضو شکسته میشود بسبب من نمودن میت و غسل من میت کفایت از وضو نمیکند علی الاحوط مس' احکام میت را از غسل و کهنه و حوط نمودن و نماز کردن و دفن نمودن بیان فرمائید ج بدانکه غسل دادن واجب کفایت با پنجه که بر همه مکلفین واجبست و اگر بکنفر غسل را بعمل آورد دیگران با قاطع است مس' اباء اولی غسل دادن میت کدام کی میباشد ج نیست زن خود شوهر است چنان زن ازاد باشد چه بنده دائر باشد یا منعه لکن در منعه اشکال هست و عمل با احتیاط خوبست بعد از شوهر مالک مقتداست بر غیر مالک و اگر مقتدا باشد شریک خواهند بود در ولایت و بعد از مالک اگر حاکم است و ایشان مقتدا بر اجنبیه میباشند هر چند هاشمی باشد و اگر وصیت نموده باشد که او غسل دهد احتیاطا از برای در شرع نمودن بوصیت است هر چند هاشمی

در غسل میت

در غسل میت

در غسل قیاس است

نباشد و طبقات و خام در اولی بودن غسل بترتیب طبقات ارشاد پس پدر و
 مادر و اولاد مقدم بر جد و جده و برادر و خواهر میباشند و ایشان مقدم بر اعمام و
 احوال میباشند و بعد از آن عتق مقدم است بر ولا و ضامن جریره و ضامن جریره
 مقدم است بر خا که شرع و هرگاه بجا از اولیاء غسل دهند میت را باطل است و همچنین
 است حکم در نماز من شرط است که غسل دهنده شیعه اثنی عشری باشد یا نرج
 بلی شرط است **مس** یا غسل دهنده میت شرط است در زکورت و انابت مثل
 میت باشد یا نرج بلی شرط است مگر در بخار مر یا عده مماثل علی الاحوط وزن و شو
 و پیر سه ساله اگر زن و از غسل بدهد و دختر سه ساله اگر مرد و از غسل بدهد
 عیب ندارد و در حکم میت است سینه یا قطعه که در آن سینه باشد پس واجبست
 غسل دادن و جنوط و کفن نمودن و نماز کردن بر آن و قطعه که در آن استخوان
 باشد نیز واجبست غسل دادن و جنوط و کفن نمودن من طفل که چهار ماهه شده
 باشد و سقط شود واجبست غسل و کفن و جنوط نمودن یا نرج بلی واجبست لکن
 نماز نیز واجبست و نه مستحب و اگر چهار ماه کمتر باشد واجبست علی الاحوط
 و از در کفنه بچید و دفن کردن **مس** واجبست از آن نمودن نجاست از بدن میت
 پیش از غسل و پوشاندن عورت و از آن ظاهر محترم در حال غسل یا نرج بلی
 واجبست مثل سایر احوال چنانچه واجبست رو قبله نمایند میت را در حال
 احضا اگر رو قبله نباشد یا اینکه بر پشت بخوابانند و از او و کف پا های او را
 منوجه قبله نمایند و منقطع میشود و جو مذکور بر تحقق شدن وفات مکرر در دفن
 نمودن و احوط مراغه انت بعد از بیرون شدن روح تا بدفن نمودن نیز و فرقی نیست
 در وجوب مذکور میان آنکه محض مرد باشد یا زن طفل باشد یا بالغ و واجبست
 غسل دادن کسیکه واجب شده باشد کشتن آن بر جمیع اقصا من اقبل غما و غسل کرده

باشد

در حکم شرع
 است عدول
 مؤمنین و عدول
 مؤمنین بر غیر
 علی الاحوط
 بهذا الفا
 مدلل

در کفنه و دفن
 نمودن میت
 حال آنکه اگر
 بر او جنون
 است غیر
 حال احضا
 بر این الفا
 مدلل

در غسل تکفین میت

باشد با امر خا که شرع یا از جانب خود اغسال را که واجبست از برای میت و اگر بعد
 از غسل بمیرد بسبب بکر واجبست غسل دادن من طریق غسل میت یا بیان فرمود
ج واجبست غسل دادن میت را بلبه اول بدن و بکافور سیم یا بقرح
 یعنی ابخالص و واجبست ترتیب نمودن کورد در میتا غسل و فرقی نیست در این حکم
 میان اینک میت جنب باشد یا حائض یا نیا باشد و ترک نشود احتیاط غسل دادن
 میت را بغسل ترتیب و کیفیت ترتیب بخودینکه در غسل جنابت گذاشتن و همچنین شرط
 است نیت در هر یک از غسل و نیت هر غسلی مقارن شروع در آن نماید من اگر ب
 عتق نشود برای غسل میت تکلیف چیست **ج** احوطست تمیز دادن میت است با نظری
 که تمیز اول را بقصد ما فی الذمه مرد یا مایه بدن از غسل یا بدمد و دو را بدلد
 غسل یا بکافور و سور بدلد غسل یا بقرح و همچنین اگر ترسد بر میت از غسل دادن
 بجهت عارضی مثل سوختن یا آبله در او بودن احوط اینست که او را ستم بدهند چنانکه
 گذاشت و تمیز را بدست خود عمل آوردند بدست میت و احوط جمع است میتا دست خا
 میت با امکان و اقوی مباح بودن مکان غسل است من احکام کفن نمودن میت
 بیان فرمائید **ج** واجبست کفن نمودن بپیراهن و لنگ و لفافه است که
 از او سترای میبندند و شرط است در پیراهن که از شان تا نصف ساق را پوشاند
 و در لنگ آنکه میان ناف و زانو را فرا گرفته باشد و در لفافه آنکه از طول بقدر زیاد
 باشد که در سر کفن یا توان بست و از عرض بقدر زیاد باشد که بر روی بپندد و طر
 آن و احوط در پیراهن بلند بودن و لنگ پوشانیدن و لنگ پوشانیدن است از سینه
 تا بقدر لگن احوط و اظهر آنست که زاید بر قدر و اجوابد و از آن بکار و در شکر چنانکه
 اگر صغیر باشد از مال صغیر بپردازند من اگر مقدر شود بپیراهن تکلیف
ج اکتفا با نچه مقدر و راست نماید بلکه اگر هیچ مقدر نشود مگر پوشانیدن عورت

در کفنه و دفن
 نمودن میت
 حال آنکه اگر
 بر او جنون
 است غیر
 حال احضا
 بر این الفا
 مدلل

و لکن احوط بجا آوردن اول است با امکان و اگر مبتدیان غیر مسلم باشد یا مثل آن
چهره گما بتر چهره گما بتر و حامله باشد بطفل مؤمن واجبست و زانست بقبله دفن
نمایند تا آنکه طفل رو بقبله باشد هرگاه طفل صاحب روح شده باشد و حرام است
دست زدن بصورت و خراشیدن آن و کندن موچه در ممانت فارب و چهره در غیر
فارب و همچنین شق نمودن رخسار بر پدید و برادرش تیمم در چهره وقت واجب
میشود بیان فرمائید در وقتی واجب میشود که از برای مکلف ممکن نشود استحاضه
ب عقل یا شرعاً و آن متحقق میشود بچند چیز اول نفاقن اب بقدریکه کاهیت نما
غسل یا وضو را نماید و معیار در نفاقن اب بقدریکه تمام غسل یا وضو را نماید
صدق عرفی است لکن اگر در میان باشد و احتمال بدهد وجود ابرار در یکی
از اطراف لازم است که تفحص کند در چهار سمت از آن در ارض سهله بقدر رفتن در
تیر بر تیر در ارض غیر سهله بمقدار بلت بر تیر و هر آنکه ترسد بسبب سحر و تحویل
اب ضرر بنفس یا عرض یا مال معتد به او برسد چهره از جهت خوف از زد باشد یا زنده
یا کم شدن در راه یا غیر اینها سترسد از استعمال اب بجهت ناخوشی یا درد چشم یا
درد یا زخم یا دمل یا امثال اینها از چیزها بشکند یا وجو آنها استعمال اب موجب ضرر
است اگر ملحق بحیوه یا آنچه در حکم انت نبوده باشد چهار مرتبه استعمال اب با هر
شد بک باشد که بجهت تحمل آن نتوان نمود و از این قبیل است شد سرما و اگر
استعمال اب سبب ترکیدن پوست بشود یا درشت شدن آن بشود بضمیمه تحمل آن
عادت شوار باشد تیمم میکند خواه بسبب برون آمدن خون بشود یا برون خوا بسبب سحر هوا
باشد یا بتر تیمم تحصیل اب محتاج باشد بتمیز من و ذلت که بجهت غایت تحمل آن ممکن نباشد
چهره بیدن باشد یا غیر آن و از این باب است تحصیل دو رو در تیمم و مقدّمات اگر مکرر در اب
هرگاه محتاج بان باشد شستن آنکه نتواند تحصیل اب نماید مگر آنکه آنرا در بدن نماید

کوشش که اگر
که از کاهیت
نماید و در
مکرر باشد
انچه در
گلزار و حیوان
بجهت سحر و
بنا بر این
اخلاق بر بدن
زده در بدن
خال و سوز
نمی آید و در
یا غسل نمودن
مورد اقامه
مستند

یا اینکه انقدر از مال خود بدزد نماید که بدلیل آن مضیعی حال او باشد هفتم آنکه وقت
کنجایش تحصیل اب استعمال آن نداشته باشد هشتم آنکه آبیکه دارد کفایت از برای وضو
یا غسل و تطهیر بدن یا جانش بخشد یا شستن باشد پس جامه یا بدن یا پا یا کلاه یا کلاه
از وضو یا غسل نماید آنکه ترسد که بعد از استعمال آبیکه دارد عطش بر خیزد یا مسلم
دیگر یا حیوان محترمی غالب بشود پس در زمانیکه تیمم واجب شد اگر وضو یا غسل یا
غسل کند صحیح است یا نه در این حال باطل خواهد بود مگر در بدن مال و در
تحمل من و خواری و در تنگی وقت و در جاهلکه مجموع از مقدّمات طهارت باشد خود
مس تیمم بر غیر زمین میتوان کرد یا نه جابزونیت تیمم مکرر بر زمین خواه خال خالص
باشد یا سنگ یا گچ و اهات پیش از بختن آنها با غیر آنها از هر چیزیکه زمین گفته میشود
هر چند رنگین باشد و هر چند غبار از آن بدست نخیزد و جابز است تیمم بر خاک قبر
خاکی که دفعه دیگر بجهت تیمم استعمال شده باشد و ترک نشود احتیاطاً با اینکه با تراب
خالص تیمم کند یا تمکن و بعد بر زمین بعد بسنگ یا الا تیمم نماید بخیار و اگر ممکن باشد
تیمم نماید بگل اگر ممکن نباشد خشکانیدن آن مس کیفیت تیمم را بیان فرمائید
تیمم عبارت از زدن شکم دو دست بر زمین بیکر تیر و مسح پیشانی و دو جبین علی
الاحوط بطول نه عرض تیمم در سنگ یا هم از اینها در سنگاه مؤنث اول بینی
ابروها الحو مس نمون آنها است پس از آن مسح پشت دست بک دست چپ از
بندد سنگها تا سر انگشتان و بعد از آن مسح پشت دست چپ بک دست راست بخوبی و
و آنچه در وقت گذاشتن شکم دست بر پشت بگری مس میشود مسح لازم است نه نما
بین انگشتان و شرائطیکه در وضو گذشت در تیمم نیز معتبر است مس تیمم بدل از وضو یا
غسل یکضرب کافی است یا نه جابزونیت تیمم نماید یکی بدو ضربت یکی یک
ضربت و کاهیت میکند در جمع

مسح بر زمین
نماز که در
تیمم بکند
و اگر در
دیگر بکند
نیت صحیح
است

بیکضرت جهره نشسته نماید مس نماز بر چند قسم است حج برد و قسم است واجب
مستحب اما نماز واجب در زمان غیبت امام علیه التحیه والسلام پنج قسم است اول
در آن پنجگانه بومیه شبانه روز در نماز آیات سیم نماز طواف چهارم نماز بکه
باجاره یا نذر یا عهد یا امثال اینها واجب شده باشد پنجم نماز میت اما نماز جمعه که
جمعی قسم علیحدہ قرار داده اند پیش داخل در پنجگانه بومیه میباشد مس نماز جمعه
واجب تحمیر است یا عین حج واجب تحمیر است نه عین مس عدد رکعات نماز پنجگانه
بومیه را بیان فرماید حج عدد رکعات نماز بومیه هفده رکعت است که عبارت میباشد
از دو رکعت نماز صبح و نماز ظهر چهار رکعت نماز عصر چهار رکعت نماز مغرب
رکعت و نماز عشا چهار رکعت و نماز چهار رکعتی در سفر و در هنگام ترس از دشمن
دو رکعت است قسم دوم در نماز مستحبی است ان بیایا است و لکن اقتصار میشود
بناقله نمازهای بومیه شبانه روز که انهارا روا تب می نمایند پس هشت رکعت
ظهر که پیش از نماز ظهر باید کرد و هشت رکعت نافله عصر است که پیش از نماز عصر
کرد و چهار رکعت نافله مغرب است که بعد از نماز مغرب باید کرد و دو رکعت نافله عشا
است که انرا و تیره می نامند شنبه بعد از نماز عشا باید کرد و ان بکر رکعت محسوب است
و هشت رکعت نافله شبت که وقتان بعد از نصف شبت و هر چند نزدیک صبح
باشد محسوب است و دو رکعت نماز شفع است که بعد از نماز شب باید کرد و بکر رکعت نماز
وتراست که بعد از نماز شفع باید کرد و دو رکعت نماز نافله صبح است که پیش از نماز
صبح باید کرد و مجموع اینها سی و چهار رکعت است که عدد رکعات فریضه شبانه روز
با نافله ان پنجاه و بکر رکعت میباشد و نافله را هر دو رکعتی یکسلا مراتبان نماید و اکفا
بجمله آنها و بخواندن سوره و قنوت میتوان نمود مس نماز عبدقربان عبد رمضان واجب
است یا نه حج در عصر امام علیه السلام یا نا شب خاص واجب است اما در این عصر مستحب است

مس اوقات نماز را بیان فرماید حج اوقات نماز چهار قسم است اول وقت مختص
دوم وقت فضیلت سیم وقت مشرک چهارم وقت اجزائی و وقت مختص از برای هر
نماز ان مقدار نیست که ممکن باشد بحسب حال شخص تحصیل شرایط در ان وقت و ادای ان
نماز در ان و اگر از پیش واجب شرایط باشد همان مقدار ادای نماز است پس اما آنکه وقت
مختص بظهر است مقدار ادای ظهر از اول وقت ظهر است و آنکه مختص بعصر است مقدار
ادای عصر از آخر وقت عصر است و آنکه مختص بمغرب است بقدر زمانی است که بتوان نماز
مغرب را در ان بجا آورد و آنکه مختص بعشا است مقدار ادای چهار رکعت از آخر نیمه
شبست و مابین اینها وقت مشرک است اما وقت فضیلت در نماز ظهر از وقت زوال
افتابست از دائرة نصف النهار در سمت اُس تا آنکه سایه مثل شاخص شود و وقت
فضیلت نماز عصر بعد از نماز ظهر است تا آنکه سایه شاخص شود و مثل ان شود و بعد از
فضیلت نماز ظهر و عصر وقت اجزائی است اما اجزائی ظهر بعد از فضیلت ظهر است
تا آخر وقتش و اما اجزائی عصر در دو وقت یکی پیش از وقت فضیلت و یکی بعد از
وقت فضیلتش تا آخر وقتش و وقت فضیلت مغرب از وقت غروبست تا بر طرقتن
شفق مغرب و ان سر خبست که در سمت مغربیم میرسد بعد از غروب افتاب و فضیلت
نماز عشا بعد از بر طرقتن سر خبست که از مغربیت تا ثلث اول شب اجزائی مغرب
یکوقت بعد از فضیلتش تا آخر وقتش و وقت فضیلت نماز صبح اول صبح شد بعد
است در افق مشرق که فجر صادق باشد تا سرخ مشرق زده بعد از ان وقت اجزائی است
تا طلوع افتاب در نماز صبح وقت مشرک و مختص نیست مس وقت اجزائی یعنی چه
ح یعنی نماز اداء است و لی فضیلت ندارد مس اما نماز نا یکی اداء است بقدر بکر رکعت
از آخر وقت یا قبست مصلی انرا در نماز ادا بجا آوردن قضا اگر چه نا انرا
بعد از وقت بجا آورد و جایز نیست تا خجل انداختن نماز را از وقتیکه از برای ان تحدید

در لباس مصلی است

۶۶

بدون اذن ایشان بآنچه جایز نیست بنا بر اقوی و حال آنکه با سایر مردم مساوی
میباشد پس هرگاه عمد در حال اختیار در ملک غصب نماز کند صحیح است بآن
ج باطل است هر چند نماز مستحبه باشد یا خود غاصب نباشد پس اگر از روی
جهل یا نسیان در ملک غصب نماز کند چه صورتی دارد ج نماز صحیح است مگر در صورت
جهل بجهل از روی نقص یا اگر عرفا اجرت دارد ضامن است پس هرگاه بغير حق
دارد ملک غصب حبس کرده اند یا آنکه بجهت نفس محترمه خود یا دیگران گرفتار شده
برفتن در مکان مخصوص در آنجا نماز کند نمازش صحیح است بآنچه اگر چاره
بیرون رفتن از مکان مخصوص ندارد نماز در آنجا صحیح است پس احکام پوشانیدن
عورت و لباس مصلی را بیان فرمائید ج واجب است پوشانیدن عورت
در نماز واجب باشد و شعور و در نماز سنت شرط است چنانکه نظر کننده باشد یا
نباشد و عورت مرد قبل و در بیضین است و التین و مابین رگبین و سینه و عود
نیت و نیمه مابین رگب و نصف ساق و احوط پوشانیدن جمیع است و عورت
صورت که واجب پوشانیدن آن در نماز تمام بدن است مگر صورت و دو کف
دست و ظاهر دو قدم هر چند احوط پوشانیدن جمیع آنها است مگر از مقلدان و
از موضع سجود از پیشانی پس واجب پوشانیدن مؤسوس بر زنان بآنچه
بلی واجب مگر کتف و دختر نابالغ پس باید بودن لباس بدن مصلی واجب
و شرط صحت نماز در آنست بآنچه بلی واجب است شرط صحت است
در لباس مصلی که مباح باشد بآنچه بلی شرط است بنقص بلکه در مکان
نماز اگر شد پس هرگاه از روی اجبار یا علم غصب ندانستن یا فراموشی نماز کند
در لباس غصب صحیح است بآنچه صحیح است بلی اگر در عرف کراهت داشته باشد
است پس ابا لباس مصلی از چه جنس است واجب باشد ج جایز است از جمیع بناها

تبرین احکام لباس مصلی

در لباس مصلی است

۶۷

پنبه و گان و غیر آن و همچنین از پوست حیوان مأکول اللحم باشد که نمودن هر چند
دباغی نشده باشد و همچنین جایز است بودن رخت نماز گذار از پشم و کوه و مو و پر
حیوان مأکول اللحم هر چند تنگ باشد یا از مرده کنده باشد و بر تقدیر
کندن واجب است شستن موضعیکه رسیده است ببدن مرده یا رطوبت پس اگر
لباس مصلی حریر یا مخمض باشد چه صورتی دارد ج از برای مردان حرام و مبطل نماز است
اگر چه ساتر عورت نباشد مثل بند زیر جامه و غیر آن علی الاحوط و اما از برای
زنان مباح و جایز است چه در نماز و چه در غیر نماز و میزج یا بخر نماز در آن صحیح است
هر چند میزج ده پلک باشد بلکه مادامیکه مضحک نشود بخوبی بماند از احوط
جایز است از برای مردان نیز پس ماهوت که همیشه مسلمانان در بازار خودشان
مشتعل بیع و شراء هستند و همیشه علماء و ارباب دینت و اهل خبر و مجتهدین میباشند
و در این زمان بعضی شهر در میان انداخته اند که احتمال قاتل کردن بعضی از اجزا
غیر مأکول اللحم در ماهوت مبرور و محض لقاء این شهر با نماز احراز و
اجتناب لازم است بآنچه لازم نیست اگر یقین داشته باشد یا بیکه اجزاء غیر
مأکول اللحم در آن نیست اما محل تأمل است بخروج بغير نماز پس جایز است از
مصلی طلا یا ف باشد بآنچه از برای مردان جایز نیست بلکه نماز باطل است اگر چه
ساتر عورت هم نباشد از برای زنان مباح و جایز است پس انکس و طلا در دست
نمودن مرد چه صورتی دارد ج حرام است ولی حرام نیست همراه داشتن طلا در نماز
چه سکه دار باشد چه غیر سکه دار پس محل بحث یا منجنج مثل دستمال یا کتف در نماز
چه صورتی دارد ج احوط اجتناب است چه بیکه ساتر عورت باشد و منجنج یا منجنج
باشد بر سینه و در جیب یا بغل گذارند یا در نماز جایز است بآنچه احوط اجتناب
است پس هرگاه زن بلباس منجنج پوشد چاره ندارد در نماز تکلیفش چیست ج

تبرین احکام لباس مصلی

در لباس مصلی است

۶۶

بدون اذن ایشان بآنچه جایز نیست بنا بر اقوی و حال آنکه با سایر مردم مساوی
میباشد پس هرگاه عمد در حال اختیار در ملک غصب نماز کند صحیح است بآن
چنانچه باطل است هر چند نماز مستحبه باشد یا خود غاصب نباشد پس اگر از روی
جهل یا نسیان در ملک غصب نماز کند چه صورت دارد چنانچه نماز صحیح است مگر در صورت
جهل بجهل از روی نقص و اگر عرفا اجرت دارد ضامن است پس هرگاه بغیر حق
و در ملک غصب حبس کرده اند یا آنکه بجهت نفس محترمه خود یا دیگران گرفتار شده
برفتن در مکان منصوص در آنجا نماز کند نمازش صحیح است بآنچه اگر چاره
بیرون رفتن از مکان منصوص ندارد نماز در آنجا صحیح است پس احکام پوشانیدن
عورت و لباس مصلی را بیان فرمائید و واجب شرط است پوشانیدن عورت
در نماز واجب باشد و شعور و در نماز سنت شرط است چنانکه نظر کننده باشد یا
نباشد و عورت مرد قبل و در و بیضین است و البتین و مابین و کبش و ستره از عورت
نیست و نه مابین رگبه و نصف ساق و احوط پوشانیدن جمیع است و عورت
مردن که واجب پوشانیدن آن در نماز تمام بدن است مگر صورت و دو کف
دست و ظاهر دو قدم هر چند احوط پوشانیدن جمیع آنها است مگر از مقدار زانو
از موضع سجود از پیشانی و واجب پوشانیدن مؤسوس بر زنان بآنچه
بلی واجب مگر کبش و دختر نابالغ پس باید بودن لباس بدن مصلی واجب
و شرط صحت نماز در آنست بآنچه بلی واجب و شرط صحت است شرط است
در لباس مصلی که مباح باشد بآنچه بلی شرط است بنفصل بلکه در مکان
نماز ذکر شد پس هرگاه از روی اجبار یا علم غصب ندانستن یا فراموشی نماز کند
در لباس غصب صحیح است بآنچه صحیح است بلی اگر در عرف کراهت داشته باشد
است پس ای لباس مصلی از چه جنس نباشد چنانچه بآنچه جایز است از جمیع بناها

تبرین
احکام
لباس مصلی

در لباس مصلی است

۶۷

پنیر و گمان و غیر آن و همچنین از پوست حیوان مأکول اللحم باشد که نمودن هر چند
دباغی نشده باشد و همچنین جایز است بودن رخت نماز گذار از پشم و کوه و مو و
حیوان مأکول اللحم هر چند تنگ باشد یا از مرده کشته باشد و بر تقدیر
کندن واجبست شستن موضعیکه رسیده است ببدن مرده یا رطوبت پس اگر
لباس مصلی حرمی بر محض باشد چه صورت دارد چنانچه از برای مردان حرام و مسطل نماز است
اگر چه ساتر عورت نباشد مثل بند زیر جامه و غیر آن علی الاحوط و اما از برای
زنان مباح و جایز است چه در نماز و چه در غیر نماز و مخرج یا بخر نماز در آن صحیح است
هر چند مخرج ده پلک باشد بلکه مادامیکه مضحل نشود بخوبیکه بنامند از احوط
جایز است از برای مردان نیز پس ماهوت که همیشه مسلمانان در بازار خودشان
مشتعل بیع و شراء هستند و همیشه علماء و ارباب دینت و اهل خبر و مجتهدین میباشند
و در این زمان بعضی شهر در میان انداخته اند که احتمال قاتل کردن بعضی از اجزا
غیر مأکول اللحم در ماهوت مبرور و محض لقاء این شهر با در نماز احتیاز و
اجتناب لازم است بآنچه لازم نیست اگر یقین داشته باشد یا بآنکه اجزاء غیر
مأکول اللحم در آن نیست یا محل تأمل است بخوبی که نماز پس جایز است از
مصلی طلا ناف باشد بآنچه از برای مردان جایز نیست بلکه نماز باطل است اگر چه
ساتر عورت هم نباشد از برای زنان مباح و جایز است پس آنکه شرط لازم است
نمودن مرد چه صورت دارد چنانچه حرام است ولی حرام نیست همراه داشتن طلا در نماز
چه سکه دار باشد چه غیر سکه دار پس محل یخن یا منجنق مثل دستمال یا کبش در نماز
چه صورت دارد چنانچه احوط اجتناب است چنانکه ساتر عورت باشد و یخن یا منجنق
باشد بهر چه در جیب یا بغل گذارند یا در نماز جایز است بآنچه احوط اجتناب
است پس هرگاه زن بلباس یخن پوشد چاره ندارد در نماز تکلیفش چیست چنانچه

تبرین
احکام
لباس مصلی

اگر ناظر محرمی حاضر باشد یا همان لباس نماز کند و اگر ممکن است تطهیر و ناظر محرمی باشد
تطهیر لباس نماید و نماز را بخواند پس اگر در بطن لباس غصبه لباس ندارد و ناظر محرم
حاضر نباشد در این لباس جایز است نماز کردن یا نرج جایز نیست بلکه باید برهنه
نماز کند پس اجزاء حرام گوشت مثل موی گربه و غیره در نماز حملش جایز است یا
ج اقوی عدم جواز صلوٰه و بطلان است اجزاء انسان مثل موی یا دندان
همراه مصلی باشد نمازش صحیح است یا نرج بلی صحیح است اگر چه از غیر باشد
هرگاه نجاست در لباس باشد و فراموش کند بان لباس نماز کند نمازش صحیح است
یا نرج صحیح نیست اعاده باید کرد و اگر وقت گذشته باشد قضا میکند پس
اگر لباس نجس بود و مصلی نمیدانست بعد از نماز مطلع شد نمازش چه صورت دارد
صحیح است و اگر وقت باقی است بهتر اینست که اعاده کند و اگر وقت گذشته قضا
بر او نیست پس اذان و اقامه واجب است یا مستحب مستحب مؤکداست در نمازها
پیچکانه بومیه و تا که استحباب اقامه اذان بیشتر است در سایر نمازها مشروع نیست
یعنی گفتن حرام است فرقی نیست در فرائض بومیه مابین اینکه اذان باشد یا قضائی
در سفر باشد یا در حضر و نماز جماعت یا فردی در حال صحت باشد یا مرض نماز کذا
مرد باشد یا زن بلی در اقامه و سفر و جماعت و حال صحت در باره مردان تا که استحباب
بیشتر است پس کیفیت اذان و اقامه را بیان فرمائید ج اذان چهار تکبیر است بلفظ
الله اکبر و دو شهادت توحید بلفظ اشهد ان لا اله الا الله و دو شهادت رسالت
بلفظ اشهد ان محمدا رسول الله و شش حرفی که در ثنای آن بلفظ حتی علی الصلوٰه و
دو ثنای آن بلفظ حتی علی الفلاح و دو ثنای آن بلفظ حتی علی خیر العمل و دو تکبیر مانند
پیش و دو تحلیل بلفظ لا اله الا الله و شهادت برو لا یت حضرت با ملامت علی علیه السلام
جز اذان نیست و لکن بقصد قرینه بعد از ذکر رسول خدا صلی الله علیه و سلم خواند

در اذان و اقامه

و اگر

و اگر بقصد جزئی نیست بگوید حرام است و اقامه مثل اذان است مگر آنکه در اول آن ذکر
نیت و در آخر آن یک تحلیل نیست و زیاد باید کرد بعد از تحلیلی که عمل در وقت
الصلوٰه پس فصول اذان هجده فصل است فصول اقامه هفده فصل است پس هرگاه
مصلی اذان و اقامه را فراموش کند داخل در نماز شود چه صورت دارد ج اگر پیش از
رکوع رکعت اول متذکر شد جایز است نماز را قطع کند و اذان و اقامه را بگوید و نماز
را از سر بگیرد و داخل در نماز شود و بجز قطع نکردن دست هرگاه که وارد مسجد
شد که نماز جماعت بگذارد دید که امام جماعت از نماز فارغ شده و صف جماعت
هم خورده و لکن بقدر دفعه یا زیاد ترا اهل جماعت باقی هستند بر چنین کسی گفتن
اذان و اقامه جایز است یا نرج جایز است پس مقدار نماز چند چیز است ج
مقدار نماز بازده چیز است اول نیت و حقیقت آن و آنچه معتبر است در آن
قصد و تعیین نمودن در آنچه مشترك باشد و قصد قربت گذشتن در مجتنب و ضرر
قصد وجود و واجب استحباب در مستحب اداء در وقت قضا در غیر وقت و اقامه
در حضر و قصد در سفر و غیر اینها و نیت و وقت نیت از اول نماز است و اقامه
میشود بانکه در چنین شروع تکبیر الا حرام یا نیت باشد و معتبر است مستمر داشتن نیت
زانا با نماز و واجب نیت در جمیع نمازهای واجب و شرط است در همه نمازها
در وقت قیام است واجب است ایستادن در نماز و آنچه خواه بومیه باشد خواه غیر بومیه
در حال تکبیر الا حرام و قیام متصل بر رکوع و ان آخر جزء از قیام است که اذان بر رکوع
میرود و در حال قیام و بعد از رکوع هر چند در حال ذکر است باشد و اقامه در حال
تکبیر الا حرام و قیام متصل بر رکوع نیز یکی است مراد برکن جز نیت که ترک کردن آن
باطل کند نماز را هر چند سهوا باشد پس قیام یعنی چه ج یعنی ایستادن بر روی پا
در حال اختیار و باید پاهای از یکدیگر بکوبد و در رکعت دوم که پیرودن بر روی صورت

در اذان و اقامه

و همچنین باید استقرار داشته باشد در حال قیام پس اگر عاجز شد از ایستادن
چکندج اگر ممکن است تکبیر کند و اگر ممکن نشد و عاجز شد بنشیند و اگر از نشستن
عاجز شد تکبیر کند و اگر از آنهم عاجز شد بخوابد بدست راست رو بقبله اگر از آنهم
عاجز شد بخوابد بدست چپ و اگر از آنهم عاجز شد بخوابد بر پشت و پاها رو بقبله
باشد و اگر احوالش بر شد بعکس مذکور برگردد و اگر کوتاهی کند نمازش باطل است
سیم تکبیر الا حرام بدانکه واجبست تکبیر الا حرام و ان رکن نماز است و باطل
میشود نماز بزرگان خواه بر وجه عد باشد یا سهوا یا جهل و معتبر است در آنچه
معتبر است در نماز بابتی قصد افشاح بان پس اگر شروع بتکبیر کند و متعاشد
داخل رکوع شود مأمور یا غیره و یا در بین برخاستن بگوید نماز او باطل است
و واجبست تلفظ کردن بتکبیر الا حرام بلفظ الله اکبر بدو هرزه قطع چه بجز
گوید چه باخفات پس هرگاه تکبیر گفت و شک نمود که تکبیر الا حرام است
یا تکبیر پیش از رکوع یا تکبیر بعد از رکوع چه باید کرد ج در چنین صورت باید
تکبیر الا حرام قرار دهد پس هرگاه تکبیر گفت شک میکند که این تکبیر پیش از
رکوع بود یا تکبیر بعد از رکوع چه باید کرد ج بنا بر تکبیر پیش از رکوع گذارد چه
قرائت و واجبست در رکعت اول و دوم از فرائض خواندن فاتحه الکتاب و یکسوره
تمام پس از آن جایز است کف کردن بحد نهاده در تخامض و تعجل بجهت امری و جایز
است اسقاط سوره یا تنکیر و خوف و شبیه این دوازده مقافات ضرورت هرگاه
عدا مقتدر دارد سوره را بر حمد نماز باطل میشود بنا بر اصح اگر کفایان نماید
اعاده سوره را نماید و الا صحیح است اگر برگردد بعد قصد مثالی مس حمد
رکن نماز است یا نه ج رکن نیست بلکه واجبست جزء است در همه نمازها چه
در نماز واجب چه در نماز سنت و جز ثبوت آن در حال التفات پس اگر حمد

فرا موش کرد نماز باطل است بانه سج باطل نمیشود و لکن اگر هنوز داخل رکوع نشده نماز
ایده خواهد پیش از سوره باشد یا بعد از سوره باشد حمد را بخواند و سوره را بعد از آن آغاز
کند و اگر داخل رکوع شده باشد و بخاطرش آمد اغاده عمد بر او نیست و اگر بعد از
سوره باشد و سجده سهو بجهت زیادتی سوره بخوابد و احتیاطاً او اگر بعد از رکوع
باشد و سجده سهو بجهت فراموشی حمد پس اگر شک کند در خواندن حمد و سوره
بعد از داخل شدن در رکوع چه صورت دارد سج این شک اعتبار ندارد پس
هرگاه شک کند در خواندن حمد بعد از داخل شدن در سوره چه باید کرد سج اعتبار
در این شک نیست بلکه اگر شک در این بعد از داخل شدن در این دیگر باشد بنی
اعتباری ندارد پس ایضا واجب رعایت آداء حروف از مخارج و غیر اینها بانه سج
بلی واجب رعایت مخارج و رعایت حرکت غریبه و بنا بر این و تشدید و سکون لازم
و بعضی مراعات مد و اجزا که متصل باشد هم واجب است و لکن دلیل واضح
بر وجوب مد مطلقاً نیست ولی احتیاط در مد واجب ترک نشود و حفظ ترتیب این
آیات و کلمات و حروف و موالات مابین آنها واجب است ایضا جایز است توقف
بحرکت و وصل بسکون بانه سج در توقف بحرکت و وصل بسکون احتیاط ترک نشود پس
ثوبن و ثوبن ساکن اگر بحروف پرملون برسد لغام واجب بانه سج احتیاط بر لغام
آن ترک نشود پس در رکعت سیم و چهارم مخیر است در خواندن حمد و تسبیح از بعد از این
سج بلی مخیر است افضل تسبیح اربع خواندنست چه از برای امام و چه برای مأمو و چه
منفرد پس تسبیح اربع بکرتب خواندن کافی است بانه سج احوط سه مرتبه خواندنست
مکرر در مقام ضرورت مثل ضیق وقت پس چهار سوره عزیمه را در نماز خواندن جایز
است بانه سج جایز نیست بلکه حرام است پس ایضا در قرائت جهرا و خفایا واجب است
سج بلی واجب است از برای مردان در نماز صبح و در رکعت اول و دوم نماز مغرب و عشا

مجلس
وفاة ابي
شكره و
بعد ان
تصرفت
مطابق
بشراف

بهر کردن در نماز ظهر و عصر اخفات نمودن از برای زان تخیل است و نما
 جهریه و جهر اخفات است و این در وقت است که نامحرمتان و اطفال و امثالین
 اخفات پنجم رکوع است و واجبست در هر رکعت از فرض یومیه بیک رکوع و آن رکن
 و بنیاد کردن کم نمودن آن عمل با سهواً باطل میشود نماز مکبر جماعت که زیادتی
 آن بخوبی خواهد آمد مطلقاً نیست و لازمست خم شدن در آن بخوبی معارف تا
 بعد بیک هرگاه دستها او موافق حال او باشد برسد زانوهای او و آخر رسیدن کف
 دست و است و است هرگاه که رکوع فراموش کرد و رفت سجده پیشانیش بجز رسید
 مانند که شده کسب برگردد بقیام و برود بیک رکوع و ذکر رکوع را بگوید و احتیاطاً
 اعاده نماز نماید **س** هرگاه بقصد رکوع خم شد فراموش کرد رکوع را و رفت
 سجده پیشانیش بجز رسید بنیادش افتاد تکلیفش چیست **ج** منتهی برگردد تا بعد
 رکوع و رکوع را بجا آورد و راست شود برود بسجود و نماز را تمام کند و بعد از آن اجابا
 اعاده نماز نماید اگر اصل رکوع فراموش نموده باشد و اگر فراموش نموده طمأنینه و
 ذکر را قیام بعد از رکوع را بجا آورد **س** ذکر رکوع واجبست یا نه **ج** بلی واجبست
س اذکار رکوع چیست **ج** اذکار رکوع بحزب است بکبریا گفتن ذکر کبریا که آن سبحان
 رب العظیم و بجه است یا ذکر صغیر سبحان الله و در حال ضرورت کفایت
 میکند بکبریا و مستحبست که طاق بخواند آنرا که عبارت از سه مرتبه یا هفت مرتبه باشد
 ششم سجود است و آن واجبست در هر رکعت از نماز واجب و سجده و اگر نرسد
 سجده در بیک رکعت از نماز باطل میشود نماز خواه بعد باشد یا سهواً باشد یا جهل
 باطل میشود نماز هرگاه دو سجده زیاد کند عمل با سهواً و کم کردن یک سجده باز یاد کردن
 آن باطل نیست بنا بر این مگر آنکه از روی عمد باشد **س** سجود بچه محقق میشود **ج** محقق
 سجده پنجم شدن و گذاشتن پیشانی بر زمین بیک رکعت یا سجده گفته شود و کفایت میکند

مقدار در هر از پیشانی بمایع التمجید علیه **س** حد پیشانی چه مقدار است **ج**
 بحسب طول از اول دستگاه موی سر تا سر مغ و بر وها و بحسب عرض پیشانی
 جبهه است **س** آن چیزها شکسته در سجده معتبرست چند چیز است **ج** هفت چیز
 است اول گذاشتن شکم دستها و زانوهای او و انگشت بزرگ از پاها از طرفیکه طول
 قدم بران منتهی میشود علی الاحوط گذاشتن پیشانی بر زمین و با اخلاص یکی از
 این هفت موضع عمل باطل میشود بخلاف صورت سهو و فراموشی بخوان در غیر
س هرگاه عاجز شد از گذاشتن شکم دستها بر زمین چگونه باید پیشانی
 بدل از شکم قرار دهد و با عجز از آن چگونه بکف دست نزد بکمر است از آنکه
 الاقرب فالاقرب در قدر ذکر است بخوبی رکوع گذاشتن و آخر در اینجا این
 که بجای العظیم الاعلی بگوید یعنی سبحان ربی الاعلی و بجه بگوید هرگاه احتیاج
 تسبیح کبری نماید و اگر تسبیح صغری را اختیار نمود سه دفعه سبحان الله مجزئ
 ستم طمأنینه و آرام گرفتن بقدر ذکر واجب چهار مرتبه بودن هفت عضو مذکور
 زمین و شبران قبل از شروع بدین کار فرائع از ذکر پنجم برداشتن سوز سجده اولی و
 نشستن بر حالت اعتدال و الطمأنینه چنانچه در سر برداشتن از رکوع ذکر شد
 آنکه خم شود از برای سجود تا بعد بیک محل پیشانی مستویاً محل آیتان شود **س** در
 سجده پست و بلند تا چه حد ضرورت دارد **ج** بقدر بلند تا جگر چهار انگشت مضموم باشد و ضرورت
 نیست **س** اگر کسی عاجز شود از سجده کردن چگونه باید خم شود بقدر بیک تواند
 محل سجود را بلند میکند بقدر بیک تواند در پست تر از آن سجده نماید و اگر هیچ قسم نتواند
 خم شود بجای آن بر اشاره مینماید و اگر نتواند بر اشاره کند بدو چشم اشاره نماید
 و اگر آن هم نتواند چشم اشاره نماید و واجبست برداشتن چیز را که بر آن سجده کند
س بر چند چیز سجده میتوان کرد **ج** چیزیکه مایع التمجید علیه میباشد زمین

در ذکر و قنوت

۷۶

بطول نماز میشود و در غیر این چون اثنان بر کوع پیش از اثنان بقرائت و همچنین در اجزاء غیر رکعتی بعضی نسبت به بعضی دیگر مبطل نیست و با امکان رعایت ترتیب در آنها در صورت داخل شدن در رکعتی از ارکان واجبست عود به سابق و با ترتیب عمل آورد عمل صحیح است در هر موالاة قنوت و واجبست در افعال نماز معنی در پی بودن آنها با اینکه فعلیکه مخصوص نماز باشد نشود و همچنین واجبست در تکیه موالاة میان کلمات و همین حکم در قرائت و ادکار و تسبیحات جاری است نسبت بکلمات و آیات و حروف و باقیاء محل اغاده می نماید و با کلمه را که رعایت موالاة در آن نکرده و با فوات محل هرگاه ترک موالاة از روی عمد بوده نماز باطل و الا صحیح است بشرط آنکه موالاة در نماز فوات نشده باشد باز در هر ذکر است و ان عبارتست از ادکار رکوع و سجود و تسبیحات اربع چنانچه پیش گذشت مس قنوت در نماز واجبست بآنچه واجب نیست بلکه مستحبست بیک قنوت در هر یک از فرائض یومیه غیر از نماز جمعه و در صلوة جمعه باشد چه اخفائیه و بختی ترک نکردن آنست و محل آن پیش از رکوع رکعت ثانیست بنا بر اصح بعد از فراغ از قرائت مس اگر فراموش کرد قنوت آوردن بر کوع و در رکوع بیادش آمد چنانکه بعد از رکوع و قبل از سجده انرا بخامبیاورد و اگر در آن وقت مندرگشت بعد از فراغ از نماز بخامبیاورد اگر چه زمانش هم طول بکشد هرگاه عمل کسی قنوت را ترک نمود جایز است در غیر محل بخامبیاوردن آن بآنچه جایز نیست و آنچه مذکور شد در غیر نماز جمعه بود اما در نماز جمعه پیش مستحبست دو قنوت یکی پیش از رکوع رکعت اولی و یکی بعد از رکوع رکعت دوم مس اما مستحبست در هر نافله قنوت بآنچه بلی مستحبست و مؤکداست در نافله و ترس آباد در قنوت معتبر است قول مخصوصی بآنچه معتبر نیست بلکه کفایت میکند آنچه را که احتیاجی کند

از ذکر

در تعقیبات

۷۷

از ذکر و دعاس در قنوت جایز است بیک سبحان الله یا بیک بسم الله یا بیک لا اله الا الله یا بیک یا بلی جائز است چه تعقیب در تمام نماز داشته باشد یا نه و بختی مناجات دعای مأثور و ادعیه قرآنی و کلمات فرج است خصوص در جمعه و ترس سلام علیکم از کلمات فرج است بآنچه معلوم نیست حوط خواندن آنست بقصد قرآن پس آباد در قنوت و غیر قنوت از سایر افعال نماز دعا کردن بفارسی جایز است بآنچه مشکل است دعا بفارسی چه در قنوت و چه در غیر آن و همچنین است منوط فاده مس تعقیبات بعد از نماز چه فرائض و چه نوافل مجلی از ثواب انرا بیان فرمائید چنانچه ثوابش لا بعد و لا محضه است چنانچه در اخبار اهل بیت علیهم السلام مذکور است و اثر آن در زیاد شدن روزگاریست از سفر کردن بجهت کسب رزق و تعقیبات برای فریضه مؤکداست و تعقیبات برای نافله و تعقیبات بسیار است و در این رساله کجا پیش ذکر آنها نیست و افضل تعقیبات در نماز واجب و مستحبست تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام است و کیفیت آن باین نحو است که اول سی و چهار مرتبه الله اکبر و سه مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه سبحان الله بگوید و سنتست بعد از هر نماز فریضه سوره قل هو الله احد خواندن و همچنین پیش از آنکه بگوید و پای خود را سه مرتبه بگوید یا استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه و در حدیث است که هر کس بخواند انرا امر زبده شود کما هان او هر چند مثل کف در پاها باشد و همچنین سنتست بعد از نماز صبح و مغرب در هر یک هفت مرتبه بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم که باعث دفع هفتاد نوع از انواع بلاها میشود که پستی انهار و برص و دیوانگی است و اگر از اشقیای باشد محو میشود از دیوان اشقیای نوشته میشود در سعد مس کیفیت نماز باشد و سبب انرا بیان فرمائید چنانکه سبب بابت عبارتست از کوفت افتاب و استسقاء

ترتیب موالاة است

ترتیب تسبیحات است

کتاب تعقیبات

کتاب تسبیحات

در مبطلات نماز است

۸۰

نشود بان از مشرق یا مغرب نمازش صحیح است بآنچه بلی صحیح است هر چند بمبادن
باشد با عدل تجاوز از مقدار بیکه جایز است در حال اختیار علی الاحوط چهار
تکلم کردن است عمدا هر چند بدو حرف ممله باشد و اما سهوا پیش مبطل نیست
هر چند بگمان بیرون رفتن از نماز باشد یعنی چنین خیال کند که از نماز بیرون
رفته است مس در نماز تنگی کردن یا تنگی کردن یا ناله کردن یا آه کشیدن یا نحو
اینها چه صورت دارد عیب ندارد و آنکه ذکر شد در تکلم بکلام ادبیتین بود اما
قرآن و دعا و مناجات و امثال اینها پیش خواندن و گفتن آنها ضرر ندارد مگر آنکه
بر وجه محرم باشد مثل آنکه دعا بر مؤمن کند ظلم یا آنکه آیه سجده تلاوت نماید
و احوط ترک دو سوره خواندن است اگر کسی در اثناء نماز بر مصلی سلا
کند بقصد تحیت تکلیفان مصلی چیست جایز است از برای مصلی بدان
واجبت اگر چه سلام بغیر از صغیر قرآن باشد مس اگر ترک کند جواب سلام
را چه صورت دارد در نماز صحیح است اگر یا بقا محمل جواب مشغول بدو یا قرائت
نشده باشد مثلا و الا محمل نام است بهر تقدیر گناه کار است و واجبست آنکه
جواب مثل صغیر سلام باشد هر چند بغیر صغیر قرآن باشد که سلام علیکم است و
باشد بهر تراغاه مثلست در تعریف و تنکیر و افراد و جمع است در صغیر اربعه که
عبارت از سلام علیکم و السلام علیکم و السلام علیکم است پنج
فهمه کردن است اگر چه زرد و اختیار نباشد علی الاحوط و ان خنده بستم
بر او از ومد و ترجیع باشد و اجزا احکام مبطلان بر مطلق او از است و تبسم
که انرا لب خنده گویند مبطل نیست اگر چه عمدا باشد شمر کرستن با و از است بجهت
امرد نبوی خواه از جهت فوتان باشد یا از جهت طلبان اگر هرگاه سهوا باشد جزو
فساد نمیکردد مس در کرستن با و از چه مضمونا بشد احتیاط لازم آمده ان

اگر چه در نماز
است احتیاط لازم
است

و کرستن

در مبطلات نماز است

۸۱

و کرستن بر امر لغوی است اگر چه با و از باشد مبطل نیست و کسیکه با اختیار شود در
کرستن در امر نبوی عمل را باطل است علی الاحوط هفت فقره فعل کثیر یا قلیل است که
صورت نماز را بر هم زند هفتم خوردن و آشامیدن است اگر چه قلیل باشد و فرد
بردن چیزی بیکه در دهان است ضرر ندارد و مستثنی است از این حکم آب خوردن در
نماز و تر برای کسیکه تشنه باشد و قصد روزه هم کرده باشد و تر سدا و آنکه صبح
داخل شود و نباید میان محل نماز گذارد و راب و گام یا سه گام بیشتر نباشد
و اتیان بمنافیات دیگر هم نماید هم گفتن امین بعد از سوره فاتحه الکتاب عمدا
با اختیار پس در حال سهو و اضطرار ضرر ندارد در رکعت در رکعات نماز در
رکعتی یا سه رکعتی یا در دو رکعت اول از نمازهای چهار رکعتی است یا زده زیاد
کردن جزئی یا کم کردن جزئی دو نماز است عمدا سوال شکات بر چند قسم است
جواب بر سه قسم است اول اعتبار در ان نیست یا بفرجه که اعتبار با این شک نباید
نمود و قسم دوم در هر صورت بعد از فکر که در شک مانند باطل است قسم سوم صحیح
باشد اگر چه مذکور میشود مس ان شکها بیکه اعتبار ندارد چند نوع است ج ر پنج
نوع میباشد اول شک بعد از سلام است یا بفرجه که سلام نماز صحیح را مایل دارد شک
میکند که آیا بیکه رکعت کرده ام یا دو رکعت کرده ام اعتبار باین شک نمیکنند و نماز صحیح
است و همچنین در سایر نمازها و عمد اعتبار بشک بعد از فراغ ان نماز در صورتیست که
طرف شک صحیح باشد چنانچه در مثال مذکور است و الا باطل است مثل اینکه بعد از
فراغ از نماز صحیح شک کند که ان نماز بیکه رکعت باشد یا سه رکعت و این صورتان باطل
باطل است و واجبست که انرا اعاده نماید در وقت شک بعد از وقت یعنی وقت نماز
ظهر یا عصر که شش داخل بوقت مغرب شده شک میکند که آیا نماز ظهر و عصر کرده ام
یا نه اعتبار بشک نیست و قرار بدهد که نماز کرده ام ستم شک بعد از محل مثل آنکه

در شکات
در نماز

در مبطلات نماز است

۸

نشود بان از مشرق یا مغرب نمازش صحیح است یا نه جایی صحیح است هر چند بمبادن
باشد با عدل تجا و از مقدار دیگر جایز است در حال اختیار علی الاحوط چهار
تکلم کردن است عدا هر چند بد و حرف مملیه باشد و اما سهوا و پس مبطل نیست
هر چند بجان بیرون رفتن از نماز باشد یعنی چنین خیال کند که از نماز بیرون
رفته است مس در نماز تنگی کردن یا نفخ کردن یا ناله کردن یا آه کشیدن یا نحو
اینها چه صورت دارد ج عیب ندارد و آنکه ذکر شد در تکلم بکلامی که در پیش بود اما
قرآن و دعا و مناجات و امثال اینها پس خواندن و گفتن آنها ضرر ندارد مگر آنکه
بر وجه محرم باشد مثل آنکه دعا بر مؤمن کند ظلم یا آنکه آیه سجده تلاوت نماید
و احوط ترک دو سوره خواندن است مس اگر کسی در اثناء نماز بر مصلی سلا
کند بقصد تحت تکلفان مصلی چیست جایز است از برای مصلی بدان
واجبت اگر چه سلام بغیر از صیغه قرآن نباشد مس اگر ترک کند جواب سلام
را چه صورت دارد ج نماز صحیح است اگر با قیام محل جواب مشغول بدن کر یا قرائت
نموده باشد مثلاً و الا محل نام است بهر تقدیر گاه کار است و واجب است آنکه
جواب مثل صیغه سلام باشد هر چند بغیر صیغه قرآن نباشد که سلام علیکم است
باشد بهر تراغاه مثلث در تعریف تنکیر و افراد و جمع است در صیغ اربعه که
عبارت از سلام علیک السلام علیک و السلام علیکم و السلام علیکم است مخم
فهمه کردن است اگر چه از دو اختیار نباشد علی الاحوط و آن خنده است که
بر او از ومد و ترجع باشد و احوط اجرا احکام بطلان بر مطلق او از است و تبتم
که اثر بخنده گویند مبطل نیست اگر چه عدا باشد ششم کرستن یا و از است بحته
امرد نبوی خواه از جهت فوتان باشد یا از جهت طلبان آن هر گاه سهوا باشد و
فساد نمیکرد مس در کرستن یا و از چه مضمون است احتیاط لازم عاده آن

اگر چه در بعضی
مکانها
است

و کرستن

در مبطلات نماز است

۸۱

و کرستن بر امر لغوی است اگر چه با و از باشد مبطل نیست و کسی که با اختیار شود در
کرستن حد امر نبوی علی او باطل است علی الاحوط هفتم فعل کثیر یا قلیل است که
صورت نماز را بر هم زند هشتم خوردن و آشامیدن است اگر چه قابل باشد و فرد
بردن چیزی بیک در دهان است ضرر ندارد و مستثنی است از این حکم آب خوردن در
نماز و تر برای کسی که تشنه باشد و قصد روزه هم کرده باشد و تر باشد و آنکه صبح
داخل شود و نباید میان محل نماز گذارد و راب و گام یا سه گام پیش نرود
و اتیان بمنافیات دیگر هم نماید نه گفتن آمین بعد از سوره فاتحه الکتاب عدا
باختیار پس در حال سهو و اضطراب ضرر ندارد در هر شک در عدد رکعات نماز در
رکعتی یا سه رکعتی یا در دو رکعت اول از نمازهای چهار رکعتی است یا در دو رکعت
کردن جزئی یا کم کردن جزئی در نماز است عدا سؤال شکات بر چند قسم است
جواب بر سه قسم است اول اعتبار در آن نیست یا بخیع که اعتبار باین شک نباید
نمود و قسم دوم در هر صورت بعد از فکر که در شک مانند باطل است قسم سیم صحیح
باشد بطیکه ذکر میشود در آن شکها بلکه اعتبار ندارد چند نوع است ج بر پنج
نوع میباشد اول شک بعد از سلام است یا بخیع که سلام نماز صحیح و اما در شک
میکند که آیا بکر رکعت کرده ام یا در رکعت کرده ام اعتبار باین شک نیست و نماز صحیح
است و همچنین در سایر نمازها و عدا اعتبار بشک بعد از فراغ از نماز در صورتی که
طرف شک صحیح باشد چنانچه در مثال مذکور است و الا باطل است مثل اینکه بعد از
فراغ از نماز صحیح شک کند که آن نماز بکر رکعت باشد یا سه رکعت و این صورتان
باطل است و واجب است که از اعاده نماید در شک بعد از وقت یعنی وقت نماز
ظهر یا عصر کند شش داخل بوقت مغرب شده شک میکند که آیا نماز ظهر و عصر کرده ام
یا نه اعتبار بشک نیست و قرار بدهد که نماز کرده ام سیم شک بعد از محل مثل آنکه

در مبطلات نماز است

و کرستن

در شکیان نماز است

بعد از حمد شك کند كه تكبيرة الاحرام گفته ام يا نه بگوید كه نه و همچنین در اشنا
 سوره خواندن شك میکند كه حمد را خوانده ام يا نه بگوید بخوانده ام و همچنین
 اگر از این باب شك کند شك دیگر شك اعتبار ندارد و همچنین در هر فعل كه داخل
 بفعل دیگر شده حتی در مستحبات مثل قنوت چهارم شك كبر الشك است و
 اعتبار شك او نیست چه شك و در بین نماز باشد و چه در بعد رکعات و
 چه در افعال آنها و چه در شك در رکعت اول یا در رکعت آخر و ملا در
 کثیر الشك نظر باهل عرفاست و واجب نیست بر کثیر الشك اینكه ضبط عمل
 خود نماید بر يك یا چند بگوید یا كبر یا كبر را مراقب احوال خود نماید در نماز اگر چه
 بهتر اینست پنج شك امام و مأمور است با ضبط و حفظ نمودن دیگری بر وجه
 علم و اگر ظن باشد خالی از اشكال نیست اعتبار شك او نیست پس هر يك رجوع
 نماید بدیگری و عمل بمقتضای آن کند و کیفیت اطلاع هر يك از حال دیگری با اشاره و قرآن
 و آیات مناسب حال و ذکر است مثل انكسر سجدا لله از برای اعلام بر سر شك بگوید
 و اگر هر يك یقین بر چیزی داشته باشد با کمال بر چیزی رجوع با اعتقاد بخوبی کند
 ان شكها شك در هر صورت نماز باطل میکند یا فرما شد **بج** شك در رکعات نماز و
 رکعتی از نماز واجب است مثل نماز صبح یا نماز مسافر یا نماز طواف غیر مکرر نماز احتیاطا
 که ذکر خواهد شد شك در رکعات نماز یعنی نماز مغرب مثل انكسر شك کند
 در رکعات صبح که آباد و رکعتی یا سه خطا اینست که فکر کند تا از صورت نماز گذارید و
 اگر هنوز برین نرفته عیش و رفت برگردد و حمد سو بخواند نماز را تمام کند نماز صحیح
 و اگر عیش و رفت بیج اربع را تمام کند سلام نماز را بدهد اگر شك نماید در هر صورت
 که باشد بخوابد از کمال سجده بنخواستار نماز باطل است شك در نمازها
 چهار رکعتی که پای یک در میان باشد و در هر جا که شك اتفاق افتد در شك بانه نماز

کثیر الشك
 در هر صورت
 و اگر هر يك
 یقین بر چیزی
 داشته باشد
 با کمال بر چیزی
 رجوع با اعتقاد
 بخوبی کند

در شکیان نماز است

نماز باطل است شك در نمازهای چهار رکعتی که پای و در میان باشد پیش از
 اكمال سجده بن شکلی انکه قنوت بخواند شك میکند که یا این و رکعتی است یا چهار رکعتی بعد
 ذکر اگر علم با مظنه اش بخائے نرفت و بحال شك بانه مانده نمازش باطل است خواه در رکوع
 باشد خواه در قیام بعد از رکوع خواه در سجده اول باشد و احتیاطا ترک شود
 در سجده آخر و خصوصاً بعد از ذکر و قبل از رفع رأس معامله بعد از اكمال و
 اعاده نماز و شك در عدد رکعات یا یقین که نمیداند چند رکعت کرده و شك در
 هفت و زبانه که هر دو طرف باطل است و شك در پنج و ستر پنج و دو و ستر پنج
 و غیر اینها از موارد بکفر فاقش صحیح است الا صورتی که در آن شکها شک
 باطل گشته نماز نیست نماز در آن صحیح است چند صورت دارد **بج** بر هشت صورت
 است اول شك در میان دو و سه بعد از اكمال سجده بن بقدر یستی تروی میکند
 هرگاه علم با مظنه بطرفی قرار گرفت نمازش را تمام کند و اگر در شك بانه مانده نماز
 بر سه گذارد و دیگر گفت بگوید که چهار رکعت شود و سلام نماز را بدهد و بدو
 منافی بر خیزد و دیگر گفت نماز احتیاطا ایستاده یاد و رکعت دهم نمازش صحیح
 در غیر شك در میان دو و سه چهار بعد از اكمال سجده بن بنا بر چهار گذارد و
 سلام نماز را بدهد بعد و رکعت نماز احتیاطا ایستاده و در رکعت دهم
 بخاورد نمازش صحیح است و دو رکعت ایستاده را اول بخواند بعد دو رکعت
 دهم را استیم شك میان دو و چهار است بعد از اكمال سجده بن بنا بر
 چهار گذارد و سلام نماز را بدهد بعد دو رکعت نماز احتیاطا ایستاده
 بخاورد و چهار شك میان سه و چهار در هر جا که باشد بنا بر چهار
 گذارد و نماز را تمام کند و بعد بگوید نماز احتیاطا ایستاده و رکعت دهم بخاورد
 و در رکعت دهم افضل است پنج شك میان چهار و پنج بعد از اكمال سجده بن بنا بر چهار

کثیر الشك
 در هر صورت
 و اگر هر يك
 یقین بر چیزی
 داشته باشد
 با کمال بر چیزی
 رجوع با اعتقاد
 بخوبی کند

میکرد و نماز را تمام میکند بعد از آن دو سجده سهو واجب میآورد و آنرا شاکه
در حال قیام یا بعد از آن میبندد پس در این هنگام شاکه او بر میگردد بمیان سر و چنان
بنابر چهار رکوع و نماز را تمام کند و بیک رکعت ایستاده و یاد و رکعت ششمین نماز
آورد و بعد دو سجده سهو بعمل آورد و برای قیام پنجاه احتیاطاً ششمین رکعت و ریتها
سروین است و در حال قیام قنوی نشینی و بنا بر چهار میگذاری و نماز را تمام
میکنی بعد از رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو سجده سهو احتیاطاً پنجاه و هفتمین
رکعت و میان هر دو چهار و پنج است و در حال قیام باید بنشیند بنا بر چهار رکوع
نماز را تمام کند بعد از دو رکعت ایستاده و دو رکعت ششمین نماز احتیاط بخاورد
و دو رکعت ایستاده را مقصد بدارد بر دو رکعت ششمین و دو سجده سهو مقصد احتیاطاً
نیز بخاورد و هفتمین رکعت و میان هر دو و پنج و شش است و در حال قیام باید بنشیند و نماز
تمام کند بعد از دو سجده سهو احتیاطاً از برای خواب شدن قیام بخاورد و دو سجده
بجهت شک چهار و پنج و دو سجده دیگر احتیاطاً اگر قبل از آنکه مشغول شده باشد
س احکام نماز احتیاط را بیان فرماید **ج** نماز احتیاط واجبست و کیفیت آن
چنانست که بعد از سلام پیش از منافی برخیزد و نیت نماز احتیاط در قلب قصد کند
قرئتم الى الله از آنچه احتمال دارد که کرده و آن مثلاً یا بیک رکعت ایستاده یا دو
رکعت ایستاده یا دو رکعت ششمین و تلفظ نیت را پنجاه بار نیت و همچنین شرط
تعلیت قصد و سجود و تکبیر و طهور و ترک نکردن دست پس بعد از نیت تکبیر الاحرام بگوید
مثل تکبیر نماز و قرأت حمد بکند بدون شرو و اخلاص در آن نماید حتی در سجده بنا بر
احوط در کوع و سجود بکند و تشهد و سلام بخواند بخوبی که در نماز میخواند و اگر بپزد
رکعت ایستاده باشد تشهد و سلام را متصل بان نماید **س** اگر کسی نماز احتیاطاً
را ترک کند و اعاده نماید فرض بر آنست که شاکه در آن نموده چه صورتی دارد **ج** کفایت

در نماز احتیاط است

میکند اگر ابطال علی نماید و لکن گناه کار است و چنین عملی نکند پس هرگاه شکی در
 نماز کرد و بنا بر آن شک گذاشت و سلام نماز را داد و خواست نماز احتیاط بکند باید
 رکعت یا دو رکعت کرده بعد یقین نمود که اصل نمازش تمام بوده یا نماز احتیاط را باید
 بکند یا نه رج نماز احتیاط را احتیاج نیست در صورت اولی و در ثانی و ثالثه نماز
 احتیاط را استحباباً تمام میکند و نمازش صحیح است و همچنین اگر فهمید که بودن نماز
 را پیش از نماز احتیاط آن کی را تمام کند اگر مبطلی که عذر و سهواً مبطل باشد بعمل
 نیاورده باشد پس اگر بعد از تمام کردن نماز احتیاط فهمید که موافق اتفاق
 بنقاعده نماز احتیاطی که کرده مثل آنکه دو رکعت نشنود و دو رکعت ایستاده کرد
 بعد مطلع شد بیک رکعت که بوده اصل نمازش چه صورت دارد رج احتیاط ایستاده
 بیک رکعت ناقص را بکند و احتیاطاً اعاده کردن اصل نماز است اگر چه صحیح آن به وجهی
 و معتبر اعاده است در جمیع صور تا علم بکم بودن بعد از نماز احتیاط نادرین آن است
 اگر عمل با احتیاط نمود و شک کرد که آیا نماز احتیاط با کم بودن اصل نماز موافق بوده
 یا نه چنانکه رج نمازش صحیح است و اغنا چنین شک نکند پس هرگاه در اثناء نماز
 احتیاط شک میکند که آیا بیک رکعت یا دو رکعت چنانکه رج بنا را بر صحیح گذارد
 یعنی اگر بیک رکعت یا دو رکعت بگوید بیک رکعت اگر دو رکعت یا دو بگوید دو رکعت
 پس در نماز احتیاط سهواً کلام بیجا اتفاق افتاد سجده سهو دارد یا نه رج بلی سجده
 سهو واجبست بلکه در جمیع منافات و غیره که در اصل نماز میباشد در این هم
 میباشد پس در نمازهای مستحبه اگر شک واقع شود چه صورت دارد رج در باب
 ماندن بشک مجز است مابین اقل و اکثر مثل آنکه شک کند که این بیک رکعت یا دو
 رکعت بجز کدام که بنا را گذاشت صحیح است ولی بنا را بر اقل گذارد بخواست مس در نماز
 مستحبه سلام بیجا یا کلام بیجا یا غیره اتفاق افتاد سجده سهو میخواهد یا نه رج سجده سهو

میرزا آقا
خلات و نمایان
و کتب دیگر
در کتب خانگی بود

اولاً
در این صورت
در صورت هفتم
در صورت هشتم
بعبارت عمل
شماره پنجم
اعاده شمار
است این
افا

در فوات مقدر باشد و اقوی تخیر است و اقوی عذر و جو تعین است با سجده
در وقت اتیان سجده سهوس کیفیت دو سجده سهو را بیان نمائید کیفیت دو
سجده سهو آنکه نیت کند و سجده میکند از برای آنچه بعد از او آمده اما در یاد دارد
در نماز بان نحو که واقع شده است قرین الی الله و احوال که قصد و جو را یاد نماید
آنچه ذکر شده و برود بسجود و احوال تعین ذکر آن است در آن اینست بسم الله و یا
السلام علیک یا ابا النبی و رحمة الله وبرکاته و سر بردارد و بنشیند باز برود بسجده
و صیغۀ مذکور را بخواند و بعد از سر برداشتن از سجده دوم تشهد را تمام بخواند
مثل تشهد نماز و یک سلام دهد مثل السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و احوال خواندن
آنچه زاید بر شهادت بر وحدانیت بر رسالت است بقصد قرینه مطلقه پس اگر
کسی بعد از نماز فراموش کرد سجده سهو را تکلیفش چیست هر وقت بخاطرش آمد
بجا آورد و اگر در بین نماز یادش آمد بعد از نماز اتیان بان نماید و اگر وضو نداده
باشد احتیاطا وضو بگیرد و وقت اتیان سجده سهو نماید پس اگر کسی شکات
سهویات و ظنیات و منافیات و سجده سهو را نداند و هیچکدام در نمازش اتفاق
نیفتد نمازش چه صورت دارد صحیح است نمازش لکن تحصیل احوال واجبست ذکر آن
کند عذر فاسق است نمازها بیکبار مکلفین قضا شده چه عمد و چه سهو و چه
معد و شرایط و احکام از بیان نمائید واجبست اتیان بقضائهما نمازها و چه
غیر نماز جمعه نماز عیدین از کسانیکه اتیان در وقت نموده باشند و واجب نیست
قضا از آنچه واقع شده باشد را بام محالفت از حق بر کسانیکه از اهل قبله باشند چند
محکوم بکفر باشند مثل غالی بان باشند و آنچه فوت شده باشد از نماز در لحاظ نیست
با دیوانگی یا پیموشی یا کفر اصلی یا حیض یا نفاس اگر این امور در تمام وقت باشد و اگر
در تمام وقت نباشد بلکه در باید مقدار نماز را در وقت چه در اول چه در آخر

واجبست قضا آن نیز و اگر مقدار بزرگ کند تحصیل شرایط را که فائداست بلکه
طهارت بنهار علی الاحوط از آخر وقت و باید بدو عذر از اعداد واجبست
نماز اداء و اگر نیت نمود قضا آن واجبست پس در نماز قضا ترتیب واجبست
جلی ترتیب واجبست در قضا بنحوی که فوت شده است از نمازها اگر بدانند ترتیب
را و اگر ندانند واجب نیست ترتیب اگر موجب عسر و حرج باشد پس در غیر قضا
نماز و مبر رعایت ترتیب لازم است یا نه ج لازم نیست پس جائز است قضا
کوف پیش از خضو اگر چه کوف بعد واقع شده باشد همچنانکه جائز است تقدیم
آن بر پومبر هر چند پومبر پیش شده باشد پس هرگاه نماز ظهر و مغرب فوت
شود و ندانند کدام پیش بوده چنانکه باید بکتمان ظاهر مابین دو مغرب بخلا و در
یا مغرب میان دو ظهر نماید و کفای میکند در صورت ترتیب نیت واقعی هرگاه قضا
همه یکصنف باشد چون ظهر یا غیر آن پس نیت کند اول ظهر بیکبار و فوت شده بعد
دو ظهر و هكذا پس کسیکه نماز قضا دارد اداء را در اول وقت میتواند بکند
یا نه ج مخیر است که هر کدام را بخواهد در اول بکند و بقیه مقدار قضا
بر اداء است خصوص هرگاه یک نماز قضا شده یا مطلق نماز از روز چه یکی باشد
چه بیشتر پس اگر کسی در سفر نمازش فوت شد در حضر میخواهد قضا آنرا اتیان
کند و همچنین بعکس آن باید نماز قصر یا قصر بخواند تمام را تمام یا نه ج بل اعتبار
در قصر و تمام در اداء نمودن آن حال فوت است یعنی اگر در حضر نمازش فوت
شده تمام کند قضا آنرا هر چند در سفر باشد و اگر کسی در اول وقت مسافر باشد
در آخر وقت حاضر یا در اول وقت حاضر باشد و در آخر وقت مسافر اعتبار
بمحال فوت نماز است پس هرگاه مرد قضا نماز را از نرا جبر شود قرائت جهریه را
بجهر بخواند یا اخفات ج بهر بخواند پس اگر چند نفل است یا نمازها را برای

در نماز جماعت

قضا نمودن نماز بکس شخص یعنی از برای میت واحد واجبست مراعاة ترتیب بانه
 ج بلی واجبست اگر وی میت یا وصی ان یا متبع جاهل بترتیب فوت شده
 از میت باشد در چنین حالی رعایت ترتیب ساقطه بشود اگر نداند که خود میت
 عالم بترتیب بوده و اما اگر دانسته که میت عالم بترتیب بوده است پس در این هنگام
 رجوع بملاحظه ترتیب قوت دارد خصوص هرگاه وصیت ثلث نموده باشد و
 غیر از صورت و صلوة تعیین نکرده باشد نماز جماعت مستحبست با واجب ج
 مستحب مؤکداست در جمیع فرائض خصوص در نماز یومیه خصوص هرگاه اداء باشد
 خصوص در صبح و مغرب و عشا خصوص از برای کسیکه در مسجد باشد بلکه در حق کسی
 که اذان مسجد را می شنود پس فضیلت نماز جماعت را بیان فرمائید ج
 بدانکه فضیلت جماعت بر فردی بیست و چهار درجه است با بیست و پنج درجه
 بیست و هفت درجه با بیست و نه درجه هر یک از آن بیست و چهار رکعت محسوبست
 که هر رکعت از آن محبوبتر است بسوی خداوند عالم از عبادت چهل سال و نماز
 جماعت افضل است از نماز منفرد در مسجد کوفه با و جوان که آن محسوب بخزار رکعت
 است پس موافق این بیان نماز جماعت افضل از هزار نماز است بلکه روا یتشده
 که آن بدو هزار نماز محسوبست روا یتشده که نماز در پشت سر عالم برابر هزار نماز
 است لهذا اگر در آن مضاعف خواهد شد و به هزار میرسد و اگر واقع در مسجد جماعت
 شود مضاعف میشود بر حسب تفاوت نماز در مسجد غیر آن و آن عبارتست از صد
 درجه پس مجموع در آنجا صد هزار منتهی خواهد شد و اینها همه با اتحاد مأمور
 و اگر متعدّد شود مضاعف میشود در هر یک بمقدار مجموع در سابق آن بدو درجه
 و همانکه عدد آنها زیاد برده شد اگر اسم آنها کاغذ شود و در خان قلم گردد در آنجا
 مرکب شوند و آنرا وزن و ملائکه نویسنده باشند نتوانند ثواب بکس رکعت از آنرا

در نماز جماعت

در نماز جماعت

بنویسند با جمیع آنچه ذکر شد بدانکه آن واجب نیست مگر در جمیع احوال
 آن که محل آن ذکر میشود و کسیکه قرائت حمد و سوره اش درست نباشد و مقصر باشد
 در صحیح نمودن آن پس اگر ممکن باشد او را در صحیح نمودن حمد و سوره در وقت بجز
 از فردی بطریق صحیح یا جماعت کفایت میشود و اگر در وقت ممکن نشود او را صحیح نمود
 بجهت تنگی وقت مانند آن معین است بر او حاضر شدن بر جماعت اگر ممکن نباشد صحیح
 وجه واجب نیست بر او جماعت لکن اگر حاضر شد بر جماعت است و مشروع نیست
 در نوافل حتی در نماز روز عید غدیر بنا بر اقوی و احوط بلی مشروع است در صلوة استقامت
 و باکی نیست بجماعت گذاردن واجب که مستحب شده بسیار خارج چون نماز عید
 فریضه از غیر که اقبال بخوبی باشد و همچنین فریضه که بجا میآورد بخواند بر
 استحباب مسافر یا حاضر یا حاضر یا مسافر یا اداء بقضا اقتدا جائز است با هر چه
 بلی جائز است و همچنین است با اختلاف در وجوب و استحباب اقتداء کسیکه فرائض
 یومیه بخواند یا در کسیکه فریضه طواف میکند و همچنین بکس آن خالی از اشکال
 و جائز است اقتداء کسیکه صلوة ابات میکند بکسیکه صلوة ابات دیگر میکند و همچنین
 در جنازه و عید بلی نماز گذاردن در هر یک از این سه نماز اقتداء بدو در نماز دیگر
 کند همچنانکه اقتداء نمیکند یومیه گذاردن و طواف گذاردن و همچنین در عکس جائز نیست
 بلکه احوط آنستکه نماز عید گذاردن اقتداء بنماز استقامت گذاردن نماید و همچنین در عکس
 این صورت اگر چه در نماز موافق در نظم باشند و احتیاط در ترک جماعت در نماز
 احتیاط اگر چه بنماز احتیاط باشد و همچنین احوط آنست در نافله مندوره
 مس عدد بکس جماعت بان منعقد میشود چند نفر است ج دو نفر است که یکی امام
 یکی مأمور چه مرد و چه زن باشد چه مأمور زن باشد یا صبیغ یا غیری
 لکن احوط و اولی اقتداء نکردن بطفل است مس اگر مأمور بر کوع رفت و شک نمود

در نماز جماعت

اینکه در نماز را غنوده ام یا نه حکم چیست در این صورت حکم نماید بداند نکرد
اما مثل کسیکه یقین بداند که ادا نکرده و نماز او باطل است هرگاه یقین دارد
که در رکوع با ما ملحق نمیشود اقتدا کردن جایز است یا نه جواز نیست بلکه منظر
امام بشود تا در رکعت دیگر اقتدا کند پس اگر مأمومی بترسد که اگر ملحق بصفت
شود امام از رکوع سر بر میدارد پس چنانچه در این حال در این مکانکه ایستاده
اقتدا کند و تکبیر الاخر را بگوید و برود بر رکوع بشرط آنکه مانع از اقتداء در آن
مکان نباشد مثل دور و حائل و بلندی جای امام و در حال رکوع یا بعد از
رکوع ملحق شود بصفت احوط اینست که گام را بر ندارد بلکه پاهای خود را زمین
بکشد هر چند لازم نیست لکن احوط اینست که در حال ذکر حرکت نکند پس از چنانچه
که قوام جماعت محض است بیان فرمائید ج در امام جماعت شرط است بالغ
بودن و عقل داشتن و سالم بودن از جهل و برص و حد شرعی بعد از توبه بشرط
ذا شتر اند و اقوی اینست که شرط نیست بلی اقتدا کردن یکسره از اینها سالم باشد
احوط است همچنین شرط است در امام ایمان و طهارت و ولد عدالت و مذکر بود
اگر در میان مأمومین یا جمیع مذکر باشند و همچنین شرط است در امام که نشسته نباشد
هرگاه مأمومین ایستاده باشند و نیز شرط است که نبوده باشد رهبان امام و
مأموم حائلی که مانع باشد یا امام را مگر آنکه مأموزن باشد و امام مرد و
همچنین شرط است که نبوده باشد مأمود و در امام و با از صفیکه پیش رو او
باشد نقد که انرا در نماز ماند و خود در نبودن مأمواست از امام پیش از بیک
گام و هرگاه یک نفر فاصله در صف پیش باشد با قلیلی بیشتر ضرر ندارد چنانچه هرگاه
در صف آخر فاصله بسیار هر یک از اهل آن باشد ضرر ندارد اما در صفهای میانی
احوط آنست که هر چند ظاهر اینست که ضرر ندارد اما میگرداند بر قدر معتبر نباشد

بلکه اگر ایستاده باشد

و همچنین

و همچنین شرط است در جماعت که جای ایستادن امام بلندتر از جای ایستادن مأموم
نباشد بقدر معتد به اگر زمین سرازیر نباشد و اگر سرازیر باشد ضرر ندارد و هر
آنکه بسیار سرازیر باشد اما اگر امام یا مأموم در جای بلند باشد ضرر ندارد و
همچنین شرط است یکی بودن امام و اینکه مأموم قصد اقتداء نماید و تعیین امام میکند
پس اگر مأموم قصد اقتداء امام را بکند و بعد معلوم شود که آن امام دیگری بوده است
چه صورت دارد ج نماز او باطل است اگر چه عادل هم بداند و از آن اگر کسی
اقتداء با امام حاضر نماید و چنین دانند که شخصی است و بعد معلوم شود که شخصی
دیگر بود حکم چیست ج اگر او را و بالذات قصد کند اقتداء با امام حاضر او را
عادل میدانند و خیالش که او زیادت بعد معلوم شود که او عمر و است این نماز صحیح
اگر عمر و زاهم عادل دانند و اگر قصد اقتداء با امام حاضر یا تبع باشد یا بغیر قصد اقتداء
و بالذات اقتداء بر زیادت خیالش اینکه امام حاضر او است بعد معلوم شود که عمر و
بوده است این نماز باطل است اگر چه عمر و زاهم عادل بداند پس محاکم ایستادن
مأموم با امام جایز است یا نه ج پیش ایستادن جایز نیست و احوط تا آخر مأموم
از امام در جمیع مساجدش واجبست متابعت کردن مأموم امام را در افعال
نماز یا نه ج بلی واجبست باید پیش از امام هیچ فعلی را انجام نیاورد و احوط مؤخر بود
مأموم است در افعال از امام یا بغیر که مقدار نباشد و اما در اقوال تکبیر الاخر
را باید بعد از امام بگوید و در غیر آن واجب نیست بنا بر مشهور لکن اگر چه ترک نشود
در سلام و همچنین در تفسیر اقوال واجبست مسموعه پس اگر امام بعد از تکبیر الاخر
تکبیر الاخر را بگوید و مأموم یا تکبیر الاخر را اول داخل نماز شده باشد
حکم چیست ج در این صورت عدول بفرادی نماید پس اگر مأموم بر دارد از
رکوع یا سجود یا برود بر رکوع یا سجود پیش از امام سهوا یا با خطا چه صورت دارد ج

باید برگردد و با امام ملحق شود اگر امام فراموش کند یا اگر بجزر اطلاع امام برسد
 بر او چیزی نیست و نماز صحیح است و اگر برگردد دعای اتم است مگر آنکه قصد فراموشی
 نماید و اگر در صورت برگشتن اعاده است هرگاه برگشتن موجب یاد دهنی نشود
 و الا بجزر اعاده است هرگاه مأمور در رکعت سیم و چهارم اما اقتدا نمود
 قرائت حمد و سوره واجبست بر او یا نه ج بلی واجبست و اگر نتواند حمد و سوره بخواند
 اکتفا نماید بحدیثها و اگر خواندن حمد منافی با متابعت باشد یعنی اگر بخواند حمد را
 متابعت از میان میرود مثل آنکه رکوع امام را در رکعت سیم یا چهارم است
 پس اگر مأمور قرائت را فراموش نماید و وقتی میسر شود که امام در رکوع داخل
 شده باشد یا داخل نشده باشد اگر خواندن حمد منافی متابعت باشد چه باید کرد
 ج احوط قصد انفراد است اگر بعد از فراغ نماز معلوم شود فاسق بودن یا گناه
 بودن یا بی طهارت بودن یا نیت نداشتن امام نماز مأمور باطل است یا نه ج باطل
 نیست و اگر در بین نماز معلوم شد عدل فردی کند و تمام کند نماز خود را پس هرگاه
 امام را در تشهد یا آخر یافت نیت قتل میتوان بکند که در فضیلت جماعت بکند
 یا نه ج بلی میتوان نیت بکند و تکبیر الاحرام را میگوید و می نشیند از برای
 تشهد با امام و بعد از آنکه امام سلام رکعت بر میخیزد و نماز را تمام میکند و حاجت
 بسوی استیفاء نیت تکبیر نیست و این نحو تحصیل فضیلت عتبات میباشد
 هرگاه مأمور در نماز جهتی صورت با همه امام را نشود قرائت واجبست بخواند یا نه
 ج قرائت خواندن واجب نیست اما بقصد قمریه مطلقه بخواند یا نه بقصد جزئی نیست
 هرگاه شخص نماز ظهرش عصر امام قتل کند بقصد آنکه در رکعت آخر فردی شود
 و نماز عصر را با امام قتل کند این قصد جایز است یا نه ج احوط قصد نکردن
 است در اول نماز پس هرگاه شخص نماز مغرب را بعبث امام قتل کرد و در

احوط اجتماع
 قرائت بخواند
 قمریه مطلقه
 قمریه جزئی
 قتل کند

قیام رکعت کرد که این رکعت سیم است یا چهارم حکمش چیست ج در قیام صبر کند تا
 امام بر رکوع رود و در سجده بین را بجا آورد و بعد از سجده بین معلوم شود حال آنکه
 ضرر ندارد پس متابعت کردن مأمور در تشهد اما که تشهد او نباشد مستحبست یا نه
 ج بلی مستحبست که متابعت کند تشهد امام را و همچنین در قنوت و احوط آنست که در
 احوط از آنوهارا از زمین بردارد بر کف پاها بپوشد و دستها را بر زمین گذارد
 همچنانکه احوط برای او تسبیح است بعضی تشهد و تحلف از قیام امام میگوید بجهت
 تشهد خود همچنانکه تحلف میگوید در هر فعلیکه بر او واجبست بر امام واجب نیست از
 رکوع و سجود یا بخوابنهای ایشان یا آنها میکند و بعد ملحق با امام میشود مگر در قرائت
 چنانکه گذشت مس کفایت نماز مسافر و شرط اطمینان فرما شد ج شرط اطمینان چند
 چیز است اول قطع مسافتی که موجب قصر میشود و آن هشت فرسخ است در رفتن یا
 برگشتن یا در رفتن و برگشتن هر دو که چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد و اگر در
 همان روز یا در همان شب برگردد و الا احوط جمع است مس حد فرسخ شرعی چهار
 فرسخ است ج فرسخ عبارت از سه میل است هر میلی چهار هزار ذراع بذراع دست
 است که طول ذراع عرض بیست و چهار انگشت است که هر انگشتی بعرض هفت جو
 و هر جوی بعرض هفت موی از واسطه موی پایو باشد مس هرگاه مسافت کمتر از
 هشت فرسخ باشد اگر چه بقدر یک وجب یا کمتر قصر جایز است یا نه ج جایز نیست و
 اگر نداند که مسافت بمقدور رسیده یا نه تمام میکند مس اگر مظنه قوی باشد بحد
 بخوی نزدیکت بعلم باشد یا از شباع مظنه قوی حاصل شود اکتفا بان می
 توان کرد یا نه ج در اکتفا اشکال است و احتیاط ترک نشود مس ثابت
 شدن مسافت مزبوره بشهادت عدل واحد کافی است یا باید بشهادت
 دو عادل باشد ج در اکتفاء بان اشکال است و احتیاط ترک نشود مس

در قیام
 در سجده
 در قنوت

هرگاه بپنجاه خبر داد با بنكه مسافت بعد سفر شریعت و بپنجاه بگره نهادت
داد برخلاف آن تکلیف چیست حج اقوی آنستکه تمام میکنند لکن احوط جمع است و
لازم نیست پیمودن مسافت هرگاه منزل مرجع باشد اما غیر آن از چیزهاییست که
در آن حج نیست مثل خبر گرفتن و فحص پس مقتضای احتیاط مراعاة آنست در شخص
موضوع و آنکه مسافر بایست قصد مسافت داشته باشد مس هرگاه کسبه
مقدار مسافت را به قصد رود مثل آنکه عقب زد یا کوچه و مانند آن برود و
ندانند که بقدر مسافت خواهد رفت یا نه یا آنکه برود در حال دیوانگی به قصد چه
صورتی در حج در این صورت آنچه که رفتن است محسوب از مسافت نیست و باعث
قصی نمیشود هر چند بسیار طول بکشد لکن اگر مسافت بقدر هشت فرسخ یا بیشتر
باشد در برگشتن باید قصی کند مس اگر کسی بعد از آنکه به قصد رفتن در بین رفتن
قصد هشت فرسخ کند چه باید کرد حج باید قصی کند خواه مسافر یا اصاله باشد یا
بالسبع مثل غلام و کنیز و زن و مانند ایشان هر چند بران را ضعیف باشند بلکه مجبور
باشند سیم آنکه قصد مسافت را مستمرا بدارند تا منتهی شدن مسافت مس هرگاه
ازاده برگشتن نماید پیش از رسیدن با آنکه کفایت میکند در حصول مسافت یا منتهی
شود در رفتن تکلیف چیست حج باید نماز را تمام نماید مس اگر کسی بیرون رود
بقصد مسافت بعد از آن از برای او اتفاق بیفتد انتظار فقها را در رفتن او موقوف
بر رفتن ایشان باشد چنانکه حج اگر از حد ترخص نگذشته است باید تمام کند و اگر
گذشته باشد چهار فرسخ یا زباده احوط جمع است اگر قصد ماندن ده روز را در
انجام داشته باشد و در صورتیکه بقدر چهار فرسخ نرفته باشد با علم یا مدنی رفقه
پس قصر نماید و اگر کمتر از چهار فرسخ نرفته باشد و اطمینان یا مدنی رفقه نداشته
باشد تمام میکند چهار آنکه جمع نکند با قصد مسافت عن مریماندن ده روز را در

اشنای مسافت و نه عارض شود او را این ازاده در بین راه اگر هر یک روی
دهد باید تمام کند نماز را و در حکم ازاده ماندن است در مسافت بوطن خود
رسیدن مس هر از اوطان چه مکان است حج و طن بر سر قسم است یکی وطن اصلی
است که آن محل تولد انسان است و وطن اباء و جدانش است و در آن شرط نیست
شش ماه در آنجا ماندن نه داشتن ملک بلی اینقدر شرط است که قصد اعراض
از آن نداشته باشد و توحی وطن اتحادی است که از برای خود و وطن قرار داده است
و بنا بر قرار گرفتن در آنجا همیشه و در آن شرط است صد عزم و عزم در عرفا
گویند و وطن فلان شخص است بهر چیز دیگر شرط نیست مطلقا و طن شرعی است و در آن
شرط است شش ماه در آنجا توقف نمودن در هر سال و ملک هم داشته باشد یا نه
آنکه نبوده باشد از کسانیکه خانرا و همراه او باشد مثل آنکه در جمیع اوقات در میان آنها
بسر ببرد از قبیل اعراب بری و پاره از ایلات یا آنکه سفر شغل و عمل او باشد که نامیده
شود با سم خاصه مثل مکاری و ساریان و همه کش و قاصد و کشی بان و تاجر و صنایع
صنعتی که در گردش باشد در تجارت و صنعت خود و امثال آنها مس اگر سفر کند
صاحب عمل مذکور در غیر محل خود مثل آنکه مکاری بزیارت برود یا حج حاکم است
حج باید قصر کند اگر از شغل و عمل خود در آن سفر دست بردارند باشد و الا باید
تمام نماید و واجب میشود تمام کردن در سفر سیم هرگاه قرار داده سفر را عمل خود
و در سفر و تیم ترک نشود احتیاطا بجمع میان قصر و تمام و گذر آن هرگاه صدق کند
بر آن قبل از سفر مطلقا مکاری یا جمال مثل آنکه رفت و آمد کند در بلاد و مفاصل
بعد سفر کند و منقطع میشود حکم مذکور بماندن ده روز در وطن و بقصد ماندن
ده روز در غیر وطن ششم آنکه سفر او حرام نباشد مثل فرار نمودن از جهاد و اگر غنیمت
غلام و نه غایتان حرام نباشد مثل سفر از برای ضرر مسلمین و مؤمنین و در بدین

در مسافت بوطن خود
رسیدن مس هر از اوطان
چه مکان است حج و طن
بر سر قسم است یکی وطن
اصلی است که آن محل تولد
انسان است و وطن اباء و
جدانش است و در آن شرط
نیست شش ماه در آنجا
ماندن نه داشتن ملک بلی
اینقدر شرط است که قصد
اعراض از آن نداشته باشد
و توحی وطن اتحادی است
که از برای خود و وطن قرار
داده است و بنا بر قرار
گرفتن در آنجا همیشه و در
آن شرط است صد عزم و
عزم در عرفا گویند و وطن
فلان شخص است بهر چیز
دیگر شرط نیست مطلقا و
طن شرعی است و در آن شرط
است شش ماه در آنجا
توقف نمودن در هر سال و
ملک هم داشته باشد یا نه
آنکه نبوده باشد از کسانیکه
خانرا و همراه او باشد
مثل آنکه در جمیع اوقات
در میان آنها بسر ببرد از
قبیل اعراب بری و پاره از
ایلات یا آنکه سفر شغل و
عمل او باشد که نامیده
شود با سم خاصه مثل
مکاری و ساریان و همه
کش و قاصد و کشی بان و
تاجر و صنایع صنعتی که
در گردش باشد در تجارت
و صنعت خود و امثال آنها
مس اگر سفر کند صاحب
عمل مذکور در غیر محل خود
مثل آنکه مکاری بزیارت
برود یا حج حاکم است حج
باید قصر کند اگر از شغل
و عمل خود در آن سفر دست
بردارند باشد و الا باید
تمام نماید و واجب
میشود تمام کردن در سفر
سیم هرگاه قرار داده
سفر را عمل خود و در سفر
و تیم ترک نشود احتیاطا
بجمع میان قصر و تمام و
گذر آن هرگاه صدق کند
بر آن قبل از سفر
مطلقا مکاری یا جمال
مثل آنکه رفت و آمد کند
در بلاد و مفاصل بعد
سفر کند و منقطع
میشود حکم مذکور
بماندن ده روز در وطن
و بقصد ماندن ده روز
در غیر وطن ششم
آنکه سفر او حرام
نباشد مثل فرار نمودن
از جهاد و اگر غنیمت
غلام و نه غایتان
حرام نباشد مثل سفر
از برای ضرر مسلمین
و مؤمنین و در بدین

مال ایشان و اعانت ظالم در ظلم او و مضر نیست معاصی که در سفر واقع میشود
برسم اتفاق مثل غیبت کردن که باعث تمام کردن نماز نمیشود و سفر بیکر منافی
با واجبی از واجبات باشد مثل تحصیل علم و آنچه که در سفر پیشتر نمیشود باعث تمام
نمودن نماز میشود بانج باعث نمیشود هرگاه کسی سفر کند از برای صید کردن
لهو و لعب حکمش در قصر و اتمام چیست اگر سفر برود از برای این مطلب نماز را
تمام کند هفت آنکه در روز شود از دیوار شهر یا قریه تا آنکه پیدا نباشد دیوار و نشود
اذان شهر یا قریه را و معتبر در صد مؤذن و چشم نظر کننده و گوش شنونده و بلد متوط
است چنانچه معتبر است در هوا خالی بودن از شدت باد و غوغا و هرگاه ببینند
باد دیوار یا مؤذن یا شنونده نباشد بنا بر تقدیر و فرض گذارد که بر فرض بودن
چهره خود و چهره خود و دو نفر نیست در این شرط در میان رفتن برگشتن چند
احوط در حال برگشتن جمع میان قصر و اتمام است تا آخر کند نماز را تا وارد شود
بمنزل معتبر است شرط مزبور در بلد و وطن و در بلد اقامه اشکال است احوط جمع است
قبل از خروج از محل ترخص و هرگاه سفر معصیت باشد یا عقب صید و هور و غیره
باشد یا بدون قصد حرکت نموده باشد معتبر موضع برگشتن است و واجب قصر
جدا از تحقق شرائط گذشتن است اما مسافر در چند جا مخیر است میان قصر و اتمام
ج در چهار موضع که یکی مسجد الحرام و یکی مسجد خضر رسول صلی الله علیه و آله و
و یکی مسجد جامع کوفه و یکی خا بر سید الشهدا علیه السلام لکن افضل اتمام است احتیاط
قصر است حدیث خبر چه قدر است حدیث خبر در دست واضح نیست احوط
که اگر تکفای بعد از تحقق شود و ان عبارت از اطراف ضریح مقدس جناب سید الشهدا
است مسافر بیکر در بلد یا مثل حله یا بغداد در یک گنبد و قصد اقامه کرده میتواند
طبقه در وسط واقع شده عیون نیست بکران بکند بانج بلی میتواند وضو با قی

او غیر ساند مگر آنکه یک بلد گفته شود مثل بصره یا القسبه بصره و مثل مسجد کوفه
یا القسبه بصره شرف و بغداد یا القسبه بکاظین و طهران و قصر عبدالعظیم بایست
در قصد اقامه قرار دهد که در یک بلد اقامه نماید و قصد اقامه در مجموع کوفه و بغداد
کهاست نمیکند مسافر بعد از قصد اقامه باید درین از حد ترخص بیرون رفتن
بازگشت نمود بمحل اقامه و قصد اقامه جدید نمیکند حکمش چیست احتیاط جمع است
و اگر قصد اقامه جدید نماید در این حال اتمام معتبر است مسافر در محلی خالی
از آبادی قصد اقامه میتواند کرد بانج بلی میتواند کرد لکن قصد اقامه در میان
خانه ها صحیح است آنکه مسافر با طمیان یا بیکر عدت ده روز در آن زمین
هستند و بجا دیگر کوچ نمیکند یا آنکه نیت کند که کوچ نماید و بعد از
نیت اقامه عدل از آن ضرر ندارد مسافر هرگاه قصد اقامه کرده در بلد و بکند
چهار رکعتی را تمام کرد بعد از آن برگشت حکمش چیست تا زمانیکه در محل
اتمام نماز معتبر است و همیشه از محل اقامه خارج شود حکمش قصر است شخص
میتواند در وطن از برای خود قرار دهد بانج بلی میتواند مسافر هرگاه شخص
فراموش کرد سفر خود را و نماز را تمام کرد چه صورت دارد اگر وقت هست
اعاده کند و اگر وقت گذشته قضا ندارد و مستحب مؤکداست از برای کسی که
نماز را قصر میکند بیکر بعد از هر فرضیه که از قصر نموده سی دفعه بگوید سبحان الله
والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و بهتر است که این را غیر قیاسا تعقیب قرار
دهد مسافر شرط وجوب روزه چند چیز است ج شش چیز است قلب بلوغ و دیق
عقل سیم مسافر نبودن سفر بیکر در آن قصر یا شد چهارم سلامه از مرض بلکه هیچ
مضار که بزرگ شخص سبب غایب نفس محرم یا عرض محرمی یا از تلف شدن چیزی که
حفظان واجب باشد یا از مشقت شدیدی که نتواند تحمل آن شد عاده و مثل اینها

مسافر هرگاه در وطن از برای خود قرار دهد بانج بلی میتواند مسافر هرگاه شخص فراموش کرد سفر خود را و نماز را تمام کرد چه صورت دارد اگر وقت هست اعاده کند و اگر وقت گذشته قضا ندارد و مستحب مؤکداست از برای کسی که نماز را قصر میکند بیکر بعد از هر فرضیه که از قصر نموده سی دفعه بگوید سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و بهتر است که این را غیر قیاسا تعقیب قرار دهد مسافر شرط وجوب روزه چند چیز است ج شش چیز است قلب بلوغ و دیق عقل سیم مسافر نبودن سفر بیکر در آن قصر یا شد چهارم سلامه از مرض بلکه هیچ مضار که بزرگ شخص سبب غایب نفس محرم یا عرض محرمی یا از تلف شدن چیزی که حفظان واجب باشد یا از مشقت شدیدی که نتواند تحمل آن شد عاده و مثل اینها

مسافر هرگاه در وطن از برای خود قرار دهد بانج بلی میتواند مسافر هرگاه شخص فراموش کرد سفر خود را و نماز را تمام کرد چه صورت دارد اگر وقت هست اعاده کند و اگر وقت گذشته قضا ندارد و مستحب مؤکداست از برای کسی که نماز را قصر میکند بیکر بعد از هر فرضیه که از قصر نموده سی دفعه بگوید سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و بهتر است که این را غیر قیاسا تعقیب قرار دهد مسافر شرط وجوب روزه چند چیز است ج شش چیز است قلب بلوغ و دیق عقل سیم مسافر نبودن سفر بیکر در آن قصر یا شد چهارم سلامه از مرض بلکه هیچ مضار که بزرگ شخص سبب غایب نفس محرم یا عرض محرمی یا از تلف شدن چیزی که حفظان واجب باشد یا از مشقت شدیدی که نتواند تحمل آن شد عاده و مثل اینها

سلامتی از بهوشی که غالب بر حواس شده باشد ششم خالی بودن از حیض و نفاس و شرط است در صحت روزه چند چیز اول هر چه که شرط است در وجوب روزه مکر بلوغ که از طفل بمرجه دختری باشد چه در پی روزه صحیح است لکن واجب نیست در عمر استیما یمان و اسلام چهارم آنکه آن زمان قابل باشد از برای روزه یعنی مثل عید فطر و اضحی نباشد و زمانیکه کجایش بکجا و بکروزنداشته باشد در جای دیگر و مما متتابع واجب باشد و همچنین شهر رمضان که روزه غیر آن واقع نمیشود در آن پس اگر روزه غیره از رمضان قصد نماید نیز از آن محسوبست و نیز از ماه رمضان پنجم آنکه کسیکه روزه سنت میخواهد بگیرد قضا و ماه رمضان بلکه غیر آن نیز مثل کفاره آن و بخواند روزه و نباشد و اگر استیحا باشد بلکه مطلق تحمل ضرر ندارد ششم اذن از برای زن و غلام و کبیر در روزه مستحب خصوصاً از برای زن که رعایت احتیاط شدید در آنست و در روزه موسع اذن معتبر نیست بلکه مخالفت ضرر ندارد و مراعاة احتیاط خوبست در آن و شرط است در صحت روزه مستحب از فرزندان عده نمی پذیرد و مادر بلکه اذن علی الاحوط اگر چه اقوی صحتست مطلقاً با عدم تالم ایشان هفتم اجتهاد با تقلید در حکم روزه که میخواهد بعمل بیاورد و در جری آن با شرط آن اگر از جمله ضروریات نباشد مثل وجوب روزه و ماه رمضان بلکه هرگاه علی باشد ضرر نیست در آن تقلید پس اگر سهل انگاری کند و اخذ مسائل روزه نکند و تروک در روزه ناند و با اخذ نماید از کسیکه بنا بر اعتماد بان نماید مجرم است اما که بخومدن کور کفایت را مثال روزی کند مگر اما که نماید از چیزها بلکه بدانجامه الا که شامل تروک است و همچنین است حکم در غیر روزه از سایر عبادات است بلی اگر غافل محض باشد و در واقع از آنچه باید اما که نمود

اما که نموده باشد وجوب قضا بر او معلوم نیست هشتم نیت قرتر بر واجب نمیشود روزه و نیز صحیح است بدون چیزی از شرائط غیر از بلوغ و صحیح است روزه از مستحاضه اگر آنچه هست بر او از غسلهای شب روز بجهت نماز بعمل بیاورد و لحظ است که ترک نکند آنچه بر او هست از وضو گرفتن و تغییر دادن پیر و نخوان هر چند صحت روزه توقف بر غیر غسل ندارد و اما آنچه موقوفست صحت روزه بر آن غسل ظاهر است که از غسلهای روز است و همچنین غسل شب که شستن علی الاحوط اگر پیش از فجر بعمل بیاورد و اگر پیش از فجر غسل کند کافیت در صحت روزه و اما غسل شب اینده مدخلیت در صحت روزه گذشتن ندارد هر چند لایحوا مراعاة آنست نیز و همچنین هرگاه بعد از نماز صبح یا بعد از نماز ظهر و عصر خون بیدند شرط نیست در صحت روزه از برای غیر نماز غسل کردن پس ترک غسل در صورت دومه مبطل روزه نیست هر چند تا شب ترک شود بخلاف اول که اگر از برای نماز ترک شود روزه او باطل است و شرط نیست پیش از آنکه غسل نماز صبح را بر طوع فجی اگر چه احوط تقدیم غسل است بر فجر و اعاده است بعد از فجر اگر چه قصد آنکه بان غسل نداشتن باشد و فرق نیست در شرط بودن غسل در میان کثیره و منوطه و اما وضو در استحباب قبله شرط نیست پس روزه از مریض صحیح است بانچه اگر مضر نباشد صحیح نیست و معتبر است در ضرر رسانیدن علم یا ظن بلکه احتمال مساوی کفایت میکند اگر چه در صورت احتمال جمع میان ضرر و قضا احوط است کافی است در حصول ظن اما نه یا تجریر یا قول کسیکه مفیدان باشد هر چند کافر باشد پس از سفر روزه واجب است و سفر صحیح است بانچه صحیح نیست مگر روزه سه روز بدل دهد و همچنین روز بدل بدنه از برای کسیکه بیرون رفته باشد از عرفات قبل از غروب و یا ثواب عدا مس روزه که نذر کرده باشد گرفتن از او در سفر و حضر هر دو با سفر و حضر صحیح است

در مسائل روزی است

پانج صحیح است که روزه مند و بد سفر جایز است پانج جایز است
روز از برای حاجت و رمد پنجم مشرف و در غیر آن طحا تبان است بر خمس
عذر مثل مرض و مسافر و غیره اگر روزه بگیرند جایز است از ایشان پانج مجزبه
نیت و واجبست قضا برایشان مگر مسافر بیک جاهل بحکم باشد پس مجزبه روزه
آن بخلاف ناسی و اگر منکر شود جاهل پاناسی در اثنای روز بمسئله واجبست افطار
نمودن جاهل در حکم عالم است اگر عالم باشد بحکم اجمالا مس حائض و نفساء
هرگاه حاصل شود عذر ایشان در برخی از روز باید افطار کند پانج بلی افطار کند
هر چند قبل پیش از غروب باشد یا منقطع شود لمحه بعد از طلوع خمس هرگاه
طفل در اثنای روز بالغ شود و کافر مسلم شود تمام کردن روزه برایشان واجبست
پانج واجب نیست و لکن مستحبست بر طفل تمام نمودن اگر افطار نکرده باشد
و بالغ شود یعنی مطلق بلکه الحود و ان عمد تر است مطلقا بر کافر اگر پیش از ظهر
مسلم شود و افطار نموده باشد و همچنین است حال دیوانه و بیهوش اگر زایل شود
دیوانگی و بیهوشی از ایشان در اثنای روز خمس هرگاه مسافر پیش از ظهر حاضر شود
و مرض حائلش بر شود روزه گرفتن برایشان واجبست پانج اگر افطار نموده
باشند پیش از آن واجب نیست برایشان روزه و اگر افطار نکرده باشند واجبست
برایشان تمام کردن روزه و اگر حاصل شود عذر ایشان در اثنای روز پس مرض
افطار کند چه پیش از زوال بوده باشد چه بعد از زوال و اما مسافر پس اگر خارج
شود پیش از ظهر واجبست افطار نماید چه در شب نیت سفر نموده باشد یا نه و اگر
خارج شود بعد از زوال تمام نماید روزه را و بجز آنست که سفر نماید پیش از ظهر
مگر در صورتی که نیت سفر را در شب نموده باشد مس اگر مردی برون پر عاقر
شوند از روزه گرفتن چه منعده باشد برایشان چه معسر افطار نمایند پانج

بلی افطار نمایند و همچنین است حکم کسیکه صاحب رذی است که سبزا بنمیشود
و نمیتواند ترک آب خوردن نماید در تمام روز و لکن واجبست بر هر يك از اینها
در صورت مشقت بودن روزه برایشان بلکه در صورت تعدد نیز علی الاحوط صدق
نمودن از هر روز بمدی از طعام و شرطا است علاوه بر این در راجحی یا س از بر و علی
الاحوط و واجب نیست قضا بر مردی و زن یا اگر اسنان نباشد روزه گرفتن
برایشان فيما بعد و الا احوط قضا است و اما صاحبنا خوشی عطش یا اگر بر دواز
مرض از برای او حاصل شود در بین آن رمضان و رمضان آینده واجب است بر او
قضا و واجب نیست اگر بر محاصل نشود و جایز است بر او سبزه خوردن اگر زن
حامله که وضع حمل او نزد بخت باشد بترسد بر خود یا طفل در شکم یا بر هر دو چه
از تشنگی باشد چه از گرسنگی تکلیفش چیست ج واجبست افطار نماید و همچنین
زنیکر شیر میدهد طفل را و که نباشد شیر او و بترسد بر ضرر رسیدن بطفل بسبب
روزه گرفتن و فرقی نیست در میان آنکه بترسد بر تشنگی یا گرسنگی طفل یا ضرر
هر يك و تصدق نماید زن در عوض هر روزی بمدی از طعام و قضا کند بعد از
زوال عذر و در مرضه میان مادر و مستأجره و مریعه در تعلق صدق فرقی
هست بآنچه فرقی نیست و همچنین فرقی نیست در طفل میان ولد نسیه و رضاعی و احلا
زاده و حرام زاده پس هرگاه ممکن باشد بدل از برای مرضه یا رفع ضرر از طفل
روزه را میتواند بخورد بآنچه نمیتواند و لازم است که تصدق از مال مرضه باشد
پس اگر جماعت مذکور که بایست افطار نمایند روزه را بیکرند روزه ایشان
باطل است بآنچه باطل است مسقط قضا نیست در رجائیکه قضا داشته باشد
پس زمان امساك نمودن در پوروزه از چه وقت است ج اولان وقت طلوع فجر
دوم است که صبح صادق میگویند و باید توبه نماید از آنوقت امور بر او که خواهد

آمد مکر جماع که باید ترک کرد تا پیش از صبح و در حکم جماع است استمنا و اخروی
ان بر طرف شدن حمزه مشرق است از سمت راست گذشتن بنا بر اقوی و احوط
در نیت روزه کفایت میکند قصد نمودن قرینه الی الله بانرج بلی کفایت میکند
ولی باید تعیین آن نماید هرگاه متعین نباشد قصد وجوب استحباً با مثل
ان با اخطار ضرورت و رست بانرج ضرورت نیست در نیت نماز رمضان قصد
قرینه کردن به قصد وجوب تعیین کافی است بانرج بلی کافی است اگر بدانند که ماه
رمضان است و اگر ندانند و روزه بگیرند نیت غیره رمضان و بعد معلوم شود که
ماه رمضان بوده پس اگر روزه از غیر نبوده کفایت میکند و مسقط قضا خواهد
بود و الا محمل تأمل است لکن در استیجار بلکه نذر و عهد اقوی لزوم تعیین است
و همچنین کفارات و نذر مطلق و روزه مندوب محتاج است بتعین مس وقت
نیت در روزه چه زمان است و قنات در شبست هر چند در جزیان باشد
و کفایت میکند هرگاه در اول طلوع صبح صادق داعی برامان مخصوص در
زمان مخصوص با او باشد و قصد منافی آن نداشته باشد اگر کسی ترکه نما
علا نیت را داخل صبح شود روزه او صحیح است بانرج صحیح نیت و قضا با و
واجب است نه کفاره مس هرگاه بعد از نیت روزه منافی آنرا بعمل آورد پیش
از صبح نیت باطل میشود بانرج باطل نمیشود و تجدید نیت روزه ضرورت نیست
هر چند آن فعل جماع باشد و اینها که ذکر شد در روزه واجب معین است مثل
رمضان و نذر معین در حال احتیاط اما در حال اضطرار مثل آنکه ندانند که این روز
روز اول ماه رمضان است یا آن روز روزیست که نذر معین نموده است یا فراموش
نموده باشد نیت ناپس وقت نیت با قبست تا بظهور و واجبست بر کسی که علم بهم
رساند بوجوب روزه آن روز یا بخاطرش ابد بعد از فراموش نمودن آنکه فوراً نیت

کند

کند و اگر نذر روزه او باطل است اما غیر روزه معین واجب از قضا روزه قارضا
و نذر مطلق جایز است نیت در آن تا بزوال در وقتیکه منافی بعمل نیامده باشد
روزه او صحیح است بظهور شدن فوت میشود و قنات و اتمام روزه مندوب
جایز است نیت نمودن تا پیش از غروب افتاب اگر بعد از نیت چیزی از روز
مانده باشد مس در اول ماه رمضان نیت روزه گرفتن تمام نماز نماید جایز است
بانرج بلی جایز است و احتیاط تجدید نیت در هر شب ترک نشود مس هرگاه
مشبه شود بوم آخر شعبان یا اول رمضان تکلیف چیست ج قصد قرینه روزه
نیت آخر شعبان یا نیت روزه واجب غیر از رمضان نماید پس اگر در اثناء
روز معلوم شد که آن رمضان است محسوب از آن میشود و اگر پیش از زوال
معلوم شد تجدید نیت از رمضان نماید مس مبطلات روزه چند چیز است
ج ده چیز است اول روزه خوردن و آشامیدن است که هر یک مفید روزه
علا نرسد و او موجب قضا و کفاره است مطلقاً چه معتدلاً باشد یا کول مثل نان و
و غیر معتدلاً باشد مثل خاک و قشره درخت سنگریزه چه خوردن و آشامیدن
انما متعارف باشد چه غیر متعارف هر چند ما کول و مشروب متعارف باشد
مثل فرو بردن بقیه غذا که در بدن میماند که باطل است نیز عدا و سهواً
نمکنند هر چند مقصود باشد در خلل کردن و احوط خلل کردن است چنانچه اگر
قضا کردن است هرگاه خلل نکرده باشد و احوط نکشدن فضلات است و
بشو حلق و هرگاه بقضادهن آب مانع یا خلط پسند را بیارزد و فرو برد باطل
میکند مس انکشتن میگردن طعام جویدن بجهت طفل یا مرغ و نموان چشیدن
طعام و امثال آن چه صورت دارد ج سبب بطلان روزه نمیشود اما میگردن چیزی فرو
نبرد و احوط اولی ترک امور مذکوره است بدن ضرورت حاجت و اگر بدن احتیاجاً

در مبطلات روزه

باید متعین بود
مفطران
در کفارات

در کفاره است

۱۰۸

ج حرام است افطار کردن آنها بلکه در بعضی از آنها کفاره واجب میشود مثل روزه ماه رمضان و نذر معین و جایز است افطار نمودن روزه غیر معین را پیش از زوال چهر قضا شهر رمضان باشد چهر غیران و لکن در قضا شهر رمضان بعد از زوال حرام است بلکه کفاره لازم میشود علی الاقوی اما نذر مطلق و نذر جایز است بعد از زوال چهر پیش از زوال مسی علامت دخول ماه رمضان را بیان فرماید **ج** علامت آن چهار چیز است اول دیدن هلال هر چند بگری ندیده باشد دوم گذشتن سی روز از هلال شهر شعبان است و همچنین هلال ماه شوال معلوم میشود بگذشتن سی روز از هلال شهر رمضان سیم شهادت عدلین است مطلقا اگر موافق باشند در شهادت در وصف هلال و شهادت بد دهند بدید چنانچه شاع است باینکه جمعی بگویند که ما از ابدیم و ثابت میشود بان هلال با حصول علم مس بر حایض و نفاس قضا روزه ماه رمضان واجبست بانرج بلی واجبست و همچنین بر کسی که خواب غفله باشد تمام روز را نیت نکرده باشد یا آنکه روزه را فراموش کرده باشد و کسی که فراموش نموده باشد غسل جنابت را و بگذرد بران چند روز یا تمام نماز واجبست بر او قضا و اگر غافل شود از جنابت یا از غسل یا از آنکه شب روزه است واجبست بر او قضا علی الاقوی و واجبست بر مرتد چهر علی باشد چهر فطری و مستحبست تنایع دران و ترتیب دران واجبست چهر از بکمال بگذرد یا پیشتر لکن سنتست مس کفاره افطار کردن صور مضایق نذر معین را بیان فرماید **ج** کفاره بر سه گونه است اول بنده ازاد کردن درم و مایه در پی روزه گرفتن سیم شصت مسکن یا طعنا دادن اگر بحلال افطار کرده باشد و اگر بحرام افطار کرده باشد لعن الله مثل زنا با شراب خوردن یا مال حرام خوردن هر سه کفاره را بد هدینا بر احواس در هر صورت مضایق اگر مرد زن خود را اگر اه نماند

بجای نذر معین
در وقت نذر
از آنکه
مطلوب

تکلیف
صوم

بر جماع

در شرائط وجوب فطره است

۱۰۹

بر جماع و هر دو صائم باشند حکمش چیست **ج** در این صورت واجبست بر زوج دو کفاره بد هدینا اما اگر زن اطاعت مرد را نموده باشد واجبست بر هر یک کفاره و اگر زن در اثنای آن بشود یک کفاره بر مرد واجبست یک کفاره بر زن اگر چهر احوط دو کفاره است بر مرد مس اگر کسی در روز رمضان افطار کند و از احلال بداند مرتد است بانرج بلی مرتد است مس شرائط وجوب فطره را بیان فرماید **ج** شرائط آن چند چیز است اول بلوغ است دوم عقل پس واجبست بر دیوانه چنانچه در صغیر گذشت در حکم جنون است اغما یعنی بهوشی و دران نیز لازم نیست سیم حریت یعنی ازادی پس بر بنده لازم نیست مگر آنکه چیزی از ان ازاد شده باشد پس بحسابان جزء بر او لازمست چهارم غنی بودن پس بر شخص فقیر واجب نیست و مراد از فقیر کسی است که بتواند زکوة فطره و غیر از آن بپردازد پس کسیکه مستحق زکوة فطره است بر او زکوة فطره واجبست چنانچه در مضمون اخبار وارد شده لکن احوط برای فقیر که زبانه بر قوت خود قبل فطره مالک باشد اخراج ائنت و مشهور اینست که مستحبست از برای فقیر بیک صاحب عیال باشد بعد فطره بعیال خود دست بدست بکند و در اخراج از اخراج کند مس واجبست فطره از چهر وقت پیش از غروب شب عید است یا بعد از غروب **ج** واجبست فطره در چهر غروب یا ثواب پیش از غروب علی الاقوی مس هرگاه پیش از غروب افتاب از شب عید کافره اسلام اختیار کند یا طفل یا بالغ شود یا دیوانه بحال یا با فقیری غنی شود یا مملوکی مالک شود یا مولود کمولد شود فطره دادن واجبست بانرج واجبست لکن اگر بعد از غروب یا شبامد کوره و جو یا فتاب را برایشان فطره لازم نیست لکن مستحبست در صورتیکه قبل از زوال روز عید وجود داشته باشد فطره را بد هدینا بر او ای که وارد شده مس بر تکلیف که فطره واجبست بر خود

در وقت نذر
از آنکه
مطلوب

فی نفسه تعلق میگرداند و در مال او هم میباشد و واجبست بر خودش و هر که
عبدال او باشد یا اختیار او را بکراه چه واجب التلقه او باشد یا نباشد بالغ باشد
یا غیر بالغ بنده باشد یا از ادمیان باشد یا کافر و همچنین میمات و کفایت میکند
حصول آن در جزئی از آخر ماه رمضان بحیثی که هلال شود هم ظاهر شود
صدق اسم میماند و بر او بکند عرقا هر چند غذای او را نخورده باشد و احتیاطا
اینکه میماند نیز بدهد و این احتیاط ترک نشود پس فطره از چه جنبه باید
باشد ج احی افقار بر غلات اربع است پس جدا کردن فطره در شب عید
یا روز عید روز عید و افضل و احوط پس انداختن زکوة است تا پیش از
نماز عید و جایز نیست پس انداختن از نماز عید چه اول وقت نماز کند چه آخر
و ان آخر وقت زکوة فطره است و اگر پس انداخت بدو جدا نمودن احوط است که
بدهد بقصد قریه و قصد نماید که اگر وقت باقی است اداء است و اگر نایاب قضا
داد قضا و اگر نه تصدق باشد پس اگر تعیین مقدار زکوة را کسی نماید یا اینکه
جدا کند از مال خود که بدهد چه صورت دارد ج جایز است و لکن واجبست
رساندن از اربابان چه وقت زکوة بگذرد و چه نکذرد و اگر ممکن نباشد
رساندن بفقیر سبب عذر یا منتظر فقر باشد تا خبر ضرر نداد و مضرت زکوة
فطره مضرت زکوة مال است و احی انشکه ازادر غیر مصرف فقر صرف نماید
و جایز است که بفقیری کمتر از زکوة بکند بدهد مطلقا و جایز است که بیک
انقدر بدهد که غنی شود و اولی انشکه اگر افا رب فقیر باشد یا ایشان
بدهد و همسایه را مقداری بدارد بر غیر ارب و اهل علم و فضل را بعد از ایشان
پس ان جنبه که میخواهد بکوه بدهد هرگاه قیمت از او بدهد جایز است تا به
ج بلی جایز است و بهتر انشکه قیمت از او بفره بدهد اگر چه پول سپاه می تواند

مسئله
در فطره
فطره بر هر کس
که مال او بالغ
باشد یا از ادمیان
باشد یا کافر و
همچنین میمات و
کفایت میکند
حصول آن در جزئی
از آخر ماه
رمضان بحیثی که
هلال شود هم
ظاهر شود
صدق اسم میماند
و بر او بکند عرقا
هر چند غذای او
را نخورده باشد
و احتیاطا این که
میماند نیز بدهد
و این احتیاط ترک
نشود پس فطره
از چه جنبه باید
باشد ج احی افقار
بر غلات اربع است
پس جدا کردن
فطره در شب عید
یا روز عید
روز عید و افضل
و احوط پس
انداختن زکوة
است تا پیش از
نماز عید و جایز
نیست پس
انداختن از نماز
عید چه اول وقت
نماز کند چه آخر
و ان آخر وقت
زکوة فطره است
و اگر پس
انداخت بدو جدا
نمودن احوط است
که بدهد بقصد
قریه و قصد
نماید که اگر وقت
باقی است اداء
است و اگر نایاب
قضا داد قضا
و اگر نه تصدق
باشد پس اگر
تعیین مقدار
زکوة را کسی
نماید یا اینکه
جدا کند از مال
خود که بدهد
چه صورت دارد
ج جایز است
و لکن واجبست
رساندن از
اربابان چه وقت
زکوة بگذرد
و چه نکذرد
و اگر ممکن
نباشد رساندن
بفقیر سبب عذر
یا منتظر فقر
باشد تا خبر
ضرر نداد و
مضرت زکوة
فطره مضرت
زکوة مال است
و احی انشکه
ازادر غیر مصرف
فقر صرف نماید
و جایز است
که بفقیری
کمتر از زکوة
بکند بدهد
مطلقا و جایز
است که بیک
انقدر بدهد
که غنی شود
و اولی انشکه
اگر افا رب
فقیر باشد یا
ایشان بدهد
و همسایه را
مقداری بدارد
بر غیر ارب و
اهل علم و فضل
را بعد از ایشان
پس ان جنبه که
میخواهد بکوه
بدهد هرگاه
قیمت از او
بدهد جایز است
تا به ج بلی
جایز است و
بتر انشکه
قیمت از او
بفره بدهد
اگر چه پول
سپاه می تواند

داد پس در قیمت جلد زکوة وقت بیرون کردن زکوة معتبرست با وقت جلد
ج وقت بیرون کردن زکوة معتبرست و واجبست بقیمت دادن و لا بقی که زکوة
باید بدهد نه و لا بقی که وطن او است پس قدر زکوة فطره چه قدر است ج از
برای هر نفر یک صاع از جمیع اجناس و مقدار صاع ششصد و چهارده مثقال و
ربع مثقال صبره است و ان بکن بوزن تبریز است که است و پنج مثقال صبره و
ربع ان س هرگاه شخص در ولا بت بگردد یا بشود و عیالش بولایت دیگر بفرستد زکوة
فطره عیالش باعتبار ان ولا بتی است که عیالش در آنجا است یا ان ولا بتیکه خود
میشاید ج انولا بقی که خودش میشاید لکن اگر وکیل تعیین کرده باشد که در ولا
که عیالش هست اخراج فطره او را نماید یا بدهد صحیح است پس شرط زکوة
مال را بیان فرمائید ج پنج چیز در زکوة مال شرط است اول مالک بودن
نصاب دوم بلوغ سیم عقل چهارم حر باشد نه بنده پنجم ممکن بودن تصرف در
ان پس واجب نمیشود در مالیکه مشوک مابین دو نفر یا بیش نباشد و سهم هر یک
مکرر نصاب باشد پس اگر شک بکنند در بودن ان مال بمقدار نصاب فحصر ج
است تا نرج احوط است پس بروی مجنون و روی طفل واجبست که زکوة را
از مال آنها بیرون کند تا نرج واجب نیست لکن در مال تجارت طفل سنتست
اخراج زکوة نماید چنانچه در غلات طفل نیز سنتست پس اگر شک کند در بلوغ
یا عقل صاحب مال حکم چیست ج در این صورت محکوم بعد بلوغ و عقل
مکرر در صورت ثبوت عقل پیش از ان س هرگاه بر بنده قائل بشوم بمالک شدن
ان زکوة بر او واجبست تا نرج واجب نیست پس هرگاه عبد نصف از او باشد
و نصفی نباشد بقدر نصف از او زکوة واجبست تا نرج بلی واجبست
پس هرگاه مالک متمکن از تصرف نمودن مال نباشد در تمام اشیاء و در

مسئله
در زکوة
زکوة بر هر کس
که مال او بالغ
باشد یا از ادمیان
باشد یا کافر و
همچنین میمات و
کفایت میکند
حصول آن در جزئی
از آخر ماه
رمضان بحیثی که
هلال شود هم
ظاهر شود
صدق اسم میماند
و بر او بکند عرقا
هر چند غذای او
را نخورده باشد
و احتیاطا این که
میماند نیز بدهد
و این احتیاط ترک
نشود پس فطره
از چه جنبه باید
باشد ج احی افقار
بر غلات اربع است
پس جدا کردن
فطره در شب عید
یا روز عید
روز عید و افضل
و احوط پس
انداختن زکوة
است تا پیش از
نماز عید و جایز
نیست پس
انداختن از نماز
عید چه اول وقت
نماز کند چه آخر
و ان آخر وقت
زکوة فطره است
و اگر پس
انداخت بدو جدا
نمودن احوط است
که بدهد بقصد
قریه و قصد
نماید که اگر وقت
باقی است اداء
است و اگر نایاب
قضا داد قضا
و اگر نه تصدق
باشد پس اگر
تعیین مقدار
زکوة را کسی
نماید یا اینکه
جدا کند از مال
خود که بدهد
چه صورت دارد
ج جایز است
و لکن واجبست
رساندن از
اربابان چه وقت
زکوة بگذرد
و چه نکذرد
و اگر ممکن
نباشد رساندن
بفقیر سبب عذر
یا منتظر فقر
باشد تا خبر
ضرر نداد و
مضرت زکوة
فطره مضرت
زکوة مال است
و احی انشکه
ازادر غیر مصرف
فقر صرف نماید
و جایز است
که بفقیری
کمتر از زکوة
بکند بدهد
مطلقا و جایز
است که بیک
انقدر بدهد
که غنی شود
و اولی انشکه
اگر افا رب
فقیر باشد یا
ایشان بدهد
و همسایه را
مقداری بدارد
بر غیر ارب و
اهل علم و فضل
را بعد از ایشان
پس ان جنبه که
میخواهد بکوه
بدهد هرگاه
قیمت از او
بدهد جایز است
تا به ج بلی
جایز است و
بتر انشکه
قیمت از او
بفره بدهد
اگر چه پول
سپاه می تواند

در زکوة قال است

گذشتن سال در آنها معتبر است اخراج زکوة نمودن از آنها واجب است بآنچه واجب است
 نیست **س** هرگاه در وقت تعلق گرفتن زکوة در آن چیزها شکی سال در آن معتبر
 نیست ممکن از تصرف نباشد زکوة واجب است بآنچه واجب نیست **س** هرگاه
 ظهور صلاح در دست غاصب بشود بر مالک زکوة واجب است بآنچه واجب نیست
 لکن بختی ترک نکردن اخراج زکوة است هر وقت که ممکن شود از تصرف در آن
س واجب نبودن زکوة بر مالک غیر ممکن از تصرف در این امور مذکور چیست
 است **ج** در وقتی است که بهولت نتواند تصرف نماید هر چند بعضی بعضی از مال
 باشد علی الاحوط خصوصاً در صورتیکه مصرف بجهت تخلص بپیر باشد بشرط
 آنکه آنچه بماند میماند بقدر نصیب باشد **س** هرگاه قادر بر بیع آن مال هست لکن
 متمکن از تصرف در آن مال نیست بر چنین شخصی زکوة واجب است بآنچه واجب
 زکوة احوط است **س** زکوة در مال وقف واجب است بآنچه واجب نیست
 وقف عام و چه وقف خاص و همچنین در ثمن وقف عام اما وقف خاص پس واجب
 است زکوة در ثمن آن **س** در مالیکه گم شده چه حیوان چه غیر حیوان زکوة واجب
 است بآنچه واجب نیست **س** مالیکه بقرض داده باشند هرگاه تأخیر از جانب
 گیرنده باشد بر قرض دهنده زکوة او واجب است بآنچه واجب نیست **س** هرگاه
 تأخیر از جانب قرض دهنده باشد و قصداً و فرار از زکوة دادن مال باشد در این
 صورت بر این شخص زکوة واجب است بآنچه واجب نیست **س** زکوة قرض بر قرض
 گیرنده است یا بر قرض دهنده **ج** بر قرض گیرنده میباشد بر قرض دهنده مگر آنکه
 تبرعاً بداده و از قبل قرض گیرنده و بختی اعتباراً اذن او است **س** زکوة از کافر
 ساقط میشود بعد از اسلام بآنچه ساقط میشود از او هر چند عین زکوة موجود
 باشد **س** زکوة در چند چیز واجب است بر هر چیز اول طلاق و نفقه و کفند

در زکوة است

چهارم شتر بیخیم کاوشتم کندم هفتم جو هشتم مویر ختم و شرط است در
 واجب شدن زکوة در اینها بودن هر یک بمقدار نصیب و نیز شرط است در پختنای
 اول گذشتن سال و متحقق میشود بدخول ماد و از دهم **س** باطل شدن ماه
 دوازدهم واجب شدن زکوة مستقر است بآنچه مستقر است **ج** احوط حکم با استقرار و
 تزلزل است و ماد و از دهم از سال اول محسوب است نه از سال دوم **س** در طلاق
 و نفقه شرط وجوب زکوة چه چیز است **ج** شرط است در آنها آنکه مسکوک بکند
 معامله یا شد خواه سکه اسلام باشد یا نه قدیم باشد یا جدید باشد در معامله
 باشد یا نه خلیط باشد یا صاف باشد **س** شرط وجوب زکوة گاو و گوسفند و شتر
 چه چیز است **ج** شرط است در آنها آنکه در تمام سال چیده باشند در علف صحرا
 نه معلوف **س** ملا در چوب یا معلوف بودن اینها چیست **ج** ملا در بر صدق
 اسم است یعنی با این معنی که عرف از آن چوب یا معلوف بگویند **س** اگر در یکجا یاد و
 یا سر مایا یا پیشی برون نروند بصورتی که گوسفند عراق و خراسان و از اینها
 ابا از سائمه بودن برون میروند بآنچه بلی برون میروند **س** معلوف بودن بچه
 متحقق میشود **ج** بخوردن چیزی که مملوک باشد چه مملوک مالک باشد یا غیر مالک
 چه باذن هر یک باشد یا نه غیر مالک عوض بخورده باشد **س** اولاد این گاو و شتر
 و گوسفند و حکم ماد را اینها است بآنچه بلی در حکم ماد آنها است در اینکه شتر
 است آنکه سائمه باشد **س** ابتداء سال اولاد از چه وقت است **ج** از چوب شدن
 آنها است **س** شرط است در شتر و گاو که کارکن نباشد بآنچه بلی شرط است
 هر چند سائمه باشند و فرقی در کار کردن نیست میان زراعت و آب کشی و
 و اسبا کردن و نه در میان آنکه مالک آنها از این عمل باشند یا نه یا در مالک
 و ملا بر صدق عرف است در تمام سال که کارکن نامند آنها را **س** وجوب زکوة

ملا در چوب یا معلوف بودن اینها چیست
 ملا در بر صدق اسم است یعنی با این معنی که عرف از آن چوب یا معلوف بگویند
 اگر در یکجا یاد و یا سر مایا یا پیشی برون نروند بصورتی که گوسفند عراق و خراسان و از اینها ابا از سائمه بودن برون میروند بآنچه بلی برون میروند

ملا در چوب یا معلوف بودن اینها چیست
 ملا در بر صدق اسم است یعنی با این معنی که عرف از آن چوب یا معلوف بگویند
 اگر در یکجا یاد و یا سر مایا یا پیشی برون نروند بصورتی که گوسفند عراق و خراسان و از اینها ابا از سائمه بودن برون میروند بآنچه بلی برون میروند

صبر و بیخ ثمنان و از نصاب و مینم مثقال صبر و ربع عشان و ضابطه
 کلبه از برای اخراج زکوة طلا و نقره آنکه چهل بلیت اخراج شود بعد از رسیدن
 بنصاب لکن بنا بر این ضابطه بعضی از اوقات قبل از داده میشود و فادامی که
 مال بنصاب اول هر یک از طلا و نقره نرسد باید در نصاب و نصاب باشد و اگر مال
 نکرده باشد چنانچه در آن نمی باشد در حکم طلا و نقره است در نصاب در وقتیکه
 باید اخراج شود مال تجارت و منافع مستغلات پس از برای شتر چند نصاب
 است چ دوازده نصاب است اول تا پنجم هر یک پنج شتر است و در هر نصاب
 یک گوسفند در این میان که پنج کمتر است چیزی نباید بدهد ششم بیست و شش
 شتر است در آن واجبست که داده شود یک شتر که داخل در سال دوشده باشد
 هفت و شش شتر است و در آن واجبست که داده شود یک شتر بیکه داخل در سال
 سیم شده باشد هشت چهل و شش شتر است در آن واجبست شتر داده شود که
 داخل در سال چهارم شده باشد نصاب شصت و یک شتر است در آن واجبست
 شتر داده شود که چهار سال تمام کرده باشد داخل در پنج شده باشد نصاب
 دهم هفتاد و شش شتر است در آن دوشتر باید داده شود که هر یک داخل در سال
 سیم شده باشد نصاب یازدهم نود و یک شتر است که باید در آن دوشتر داده شود
 که داخل در سال چهارم شده باشد نصاب و از دهم صد و بیست و یک شتر است پس
 در هر پنجاه شتر یک شتر باید داده شود که داخل در سال چهارم شده باشد و در
 چهار شتر باید داده شود یک شتر بیکه تمام کرده باشد سال دوم را و داخل در سال
 سیم شده باشد و اگر بیش از نصاب اول باید در میان بلیت باشد در آن زکوة نیست
 و آنچه گفته شد که از شتر داده شود باید فادامه باشد پس در گاو چند نصاب است
 چ در نصاب اول سی گاو است و در چهل چهل و پنج شتر است و راخیار

عده
 چهل و پنج
 صورت چهل و پنج
 در نصاب و
 است در آن
 نیست که
 زکوة نصاب
 اول را اگر
 نداده باشد
 باید بدهد
 بر آن

کردن

کردن چهل و سی هر گاه اعتبار ببرد و ممکن باشد مثلاً صد و بیست اگر ممکن باشد
 معین است اعتبار آنکه فرو کردن در آن بیشتر است و در هر سه گاو یک گاو و یک
 ساله بدهد چنانچه باشد چه ماده و در هر چهل گاو یک گاو و ماده بدهد که داخل
 در سال سیم شده باشد پس در گوسفند چند نصاب است چ پنج نصاب است اول چهل
 گوسفند است در آن یک گوسفند باید داده شود صد و بیست و یک است در آن
 دو گوسفند باید داده شود و بیست و یک است در آن سه گوسفند باید داده شود
 سیصد و یک است در آن چهار گوسفند باید داده شود پنجم چهار صد است در آن
 بیش از آن هر صد گوسفند یک گوسفند باید داده شود و گوسفند را که در مضرت
 میدهند احوط آنکه اگر نوزاد داخل در سال سیم شده باشد و اگر گوسفند
 باشد سال تمام کرده باشد و گوسفند و بز بیمار و سیر و عیب دارد زکوة بخیر
 نیست هر چند سینه که واجبست منحصر در آن باشد مگر آنکه هر یک بجز بقی باشند
 پس مستحقین زکوة چند صنفند چ هشت صنفند اول و در فقر و مشقتها
 ولی دوم اسود حال امپاشان اول و ضابطه که بان توان زکوة با ایشان داد
 آنست که مالک مؤثر سال خود و عیال خود نباشند نه بالفعل و نه بالقوه سیم که
 که تعیین شده اند از جانب امام یا مجتهد برای گرفتن زکوة و جمع و ضبط نمودن
 چهارم هر کس که تألیف قلوب ایشان شده باشد از برای جهاد اما در زمان غیبت خلافت
 است پنجم غلامیکه در نزد آقای خود در تحت شد و از او باشد بلکه مطلقاً و از مال
 زکوة میتوان آنها را خرید و از او کرد با شرایط شش ادای دین کسیکه عاجز باشد
 از ادای آن بشرط آنکه دین معصیت نباشد هفتم مطلق خیرات است مثل بلبل
 و مسجد و مدرسه بنا نهادن و غیر آنها هشتم کسانی که مانند اند در راه بی خوئی
 اگر چه در ولایت خود و بلد خود چیزی دار باشند با شرایط پس کسانی که متوجه

حاصل نامی
 از آن
 است
 که
 در
 آن
 است
 که
 در
 آن
 است

بپرد کردن زکوة میشود چند صنفند ج بر چهار صنفند اول از آنها مالک است
دوم و کل مالک است سیم و صومع مالک است چهارم امام علیه السلام با عاملی که از
قبل امام علیه السلام باشد یا از قبل مجتهد عادل اگر مأذون باشد از قبل امام یا
مجتهد در خارج بلکه سنتت بردن در نزد امام چنانچه سنتت بردن در
نزد مجتهد عادل در زمان غیبت خصوصاً در اموال ظاهره مثل غلات و انعام
ثالثه و شرط است در زکوة نیت قربت مثل سایر عبادات و ان داعی است نه
اخطار بیایم ای واجبیت زکوة را قیامت کردن در میان اصنام مذکور و یا
ج و جوابان معلوم نیست بلی مراعاة ان احتیاط است و واجبیت در زکوة
نقدین بنابر احوط بلکه غیر بنابر احوط کمتر از آنچه از نصاب اول از طلا یا نقره
باید برون رود نهند و ان سرشن مثقال صبره است در طلا و در مثقال و نیم
و یک ثمن مثقال است در نقره چنانچه گذشت مس اطفال شیعہ زکوة میتوان
داد بانرج بلی میتوان داد هر چند بدانی که پدران ایشان زنده هستند و فاسق
باشند مس هاشمی زکوة میتواند بکشد بانرج شرط است بکشد زکوة هاشمی
نباشد مگر آنکه زکوة دهنده هاشمی باشد یا آنکه خمس کفایت او نکند مس زکوة
مأثر در بلد خود دادن بهتر است یا حمل ببلد دیگر نیز میتوان کرد ج افضل آنستکه
در بلد خود صرف شود مگر در صورتی که در بلد مستحق نباشد در این وقت واجب
است نقل ببلد دیگر مستحق در آنست نمایند مس در حق نقل کردن اگر تلف شود
ضامن است بانرج بر تقدیر بیک در بلد خود مستحق باشد ضامن است چنانچه
تاخیر انداختن دادن زکوة را از وقت و جوان مگر در حال انتظار مستحق یا غایب
بودن مال با عذر ممکن از تصرف مس اگر تاخیر کند در رسانیدن زکوة را با اهل
ان با وجوب بودن مستحق در این وقت تلف شود ضامن است بانرج بلی ضامن

مس اجرت کمال و وزن نمودن اجناس زکوی یا اگر است ج یا مالک است که از
مال خود اخراج نمایند مس جایز است که زن زکوة مال خود را بشود هر چه بدهد
یا نرج بلی جایز است اگر چه شوهر یا زبصر او برساند مس خمس بچند چیز تعلقی
گردد ج بچند چیز تعلقی میگردد اول مالیکه از کفار حری در جهاد بدست آید
خواه عسکر جمع نموده باشد یا نرج از جمله منقولات باشد یا نرج و اینها در وقتی است که
جنگ باذن امام علیه السلام باشد و اگر بدون اذن امام علیه السلام باشد و ممکن هم باشد
اذن از امام مثل حال خصوصاً امام علیه السلام و جنگ از برای دعوت اسلام باشد
ظاهر آنستکه مال مخصوص امام است و اموال کفار حری که بدرنگ یا جمل از
تصرف ایشان برون بیارند و غصب نباشد از مسلمین یا معا هد احوط اخراج
خمس آنست در قریه معادن است حتی نمک و گوگرد و احوط دادن خمس است از گل
سرخ و گل سرشور و سنگ اسباب و اهلك و حج و شرط است برون کردن آنچه که خرج
شده باشد از برای تحصیل معادن مثل خرج کندن و کاخن و امثال اینها و شرط آنست
نیز رسیدن ان بنصاب نصاب ان نصاب طلا است سیم مالیکه در زمین پنهان
کرده باشند بجهت ذخیره باشد یا بجهت مجرّد محافظه بوده باشد در صورتیکه صد کسر
کند عرفاً خواه نقد باشد یا غیر نقد اگر در دار الحرب یا در موات دارالاسلام که اثر
اسلام بر او نباشد بوده باشد و اگر در دارالاسلام باشد و زمین هم مالک دانسته
باشد پس اگر مالک زمین غیر نباشد و علم دارد بر اینکه کسانیکه مالک ان
زمین بوده اند احد از ایشان مالک ان نبوده مالک میشود چهار خمس انرا در
یک خمس از ان باب خمس است اگر علم ندارد بحال صاحبان اید سابقه رجوع نمائید
نزد بکتر از مالکین زمین پس اگر ادعای ملکیت نماید با و بدهد بدو مطابق
بینه و اماره چه متعدد باشند مگر با واحد و اگر انکار نماید بمالک سابق رجوع

در مستحقین زکوة است
در احکام خمس است

در خمس است

نماید و اگر او ادعای ملک نماید حکم او نیز حکم سابق است و لیکن خالی از اشکال نیست
و همچنین است حکم در سایر ممالکین چهار چیزهاست که از دریا و بفرورفتن بیرون بیاید
مثل مرجان و مروارید و اما آنچه بدوین فرورفتن بیرون بیاید داخل در منافع مکتوبات
است و غیر آنکه فرورفتن در آب تحصیل شود حکم آن حکم چیزهاست که بفرورفتن تحصیل
شود و اگر از زکوٰه گرفته شود خمس در آن واجبست بدو اعتبار فضا علی الاحوط
پنجم منافع تجارت و زراعت و صناعت و جمیع انواع اکتساب است هر چند که
باشد مثل صید کردن و هب و یوش کردن یا آوردن و فروختن و سقانی کردن و
شدن حتی عبادات و تعلیم اطفال و علف چیدن صحرا و گرانگین و عمل کوهی
جمع نمودن و جهان در عملگی گرفتن بر مال مبرات و هب و هدیه و مهر و عوض
خلع خمس تعلق میگرداند بآنچه در هب و هدیه و آنچه بجهت بوضعت منتقل شود
و در صید بکری زحمت بدست یابد حیاط تر نشود بلکه در مبرات تمنی لا یجبت
و در سایر موارد مهر و در عوض خلع و خمس و زکوٰه و صدقه مند بر خمس لازم
نیست **مس** در محض زیادتی باز اگر زیادتی در عین بلکه در ریج نیز اگر حاصل
شود بدو قصد اکتساب مثل آنکه املاکی را خرید و مقصود او زراعت بودن و فروش
آنها یا اصل منفعت را بخرید و نظر نداشته باشد بهم رسید خمس در آنجا هست بآنچه
در اینها خمس واجب نیست در زیادتی قیمت موقه اما در زیادتی عینیه اشکال است
مس مالتیکه بارت بکس منتقل و بدو اطلاق او زیادتی بهم رسانند یا ضعفی بر
مترتب شد خمس در آن واجبست بآنچه واجب نیست **مس** هرگاه چندی از اجناس
زکوٰه را بخش گرفت و نقد بخرید و سال بر آن گذشت واجب میشود بر او زکوٰه
بآنچه باقی واجب میشود ششم زمین زراعتی است بلکه مطلق زمین بیاض که ذمی از
مسلمان بخرد و اگر هب یا مثل آن نماید خمس ندارد و خمس تعلق عین میگردد و

در خمس است
در خمس است
در خمس است
در خمس است

در خمس است
در خمس است
در خمس است
در خمس است

در خمس است
در خمس است
در خمس است
در خمس است

در احکام خمس

اخذ قیمت زدی نیست و نه اجبار او بر منفعت دادن و فرقی در این بین در سایر
اقسام خمس نیست بلی ظاهر اینست که مالت میتوان از خارج قیمت در جمیع نماید هرگاه
معلق خمس غیر نقدین باشند و بخوان و اخراج قیمت از نقدین و مثال آن با بعضی از
آنجا بشود هفتم مال حلالیست که مخلوط بمال حرام شده باشد و معتبر است بمحلول
بودن قدر حرام یعنی معلوم نباشد که کمتر از خمس است یا زیاده از آن و اما
اگر مالت و قدر آن هر دو معلوم باشد باید رد شود بمالت و اگر مالت اندک
و مقدار آن زیادند بعد از آن مالت باید بقصد آن نماید و از برای مالت چنانچه
بقدر خمس باشد یا کمتر یا بیشتر **مس** اگر چیزی از محض تحصیل نمود و قصد اکتساب
بان نداشت و قیمت آن زیاده از آن زیادتی خمس است بآنچه در زیادتی آن
خمس نیست **مس** از منافع تجارت و زراعت و صناعت و جمیع انواع اکتساب
سال باید اخراج کرد بآنچه بلی اخراج نماید لکن آنچه از خرج سال خود و عیال خود
زیاده آمده باشد از آن زیادتی خمس باید داد **مس** در اخراج مؤنر میان روی
بحسب حال شخص معتبر است بآنچه بلی معتبر است پس اگر زیادتی نماید بر او محض
نشد و اگر شک بکری بر خود احوط عقد وضع زیادتی است **مس** قیمت کتبی و غیره
و حیوان سواری و ظروف و کتب لباس و مسکن و رختخواب آنچه حاجت آن شخص
داشته باشد از مؤنر سال محسوبست بآنچه بلی از مؤنر سال محسوبست معتبر
در جمیع اینها اینکه لایق بحال شخص باشد و در آخر سال نباید خمس آنها و امثال
آنهارا داد **مس** هرگاه عین مال خمس بر او تعلق گرفته باشد و اخراج خمس را از آن
نکرده باشد و از آن لباس بکشد و پوشد نماز در آن صحیح است بآنچه اگر از عین
همان مال لباس بکشد و پوشد نماز در آن صحیح نیست و محکوم بغصب است هرگاه
آنکه بدو بکشد و بدو هدیه که در این صورت اقوی صحیح صلوة است **مس** صدقات

در خمس است
در خمس است
در خمس است
در خمس است

و خیرات و هدايا و اخراجات نکاح و سفارطاغات از زيارت
 حج مستحب از جمله اخراجات مؤنه سال است بانرج اینها نیز از اخراجات مؤنه
 سال است و در جمیع اینها احوط اعتبار بمیان روز و لیاقت بحال شخص است
 تمام نمودن سرمايه از برای معیشت اگر حاجت بان داشته باشد از جمله مؤنه
 بانرج اتمام سرمايه از مؤنه حسا کردن اگر منزلت خرج شد بد نشود خالی از
 اشکال نیست بلکه اقوی و حوط حسا نکردن است از مؤنه سال مس بخارجی
 لازم شود بند رو شستن و کفارات از مؤنه سال محتو است بانرج بلی از مؤنه
 محسوب است اخراجات حج واجب داخل در مؤنه سال است بانرج اگر در آن
 سال بمرسد داخل در مؤنه سال است اگر بتدریج جمع شود آنچه در سال آخر
 بهم رسد داخل در مؤنه آن سال است اداء دین در سالیکه اداء می کند از مؤنه
 آن سال است اگر چه دین از سال سابق باشد بشرط آنکه در آن سال متمکن از اداء
 شده باشد و الا ترک نشود احتیاط بعد احتساب از مؤنه و اگر آن سال معذور
 شد از رفتن حج محسوب نمیشود چنانچه اگر تأخیر نماید عصباناً بر او محسوب است
 مس معتبر در سال در اینجا سال قمری کامل است بانرج بلی اعتبار در شاقبی
 کامل است و کفایت نمی کند داخل شدن در مواد و از دهم چنانچه معتبر است در ابتدا
 شروع در کسب معتبر نیست در وجوه خمس این قسم نصاب و نه انقضاء سال لکن جایز است
 تاخیر تا با آخر سال بلکه احوط است بخلاف سایر اقسام که وجود در اینها فوری است و
 تاخیر تا با آخر سال جایز نیست کیفیت قیمت مصر خمس و شرایط ارباب خمس و نحو
 انرا بیان فرمائید منقسم میشود خمس بشش قسم سهیم آن از امام علیه السلام است
 که در این عصر متعلق بمصر صاحب الامر است سهیم دیگر از ابناء و مساکن
 و بن سبیل سادات و شرط است در صحت خمس نیست بخوبیکه در زکوة گذشت از لیا

با وکیل یا وصی او مکرر را پنجه دمی میدهد از زمینی که از مسلم خریده است و بجا
 احکام بخوبی که در زکوة گذشت لازم است تعیین اگر معتد باشد در زکوة
 خمس از سهم امام علیه السلام و غیر امام و در سه قسم غیر امام تعیین معتبر نیست و اگر
 خمس را تعیین نمود و قبض فقیر یا مجتهد داد جایز نیست عدل را پنجه نیست نموده
 بود بغير آن مس در اوقات سادات غیر از امام شرط است اینکه اثنا عشر باشد
 بانرو عدالت را ایشان شرط است بانرج بلی اثنا عشر بودن ایشان شرط است
 لکن عدالت شرط نیست مس در سادات شرط است که از اولاد هاشم که جد بغير
 صلی الله علیه و آله است باشند بانرج شرط است هر چند از اولاد امیر المؤمنین
 علی مرتضی طاب ثاب نباشد و کفایت نمیکند از اولاد برادر هاشم بود مس سادات
 باید از جانب پدر زنهای باشند یا از جانب مادر هم میشود معبر است که از جانب پدر
 باشند نه از طرف مادر و نه انتساب ناس و لدشهره لا خمس میتوان داد بانرج
 بلی میتوان داد مس و لدشهره چه کسی است کسی را میگویند که خوار زاده نباشد
 مثل آنکه مرگ بخمال زن خود باز در بکر مقاربت کرد بعد معلوم شد که دگر بوده
 حال از این مقاربت که اولاد بهم رسد از او لدشهره میگویند مس در سهیم امام
 قسمت کردن واجب است بانرج واجب نیست لکن احوط قسمت کردن است مس فقر
 سادات و ابناء را ایشان از مؤنه سال زیاد تر دادن جایز است بانرج جایز نیست
 چنانکه جایز نیست باین سبیل از ایشان زیاد تر حاجت دادن و معتبر در سال فقیر از
 وقت دادن خمس است شرط است در یتیم فقر و در این سبیل در بیکر خمس میگردند
 غیران ببلد چنانکه در زکوة گذشت مس فرقه هست در وجوه خمس در میان حال
 حضور امام علیه السلام و حال غیبت در سهیم امام و غیر امام بانرج فرقی نیست و
 جایز است ساندن مالک سهم غیر امام را باین باب اما اختیار آن با

مس فقر
 سادات و ابناء

مس
 اگر چه در سال
 فقیر از مؤنه
 سال است
 مس
 بلی اعتبار در شاقبی
 کامل است
 مس
 بلی اعتبار در شاقبی
 کامل است

مجهّد عادل است پس اگر ممکن نباشد رسانیدن بمجهّد عادل و نه حفظ نمودن آن تا اینکه خبر از ایشان برسد تکلیف چیست **ج** جایز است که خود یا عدول مؤمنین از بابت مدّ کور یا ذات بدهند پس سید که خمس را گرفته و مالک شد بغیر سید میتواند داد یا نرج میتواند داد و همچنین فقیر بیکه زکوة یا زکوة مظالم گرفت و مالک شد بید میتواند بدهد پس سید میتواند مبلغ کلی خمس را بمجرّد مصالحه کند یا نرج تصبیه حقوق سادات و فقراء با حبله مشکل است پس اگر کسی خمس مال را برده بیکه و تصرف در آن نماید بجز اذن مجتهّد جایز است یا نرج جایز نیست مگر باذن مجتهّد پس فقراء سادات و ایتام و این بسبب از ایشان مسأله داد خمس لازم است یا نرج لازم نیست بلکه تمام را بسبب از ایشان میتواند داد لکن در وقت عطف مستحق و لکن در وقت حضور مستحق و علم با ضطرار توزیع احوط است پس هرگاه سهم امام را بجز اذن مجتهّد بسادات بدهد محض میشود یا نرج **ج** محض نیست بلکه در باره باید مجتهّد بدهد یا اذن از او بگیرد بدادن بنا بر احوط پس هرگاه کسی پیش از تعلق گرفتن خمس بمال چیز بمال فقیر بدهد بعنوان قرض و وکیل شود که هر وقت خمس یا تعلق گرفت از ایشان بر دارد چه صورت دارد **ج** صحیح است بشرط آنکه بر استحقاق بلای باشد پس اگر کسی درختی فشانند بر آن تجارت یا از برای امر معیشت هر ساله نموی که میکند بعد از وضع مؤنه خمس دارد یا نرج بلای خمس دارد بعد از اخراج مؤنه پس شخصیکه خمس بر ذمه اش بودند داد و فقیر شد تدریجاً اگر بدستش نیاید با و لا خود که سیدند و فقیر باشند میتوانند بدهد یا نرج بلای میتواند بدهد و احتیاط است بدان از خاک شرع است پس هرگاه از باب مکاسب طلبی از اشخاص منقرض دارند که بعد از سال وصول میشود خمس را باید در حال بدهد یا زمان وصول شد **ج** اگر میداند که طلب وصول میشود

معه
نک بعد از آنکه
خمس مالک
شدن کار
دکوا و
دعوت تمام
میر و غیره
مصلحت
صحیح است
ببر آنکه
معه
لکن در وقت
اقامه زکوة
باید بر
است
محض نیست
آن باذن
مجهّد
معه
در صورتیکه
از فقیر
نداشته باشد

مجهّد است که حال بدهد یا هر وقت که وصول میشود خمس را بدهد پس مهم اما مرا بمجهّد بن غیر علم که جامع شرائط است میتوان داد یا نرج بلای میتوان داد بشرط آنکه کفایت تصرف را نگاهداری و کفایت علم باشد پس هرگاه کسی طلبی از سید دارد و سید فقیر شد جایز است که بازای خمس طلب یا باو حشا کند یا نرج بلای جایز است و احوط اینست که آن وجه را بمجهّد خمس یا بدهد و او رد کند و عوض قرضش و لو بتکرار باشد و همچنین است در مظالم حشا کردن یا فقیر پس هرگاه کند یا بجو یا موپ یا خو یا ماد در فضلش که مجد نصار سید بود زکوة را داد و سالی برای خود قرار داده بود بمجهّد اخراج کردن خمس سال بر رسید بعد از اخراج مؤنه از آنها زباید اما مد خمس دارد یا نرج بلای خمس بر یادی آنها تعلق میکند و یا خمس از او بدهد و همچنین است در کوفت و شتر و کار و خیره پس از ذخیره سالانه که زیاد میباشد مثل برنج و روغن و قند و چاودغال و تنباکو و غیره و غل و غنم و فلل و سایر مغلقات که ذخیره کرده بود خمس دارد یا نرج بلای بعد از زیاد از مؤنه خمس آنها را بابد اما بشرط آنکه از ارباب مکاسب باشد و خمس از او پیش از باشد پس در زینت خانه مثل یورو یا رفتن و شب بربنها که از ضروریات نیستند در میان سال از ارباب مکاسبش خرید و سال بر رسید بعد از سال خمس با آنها تعلق میکند یا نرج بلای خمس با آنها تعلق میکند و باید خمس از آنها اخراج نمود پس زینت زنان مثل گوشواره و خنجر و گردن بند و گل و دست بند و غیره دارد یا نرج خمس ندارد اگر چه از ارباب مکاسبش خریده باشد پس کهن را اگر از ارباب مکاسب خریده باشد و سال بر او گذشت خمس دارد یا نرج بلای بعد از اخراج مؤنه اگر زیاد مد باید خمس از او بدهد پس هرگاه شخص بزنی خودش است یا خانه مثل ظروف یا زینت و فرش اضافی گرفت و یا اتفاق بمجهّد مهم و غیره

معه
بلای از آنکه
مطلوب باشد
معه
مطلوب باشد
معه
مطلوب باشد

حاجت بر او میشود بعد از سال خمس بر آنجا تعلق میگیرد بانرج خمس ندارد
اگر چه از ارباب مگاسبتش خریده باشد که چه سال یک دفعه بر آنجا محتاج شود مثل
عید و غیره من وجوبه غیر از خمس و زکوة و فطره در صدقه دادن از مال هست
بانرج غیر از اینها واجب نیست مگر بندگان و عهدهایمین یا کفاره که بر کسی واجب میشود
در اینها نیز اخراج کردن از مال واجب میشود من تصدق دادن از مال مطلقا
صوره دارد من سنت مؤکد است بقدر قوه و کفایت حال شخص بشرط بلوغ و عقل
و جواز تصرف در مال و نیت قریه و ایجاب و قبول هر چند فعلی باشد و قبض یا دن
مالک من شرط است در برگزیده تصدق مستحب فقیر باشد بانرج شرط نیست
چنانکه فقیر میتواند بگوید غنی نیز میتواند تصدق مستحب را بگوید من هرگاه تصدق
نماید پس گرفتن آن جائز است بانرج جائز نیست باشرایط من تصدق مخفی
دادن بهتر است با اشکار من افضل مخفی دادن است مگر آنکه متهم شده باشد در
میان مردم بترک مواثقه یا آنکه قصد او از اظهار متابعت نمودن مردم باشد و را
و اقامه در تصدق واجب افضل مخفی داشتن است و سنت است ابتدا بچیزه دادن
پیش از سؤال و مخفی شدن از فقیر بحاجه یا ظلم و سنت است بیبا تصدق نمودن در
وقت حاجت در مزار مضارب و بر افارب خود خصوصا ایام ایشان و بر بنه هاشم
خصوصا علویین از ایشان و سنت است تصدق نمودن در اول روز و اول شب و در
روز جمعه در مزار مضارب بدست خود دادن خصوصا برای مریض و امر نمودن مریض
بلکه غیر مریض نیز فقیر را که خاکند از برای او و سنت است بذل نمودن چیزی را که نزد
او محسوب باشد و اختیار نمودن از برای تصدق کردن برگزیده اموال و مصادقه
نمودن بر سبب تصدق بفقیر و سنت است تقبیل نمودن دهنده دست خود را بعد از
تصدق کردن و تقبیل نمودن چیزی را که تصدق نموده بعد از دادن بفقیر من

اعظمها محتاجی و فقر نمودن چه صور دارد من مکروه است مؤکد است کرامته
در سؤال نمودن در مجالس من رد نمودن سائل چه صور دارد من مکروه است
چنانچه در اظهار کردن مکروه است من بر ذمتی تصدق دادن جائز است بانرج
بلی جائز است بلکه راجح است خصوصا اگر خوش شخص باشد و همچنین است حکم غیر
شعرا و سایر اهل اسلام من جائز است زکوة گرفتن ببنه هاشم بانرج جائز
مکروه در حال ضرورت یا آنکه زکوة از بنی هاشم باشد و حرام نیست بر ایشان
صدقه و اجبه غیر از زکوة از مند و ذات و کفارات و نحو اینها هر چند احوط
نگرفتن است اما صدقه نمند و بر جائز است گرفتن و دادن با ایشان بی اشکال
من فضائل و ثواب تجارت را بیان فرمائید من از برای اهل تجارت بچیزه مکاسب
افضل است و ثواب بیشتر چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند
که هر که رنج از برای عیال خود بکشد همچون کسی است که جهاد میکند در راه خدا
تعالی و نیز حضرت امیر المؤمنین فرموده اند ان الله يحب المتكفرا که من بچیزه بدست
خدا بیعت دوست میدارد پیشکار من را و همچنین فرموده تجارت کند تا
برکت دهد خدا بیعت شما را بدرستی که شنید از رسول خدا که فرموده رزق در جز
است نه جزه در تجارت است بکسب در غیاب و همچنین فرموده که خداوند تبارک و
تعالی دوست میدارد بفرستادن زن را در طلب رزق و از حضرت امام جعفر صادق
روایت است که فرموده بر است مرد را که گاه که ضایع کرد اند عیالان خود را چنانچه
حضرت رسول فرموده ملعون ملعون من بضيع من يعول یعنی ملعون است کسی که
ضایع کند کسی را که عیال او است من اقوام مکاسب را بیان فرمائید من
مکاسب بر پنج قسم است اول از ان کسب واجب است و قبی است که قوت عیالش و خود
موقوف باشد و او را چیزی دیگر نباشد غیر از کاسبی و آخر بچیزه است که بچیزه بدون

در مرکب محتبت وان انکه از برای فراخی معاش باشد یعنی وسعت دادن بر
عیالان خود و صدقه دادن بر محتاجان ستم کسب مباح است وان گاهی است که
از آن مستغنی باشد و ضرورتی در آن نباشد و مائت کدزان داشته باشد بقصد خیرها
قصد زیاد کردن مال نداشته باشد چهارم کسب مکروه است این بر وجهی است
که اجتناب از آن کردن بجهت نباشد چه صوافی کردن و کفن فروشی و غله فروختن و
حجامت کردن با شرط اجرت و بنده فروختن و قصایه کردن و قابله شدن با شرط
اجرت و زرگری نمودن و اجرت گرفتن جهانبند حیوان نر را بر حیوان ماده و
کتاب کسانیکه اجتناب از حرام و اموال مردم نمی کنند و اجرت تعلیم قرآن و
تجارت کردن در دریا و اجرت گرفتن در کشیدن حصیه حیوانات و معامله
کردن با ظلم و یا کسانیکه بپست طبعی هستند بچپینی یا کد داشته باشد یا بخر و حق
بیان میگویند و یا کسانیکه صاحب عیب و ریدن میباشند از قبل خوره و پیس
و مانند اینها و با طایفه کردها و ذمی چون یهود و نصاری پنجم کسب حرام است
ان چند نوع است اول مبایعه چیزها بشک نجس العین باشد چون بول و غایط
انسان و سایر حیوانات که حرام گوشت باشند مگر بول و غایط حیوان حلال گو
غیر بول شتر و برای استغفار پس در آن خلافت و اقوی اینست که خرید و فروختن
همه اینها جائز است اگر منافعه محله مقصوده داشته باشد و همچنین حرام است
مبایعه سایر نجاسات عینیه چون شراب و خون و خوک و سگ مگر سگ شکار
که تعلیم داده باشند همچنین عبد کافر بیع و شراء و جائز است اگر چه مرتد فطر
هم باشد علی الاقوی و در سگی که یا سان حیوانات بوستان و خانه باشد
خلافت است و احو اجتناب است اقوی اجتناب است از مبایعه چیزها بشک نجس
شده بملاقات نجاسات و قابل پاک شدن نباشد چون دوشان نجس و مانند آن

صلوات
در صورت
موت و نبودن
منافع محال
عقود ده
اخبار بایک
شماره اخبار
و جو اخبار
مشکل است
برای آن
که

مکر و غن نجس که نجاست عارضی باشد نه ذاتی از قبیل دنیء مردار و مخوان پیر
مبایعۀ این مشکل است بلکه جائز نیست و اما روغنی که نجاست آن عارضی باشد
پس جائز است و فروختن آن با اعلام نجاست آن از برای روشن کردن چراغ و اونی
استکه از برای روشن کردن در تحت آسمان و غیره مسقف مبایعۀ نماید در
مبایعۀ آلات طهور حرام است چون طبل و نعل و صوف و ناز و نرد و شطرنج و مانند اینها و
در حکم اینها است آجاره دادن خانه را با مال بارکش را از برای چیزها بلکه حرام
از قبیل شراب و سوار شدن ظالم از برای ظلم و مانند اینها و همچنین است مبایعۀ
چیزیکه موجب غایت بر معصیت باشد از قبیل فروختن شمشیر و نیزه و مانند اینها
بدشمنان دین در حال جنگ و همچنین بت میتر مبایعۀ چیزها بلکه در آنها هیچ نفع
نباشد یا نفع معتدیه نباشد چون خر و عقرب و موش و مانند آن که بی نفع باشد
چهارم علی است که نهی از شارع در خصوص آن وارد شده باشد مثل تصویر ذی
مطلقا و همچنین است قمار بازی کردن بحد یا شطرنج و یا انگشت بازی و یا تخم مرغ
بازی کردن و مانند اینها و همچنین است غنا خواندن و آن عبارتست از صوت طهر
بعثه او از بیکار و طهور و انداز از قوه شحوته بیرون آید آتم از آنکه در عرض عجم آنرا
سرو و خوانند که بگویند بواسطه آنکه کلمات آن او از قرآن با مرثیه باشد اگر چه
مشمول بر طرب نباشد پس فرقی نیست در تحقق غنا میان اشعار و قرآن و مرثیه
و مانند اینها چون اذان بلکه حرمت غنا در قرآن و مرثیه اکداست و معصیت آن بیشتر
و عقاب آن مضاعفاست بلی غنا از مغنیه در عروسی از برای زنان در مجلسی که
خالی از مردان باشد و بالآلات طهور نباشد و مشتمل بر باطل نباشد استثناء کرده اند
و احوال اینست که از مطلق صد اخوش آورده در خواندن شعر بلکه مطلقا احتیاج کند
و همچنین حرام است اجرت گرفتن از برای نوحه کردن بنوحه باطل یا نوحه وصف کند

بازار آقا

نوحه کنند میت را بجز هائیکه در او موجو نباشد و همچنین حرام است اجرت گرفتن
از برای غیبت کردن مؤمنین باین طریق که در عقب برادر یا یار یا اعلام نمایند بجز
در او موجو باشد و او را اظهار کردن آن ناخوش آید و همچنین دروغ بستن و
سخن چینه و دشنام دادن و مذمت کردن کسیکه مستحق مدح است یا بعکس این و
همچنین حرام است اجرت گرفتن از برای تعلیم دادن و تعلیم گرفتن بجز که این عبارت
است از کلامی یا کتابی که یا عث حد و ضرر در بدن یا عقل محو شود و ملحق
کرده اند باین بستن مرد و آنکه بحال خود مقاربت نتواند بکند و همچنین بختیاری آنکه
و جرم و مانند اینها از اعمال محرمه پنجم حرام است اجرت گرفتن از برای چیزی که واجب
است بجا آوردن از برای ایشان بالذات خواه واجب عینی باشد چون نماز کردن و
خواه واجب کفائی باشد چون غسل دادن اموات و کفن کردن و دفن کردن ایشان
و همچنین شهادت دادن بامریکه شاهد است در آن مانند آنکه از واجباتی غیر
از قبل بسیار از صناعات که نظام امر معاش بسته است باغاس در بیع و شراء
یعنی خریدن و فروختن چند چیز شرط است ج در آن هشت چیز شرط است اول
آنکه باید فروشنده و مشتری هر دو بالغ باشند پس معامله اطفال صحیح نیست ^{چند}
ده سال داشته باشد بلی هرگاه اطفال بمنزلت الف باشند از برای فروشنده یا
کسیکه میخرد و شرط صحت مبیاعه را ایشان موجو باشد و این امر تقریبی و مانند آن
معلوم باشد و ظاهر این نوع از معامله فی الحقیقه معامله با صاحب مال که
بالغ است میباشد و صحیح میباشد چنانکه متعارفت بشرط آنکه عوضی که بطفل
میدهد بقیه کند که صاحب مال که در دست طفل است رسیده تا آنکه معاوضه
که در بین دو بالغ است واقع شود و محترمانست که صاحب مال بعضی از اهل تجارت را
که معامله با ایشان میکنند و کل کند باین طریق که هر وقت طفل مثلاً بیاید از بی

خوبان فلان چیز تو و کمال میباشی که از جانب من قبول میبایست گفتم در وقتیکه از
جانب خود بنای میبایست فروختن داشته باشی و در آنکه بایع و مشتری عاقل
باشند و مرجع در ثبوت عقل و عدل آن اهل ذکاوت و خوبی است میبایست آنکه بایع و
مشتری رشید باشند بجهت ملکه اصلاح حال داشته باشد چهارم آنکه بایع و مشتری
مختار و با قصد و شعور باشند و شایسته اگر اه و اجبار و عقول بر وجه غلط یا
خواب و مانند آنها نباشد مگر اگر اه بحق مثل اگر اه و اجبار که شرع بر فروختن
کسی را که احتکار بکند بجهت غلبه را حبس بکند و فروشد و بیع گران شدن و مردن
محتاج باشند بلی هرگاه کسی که او را جو کرده اند بر میبایست بعد از میبایست اجازه
بکند از ظاهر علماء صحت آن متفاد میشود و لکن اگر اخاره صیغه است بجهت
آنکه بایع و مشتری هر یک مالک مالی باشند که خرید و فروش میکنند باید در
مالک باشند از قبیل پدر یا جد پدری یا وصی یا خا که شرع کرده و بیعت و بیعت
و غایب و مانند آنها است و کمال یکی از اینها پس هرگاه شخص مال غیر را بدون
اذن و بدون ولایت شرعی و بدون وکالت از جانب بی شرع بفروشد یا بیعت نماید
نیز و مرجع نمیرساند و اگر از جانب خود بفروشد صحت آن و توقیف بر اجازه مالک
خالی از قوت نیست اگر اجازه بجهت بایع خاص نماید و ثمن از برای بایع میباشد
اگر چه خلاف مشهور است و اگر اجازه بجهت خود میکند صحت مشکل است و اگر از جانب
مالک بر وجه فضولی بفروشد پس اقوی صحت آن بیع است که بعنوان فضولی واقع شده
چنانچه مشهور است و بهائیه متأخرین که بیع فضولی صحیح است و موقوف بر آنجا
مالک که اگر مالک اجازه کرده از بیعت و الا باطل میشود و ظاهر این است که
اجازه مالک باعث انتقال ملک میشود و نمیشود که بعد از عقد و قبل از اجازه
میشود نماء مبیع است مال بایع و نماء ثمن مال مشتری است ششم آنکه بیع و ثمن آن

خبر ملك

معلوم باشد بوزن یا کُل یا شماره یا فاندانها که رفع جهالت کند و بسبب آن
فریب نخورند در صورت امکان و با تعدد وزن یا فاندان و با اعتبار آنها علی الظاهر
جائز است که یک وزن یا کُل یا نحو آن اعتبار کنند و باقی را بحسب آن اخذ کنند تا آنکه
تجربین و خوف نشود بلکه هرگاه مثنی یا ثمن از جمله چیزهایی باشد که مباحیة آنها بوزن
یا فاندان نباشد کافی است مشاهده آنها با ذکر وصفی که رفع جهالت و فریب
بکند هفتما آنکه جنس ثمن معین باشد و مفوض بخواهدش هر یک یا دیگری نباشد
هشتم آنکه مالک هر یک از ثمن و مثنی قادر باشند بر تسلیم آنها یا تقسیم آنها یا
ضمیمه آنها پس مستحبات تجارت را بیان فرمائید چنانکه بدانکه مستحب است پیش از
تجارت کردن مسائل آنرا یاد کرد لکن استحباب تعلم مسائل تجارت قبل از اشتغال
تجارت در وقتی است که علم اجمالی بوقوع در حرام نباشد اما بعد از اشتغال
تجارت هرگاه شائبه نماید در جواز قبض عوض که بان معامله با و مشغل شده
واجب است که مسئله همان معامله را تعلیم نماید اگر صحیح است قبض عوض نماید
و الا فلا لکن تعلم مسئله شرط صحت معامله نیست پس اگر بعد از معامله و قبض عوض
تعلیم نماید و صحت آن معلوم شود کافی است لکن ما دامیکه علم بصحت معامله حاصل
نکرده تصرف نمودن در آنچه نقل شده است از ثمن یا مثنی حرام است و نیز مستحب است
که میان مشتری و بلی که زیادتی در بیب علم و عمل و نحو اینها نداشته باشد
تفاوت قرار ندهد بلکه اگر چنین کند مکروه است که قبول کند و ایضا مستحب است
که اگر مشتری یا بائع خواهش افال و فسخ معامله کند تا آنکه در غیر مستحب است که بعد از
مباحیة یکبار شهادتین بگویند و همچنین مستحب است که گیرنده قدری کم بکشد و در
قدر سنگین بدهد و وجهیکه وزن بسبب آن در عرف عادت مجهول نشود پس
مکرر آنها تجارت را بیان فرمائید چنانکه مکروه است که بائع مالک مال مباحیة را مملو کند

و مشتری مذمت کند و همچنین مکروه است قسم خوردن و پنهان کردن عیب که عا
مشتری بر آن مطلع میشود و اما در عیب خفی اقوی اظهار است و همچنین مکروه
است نفع گرفتن از شعبه اثنی عشره بدو ضرورت در معامله که پیشتر نباشد از
صدور هم که این زمان بمقدار چهل و پنج روال ناصرا لدین شاهی است که وزن
هر یک مقدار بیست و چهار نخود است و همچنین مکروه است معامله مابین
الطلوع و زباید کردن در وقت نداء دلال باز یاد کردن از برای میل ذکا
مشتری بلکه احوط تر است و جنس از وقت بخرید و جو و خرما و میوه و
روغن و نمک و روغن زیت بنا بر احوط که از احتکار گویند قول بحرقه آن
در صورتیکه انحصار داشته باشد که کسی دیگر نداشته باشد بفرشدا حوط
بلکه خالی از قوت نیست انواع مبیع را بیان فرمائید چنانکه انواع مبیع
بر دو قسم است قسم اول در غله و میوه و فاندان و سبزیجات از نیست بیع
غیر از خضر و ثمر و سبزیجات یکسال بدون ضمیمه در زباید بر یکسال احوط تر
است بدون ضمیمه اما در خضر و ثمر و سبزیجات از نیست قبل از ظهور
مطلقا و پیدا شدن صلاح در خرما آنکه رنگ بکشد و در انگور و باقی میوه
احوط اعتبار رسید است عرفا و در سبزیجات و خیار و بادنجان و خربزه آنکه ظاهر
گردد و بیند و جایز است بیع زراعت که خوشه کرده باشد یا شتاده باشد یا
درو کرده باشد و پیش از خوشه بشوید آنکه ببرد یا بکند از ثمار محل در و درخت
مثل حنا و قوت یا ببرد یا بکند و در زراعت مثل خلیل که در و کند و درخت
و میوه که بچیند و اجابت بر مشتری که ببرد و بچیند پس اگر ببرد بائع را رسد که
ببرد یا طلب اجرت کند و جایز نیست بیع خرما بر درخت خرما و بیع زراعت
بدانکه از خودش باشد مگر بکند درخت که از دیگری در خانه این کس باشد که

در انواع مبیع
بیع سبزیجات
بیع میوه
بیع غله
بیع خرما
بیع انگور
بیع بادنجان
بیع خربزه
بیع حنا
بیع قوت
بیع خلیل
بیع درخت
بیع زراعت
بیع خرما بر درخت
بیع زراعت بدانکه از خودش باشد

جائز است که اگر خاص نماید و حاصل از آن بخرم قبول نماید و در حق حیوان است
 ادبی و خواه غیر ادبی اما ادبی را مالک میشود بقیه و غلبه و در حق و بخوان در حق
 که کافر حی باشد و بعد از آن بندگان سرایت کند با و اگر چه مسلمان شوند ما
 دامیکه از ادشوند و انسان مالک میشود هر کسی را غیر از بازده کس پدر و مادر
 و جد و جد مادری و پدر هر چند بالا روند و فرزندان پس باشد یا دختر و
 فرزند فرزند هر چند که شیب و د و خواهر و عمه و خاله و دختر خواهر و دختر
 برادر و هر مرد که مالک شود یکی از اینها را از ادشود بر او فی الحال و مالک
 میشود زن هر کسی را غیر از پدر زن و مادر زن هر چند که بالا روند و فرزندان
 هر چند شیب و د و مکروه است خویشی که غیر از اینها باشد و خویشان رضاعا
 حکم ایشان از اد و آنچه از دار الحرب میگردد بغیر از آن اما از ادبی و غیر آن از
 اما است رخصت است شیعیان از اد رجال غیبت مالک شدن و وطی کردن
 آن اگر چه تمام آن از آن اما باشد یا بعضی و واجب نیست اخراج حصه غیر اما
 از آنجا و فرق نیست که مسلمان اسیر کرده باشد یا کافر و هر که اقرار کند ببنده و
 حریت و معلوم نباشد قبول کند و اگر مسلمان شود بنده کافر و او را بمسلمانی
 فروشد و از کسی که مشهور است ببنده که اگر دعوی حریت کند قبول نکند الا بگواه
 و مکروه است اطفال را از مادر جدا کردن پیش از هفت سالگی و نزدیکی کردن با
 که از آن حاصل شده و کتبی که وطی کرده باشند واجبست که او را استبراء نمایند
 پیش از بیع بیست و چهار روز یا بیست و پنج روز تا معلوم شود که آبتن نیست و همچنین پیش
 استبراء نماید و ساقط میشود استبراء مشرعی اگر معتمد که بقول و اطمنان دارد
 بگوید که استبراء شده یا آن کثیر ملک فی بوده یا با شری یا کوچکی یا حامل یا
 حائض باشد و حیوان است آبتن و وطی کردن پیش از چهار ماه و ده روز و است

در بیع حیوان است

از مبراث خود چنانچه از برای او جدا کردن یا اگر کثیر را بخرد و فرزند پیداورد و بعد از
 شود که کثیر ملک غیر بوده کثیر را بر او رد کند یا ده بیک قیمت اگر بکر بوده باشد و اگر غیر
 بکر بوده بیست یک قیمت فرزند روزی که متولد شده باشد و بر بایع رجوع کند بجا
 و قیمت ولد و عوض بضع را بستاند و سنتست که بنده را چون بخرد بقیه نامش دهند
 و بشیرینی و اطعام دهند و صدقه از برای او بدهند و اما غیر ادبی از حیوانات
 اگر و حیوان باشد مالک میشود بصد کردن و با انتقال شرعی و نیجه آوردن در ملک
 این کس و هر حیوانی که ملک است صحیح است بیع آن و بیع یارده مشاعی از آن همچون نه
 و دو ذلت نه یارده معین همچون سر و دست الا بیع بنده که بخیر نهاده و مادر فرزند
 با و جو فرزند در بعضی خصوص انواع بیع را بیان فرمائید بیع انواع بیع بر چنان
 قسم است اول بیع نقد است یعنی آنکه هیچیک حد ندارد باشد و از نقد نقد
 میخواهند و این هم بر چهار قسم میشود قسم اول بیع کلی بکلی است که هر دو معلوم
 بوده باشد بوصف لکن فرد خاصی منظور نباشد مثل اینکه بایع بفروشد بکس و آن
 کند موصوف بوصف معین را بیکدینار موضوع بوصف معین و مشتری قبول کند
 و بخیان باین نحو است که بایع بگوید بعتک یا بگوید شریکت یا بگوید ملکک
 المانع المعلوم یا المبلغ المعلوم یا بگوید بعتک ماعلم یا بشی المعلوم یا بماعلم و بخوان
 پس مشتری بگوید قبلت یا میگوید بعتی یا اشتريت یا تملك هكذا و اگر احد متعاضدا
 و کمال باشد جائز است در اینجا قبول تصدیح بموکل نه لازم پس و کمال بایع میگوید
 بعتک یا لو کالنه عن فلان ماعلم بماعلم و مشتری میگوید قبلت اگر مشتری نیز بگوید
 کسی را پس و کمال بایع میگوید و کالنه عن موکلی فلان بعت موکلك ماعلم بماعلم و کمال
 مشتری میگوید قبلت لو کالنه عن فلان هكذا و جائز است که تصدیح بموکل است اصلا نماید
 بلکه قصد و کالت کافی است لکن معلوم نمیشود در ظاهر که این معامله از برای خود

در بیع انواع بیع است

است یا از برای غیر مکر یا خیار قاصد و فایده ندارد تحمل شاهد بر این معنی مکرر
اصل اقرار مقرر و اگر بایع یا مشتری زن باشد پس بجای موکلی موکلتی بگوید و بجای
موکله موکلتی بگوید قسم در بیع جزئی بجزئی نیست و این در صورتیست که ثمن و
مثمن هر دو مشخص جزئی باشند خواه هر دو حاضر باشند پس بایع میگوید در آن
وقت بعنک هذا المتاع المعین بهذه العشرة و را هم مثلاً و مشتری میگوید بلفظ
قبلت یا مانندان یا آنکه هر دو غایب باشند لکن معلوم میان بایع و مشتری باشد
پس بایع مثلاً میگوید بعنک ما علم بالشیء المعلوم یا اینکه مبیع حاضر است مثمن آن
غایب است معهود پس بایع مثلاً میگوید بعنک هذا بالشیء المعلوم یا بما علم
و بخوان و مشتری میگوید قبلت بخوان و یا اینکه ثمن حاضر است مبیع غایب است
معهود پس بایع میگوید بعنک ما علم بهذا و مشتری گوید قبلت البیع لنفسی و بالجمله
اگر غایب باشد که مشتری مثلاً او را ندیده باشد لازم است ذکر اوصاف بخوبی که
رفع جهالت از آن بشود و در صورت و کالت حال آن از سابق معلوم است قسمی
کلی بجزئی نیست و این در وقتی است که ثمن بیع کلی موضوع باشد لکن ثمن شیء خاص
حاضر یا غایب معهود باشد پس بایع میگوید بعنک ما علم بهذا بالشیء المعلوم یا
بما علم و مشتری گوید قبلت البیع لنفسی و اگر مشتری زن باشد در جمیع صور بایع میگوید
بعنک بکسر کاف قسمی یا مبیع جزئی بکلی است این در صورتیست که ثمن کلی معهود
و معلوم بوضوح کلی و مانندان باشد لکن مبیع و مثمن شیء خاص معین باشد خواه
حاضر و خواه غایب معلوم پس بایع میگوید بعنک هذا بالبلغ المعلوم یا بما علم و
مشتری گوید قبلت البیع بدانکه اگر در بیع خواسته باشد شرط کنند چیزی را مثل تأجل
دین حالی یا اقرار دادن بهیچ بدین دیگر یا ضمانت زدن و بخوان جایز است پس
بایع میگوید در صورت شرط تأجل دین بر این حالی بر او بعنک هذا بكذا و شرطت عليك

تأجل دینك الفلانی الى سنة و در صورت شرط تأجل دین بر این حال بر مشتری میگوید
شرطت لك تأجل دینك الفلانی الى سنة و در صورت شرط رهن بدین دیگر میگوید
شرطت رهن هكذا رهنا بدین كذا و در صورت شرط تضمین میگوید بشرط ضمان
فلان كذا و در صورت شرط سقوط خیار مجلس از طرفین بایع میگوید بشرط
سقوط خيار المجلس من الجانبين و اگر شرط کند سقوط خیار غبن را میگوید بشرط
سقوط خيار الغبن من الطرفين و در صورت شرط خیار فسخ تا یکسال بایع از برای
خود میگوید بشرط لنفسی الخيار مدة سنة و از برای مشتری اگر شرط کند خیار را
بایع میگوید بشرط لك و اگر از برای هر دو باشد میگوید لي ولك الخيار مدة
سنة و اگر شرط استرجاع مبیع را بشرط رد ثمن یا مثلش کند میگوید و بشرط
انك متى رددت الثمن او مثله الى سنة فنحن المبيع ونحو اینها و در صورت شرط
برائت از عیب مخصوص بگوید بعنک هذا بشرط البرائة من عيب كذا وكذا ايا
میگوید بشرط البرائة من جميع العيوب اگر شرط برائت از جمیع عیوب نماید و در
بیع ثمره بستان بایع میگوید بعنک ثمرة البستان الفلانی بكذا و در صورت انضمام
بهر دو سال دیگر یا بشیء دیگر میگوید بعنک ثمرة البستان المعلوم منضمة الى ثمرة
سنتين بكذا یا بگوید منضمة الى الشیء الفلانی بكذا و بیع ثمره درخت پیش از نمایان
شدن آن در یکسال بدون ضم چیز دیگر جایز است خرید و فروش آن جایز نیست لکن
فاسد است و اگر خواسته باشد بفروشد اشجار معینه موجوده را با ثمره اش که
موجود است لکن قبل از بدو صلاح و بینهائی فروختن آن ثمره جایز است پس میگوید
بایع بعنک هذه الاشجار و ثمرها بكذا و اگر تخمین کند در بیع عریضه خرما یا نخله را
بیک تغار مثلاً و بفروشد میگوید بعنک ثمرة هذه النخلة بتغار تمر موصوفة
كذا و باید ذکر کند صفات سلم را در وقتیکه آن تغار خرما در ذمه باشد و الا باید

در بیع سلف است

اشاره کند بگو موجو معین و جمیع آنچه در سابق ذکر شد از شرط احوال و کاند
 در جمیع جار بست قیاس بیع سلف است و ان عبارتست از فروختن چیزی را که موجو
 باشد و بر بیع اداء آن تعجیل لازم نباشد بتمن مؤجل که زمان لزوم اداء آن مؤخر باشد
 و شرط است در صحت سلف که زمان لزوم اداء آن معین باشد بخوبی که محفوظ باشد از
 احتمال زیاده و نقصان پس اگر معین نباشد مثل اینکه بگوید این چیز را بتو فروخته
 و تقوای او را هر وقت که میخواهی بدی باطل خواهد بود و اگر بگوید هر وقتی که خواهی
 بدی به این از بیع سلف نخواهد بود بلکه داخل بیع نقد خواهد بود که اداء آن
 موقوف بر تمکن است و همچنین اگر بگوید فروخته ام این چیز را بتو باین طریق که اگر نقد
 تقوای او را بدی بگو تو مان و اگر سلف بدی تا فلان وقت و تو مان باطل است
 و همچنین باطل است اگر بگوید فروخته تا فلان زمان یا فلان مقدار و تا فلان زمان
 دیگر یا فلان مقدار و اما محاملات متعارف میان مردم که در پیش بکار
 یا بزار میروند و جنس میخرند بقصد اینکه تقوای او را بعد از وقت تمکن یا بخوانند
 جایز است با تراضی طرفین زیرا که داخل در بیع نقد است اگر بخرند بنسبه که هر وقت
 خواستند باشند بدی دهند باطل خواهد بود پس لازم است که تعیین زمان را بکنند
 بقصد تسلط بر مطالبه در آن زمان و جنس بخرند اگر تمکن بهم رسانند مثل سایر بیون
 محلت دهند و همچنین باطل است اگر بگوید فروخته ام این چیز را بتو که تقوای او را تا زمان
 اداء غلات یا تا زمان قد و حاج و مانند اینها بدی بلکه بخر است که تعیین مدت
 بخوبی کند که قابل هیچ زیاده و کم نباشد مثل اینکه بگوید در اول و مغرب شب جمعه
 اول فلان ماه یا اول طلوع آفتاب از روز جمعه اول فلان ماه از فلان سال و نحو اینها
 و لکن ظاهر اینست که تعیین روز مثلا در روز اول فلان ماه کافی است هر چند تعیین
 اجزاء روز نشود اما کیفیت صیغه این بیع باین نحو است که بیع بگوید بعثک هذا المثل

در بیع
 چیزی

در بیع سلف است

بعثه در اهرم و اجلته فی الثمن الی شهر یا آنکه بگوید بعثک هذا المثل و غیر
 ان بعثتک الثمن بعد شهر و مشتری بگوید قبلت و رعایت مور سابق از شرط و طوالت
 و وکالت بخوبی که گذشت و واجب نیست بر مشتری دفع ثمن بیع قبل از
 رسیدن زمان اگر چه بیع مطالبه نماید قیاس بیع سلف و سلم است که در قار
 انرا بگوید فروش پیشگی میگویند و ان عبارتست از فروختن مالی را که بر ذمه
 فروشنده باشد تا زمان مشخص بشود و بجا آنکه حاضر یا مثل حاضر باشد مثل
 اینکه بگوید بصف مشخص کرده باشد و اداء آن ثمن بتعجیل لازم نباشد بکسی بیع سلف
 و بعد از اجراء صیغه حاضر کنند یا حاضر کرده را بدهند معقود اینست که قبل از
 تفرق تسلیم ثمن بشود و قدر متیقن از این بیع اینست که بیع جنس باشد و بجا آن
 نقد باشد نه جنس پس اگر هر دو نقد باشد جایز نیست بلی اگر هر دو جنس باشد
 جایز است در صورت اختلاف علی الا قوی لکن رعایت احتیاط خوبست جایز
 در این بیع که ایجاب از هر یک از بیع و مشتری صادر شود چنانکه در صلح نیز
 جایز است پس اگر بیع صیغه ایجاب را بخواند جایز است که بگوید فروخته ام
 خوار کنند مثلا که بفلان بصف باشد باین طریق که در اول فلان ماه در فلان
 موضع مثلا من یا قائم مقام شرعی من بتو یا قائم مقام شرعی تو لازم باشد که بدی
 بفلان مبلغ که حاضر است یا فلان مبلغ موضوع بوصف معین که الان دادی
 باشی پس مشتری بگوید قبول کردم و خریدم بهمین بیع و صیغه در صورتیکه بیع
 ابتداء یا بیع بجا نماید این نحو است که بیع بگوید بعثک یا بعثت منك ما علم
 علی الوجه المعلوم یا المبلغ المعلوم و اگر خواسته باشد ذکر وصف در اصل صیغه
 بروجه صریح احتیاط نماید چنانکه در صیغه عقود محقق کرده مذکور است مثلا
 بگوید بعثک تغار حظیرة یوسف بنی عرقیه حمراء کبیرة الحب جد بلة حیدة مؤجله

در بیع
 چیزی

الى شهرين مسلمة في موضع كذا ومثل ميكويد قبلت در صورتيكه مشي ابتداء
 بايجاب نمايد بكويد سلفك يا اسلمت اليك المبلغ المعلوم فيما علم من الخط الموصوف
 مؤجلة الى الوقت المعلوم مسلمة في الموضع المعلوم پس بايع ميكويد قبلت
 بدانكه در بيع سلف پنج شرط است اول آنكه ذكر جنس كند باوصفي كه رفع جها
 كند بحيثيتي كه نزاع عقلاي واقع نشود پس بدو نذكر و صف يا اوصفي كه رفع
 جها لك نكند چنانكه در گوشت و نان بلكه پوست چوان كه ضبط بوصف ممكن نيت
 بيع سلف صحيح نيت بلكه اگر ذكر و صفي كنند كه قلت وجود داشته باشد بخوبيكه بيا
 نزاع شود مثل اينكه بكويد بختي بن افراد فلان جنس نيز صحيح نيت بلي بيع حيوان
 باوصف رافع جها لك چون سن فلان و متاع و غله و ميوه و مانند اينها كه ضبط
 اينها بوصف رافع جها لك و نزاع ممكن است صحيح است و بالجملة مرجح در ذكر اوصاف
 بسوي عرفت پس هر و صفيكه مختلف شود اغراض فسيبان زياد و كم شود باقيا
 ان زياده و نقصه معتد بها و اجبت تعرض ان والا فلا رد انشكه قبض كند
 بايع ثمن يا پيش از آنكه از هم جدا شوند بلي بودن ثمن بر ذمه بايع در حكم قبض است
 على الاظهر سيم انشكه تعيين كنند مبيع را بوزن يا بكل هر چند چيز باشد كه در
 بيع نقد وزن و كل ديده آنها معتبر نباشد چون بارهين و مانند ان بلي هر گاه تقاد
 ميان افراد ان كه باشد و باعث نزاع نشود بلكه در عرف قايح ميكشد و سهل مي
 شماند چنانچه در بعضي از اقسام كرد و و تخم مرغ و مانند اينها و ظاهر اين استكه
 تعيين وزن يا بكل معتبر نباشد چهار شرط است كه تعيين زمان تسلط بر ماله
 نمايند بقتيمكه احتمال زياده و نقصان در ذمه بايع و مشي نداشتن باشد پنجم آنكه
 تسليم ان جنس در وقت حلول اجل ممكن باشد اگر چه تن عقد مثلا موجوب نباشد
 بدانكه جميع ما سبق از شرط خبار است و اينجا نيز جاري است و نيز چند امر نايه مانند

کتابت
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

این مقام که ذکر آنجا مناسب است اول آنکه جایز نیست فروختن مبیع بملی پیش از رسیدن وقت تسلط بر مطالبه بل بعد از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه جایز است فروختن آن اگر چه قبض نکرده باشد و لکن در غله کراحت دارد فروختن آن قبل از قبض و احوط آنست که زیاد تر از آنچه خریده فروشد و صورتیکه بهمان جنسی که خریده فروشد و آنکه بایع هرگاه بعد از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه اداء کند جنس مسلم فیه را که بوصف مشخص کرده بودند واجب است بر مشتری که قبول کند یا ابراء ذمّه بایع کند و اگر امتناع کند یا که شرع قبض کند و اگر دستش بجا که شرع نرسد و اگذار در جنس را بمشتری و تخلیه کند و هرگاه دست از آنچیز بیکه قرار داده شده اداء کند قبول واجب نیست و در وجوب قبول بالا نیز خلافت احوط و نحو قبول است اگر چه قول بعد از وجوب خالی از قوت نیست چنانکه اگر زیاد از قدر مبیع اداء کند قبول آن واجب نیست سیم آنکه اگر بعد از رسیدن وقت تسلط بر مطالبه مبیع اداء آن معتذر شود مشتری مختار است که فسخ کند و مطالبه ثمن یا مثل آن کند یا اینکه صبر کند تا زمان قدر تسلط بایع و بعضی معتذر عقد مبیع منغیض نمیشود و برهم نمیخورد چهارم آنکه بایع مدیون غیر جنس را نمیشود بمشتری بدهد یا رضای او پنجم آنکه در بیع سلف نیز جایز است شرط کردن چیز بیکه یا عث جهالت نشود و محال حرام و محرم حلالی نباشد مثل اشتراط عمل صباح و هب بر کردن چیزی و امثال اینها چهارم بیع کالی مبکک و آن عبارتست از بیع دین بدین که زمان هر دو مؤخر باشد و این قسم بیع در شریعت مطهره محرم و باطل است پس بیع باعتبار اخبار بر ائس المال و عدان بر چند قسم است ج بر چهار قسم است اول بیع مرا بجه است و آن بیعی است که بایع خبر بدهد بخری و یا بدهد زیاد از آن نیز بیکه پس مرا بجه آن بیع بر ائس المال است

واخيا

ایہ مقام

و اخبار براس المال لازم است اگر مشتری عالم بان نباشد و اگر جاهل شود این
بیع بر چیز دیگر واقع شده است بان چیز شرا از برای بایع پس صیغه ان باین نحو
که بایع بگوید بعد از اخبار بشن بعتك ماعلم بما اشترى برب درهم یا بگوید
بعتك ماعلم بما بذلت من الثمن فیه و مشتری میگوید قبلت و جایز است در محل
بعتك شريك یا ملكك و امثال آن بگوید چنانچه سابقا ذکر شد و از برای
مراجعه دو صیغه دیگر است یکی اینست که بایع بگوید بعتك ماعلم بما ظنم علی
وربع کذا و فرق میان این سه صیغه اینست که صیغه اولی شامل نمیشود مگر
ثمن بقیه اشیاء را و سایر ارجاعات مثل اجرت حملی و کمالی و دلالی و مانند اینها
داخل نیست اگر چه قبل از صیغه اخبار بان نموده باشد و همچنین است مفاد
صیغه ثانی علی الاظهر و اما صیغه ثانی در این مندرج است جمیع مؤن
و ارجاعاتی که مقصود از آن استریاح بوده مثل اجرت دلالی و کمالی و حملی
و حواست سفید گری و خیاطی و قیمت رنگ و اجرت خنای مملوک و چکارگری
گل مالی خانه و امثال اینها که بذل اجرت همه را اخبار نموده باشد بقصد
استریاح بشرطیکه قبل از صیغه اخبار نماید بان یا مشتری عالم باشد بان بخلاف
ارجاعات و مؤن که مقصود از آن استریاح و منفعت یافتن نباشد بلکه غرض
مجرد بقا ملک بوده باشد مثل نفقه عبد که عادی بقا عبد یافت و مثل اجرت
مسکن و کسوة ضرورتی که لابد منها است و از این قبیل است علف ابر و
اجرت اصطبل که طویل و کجا آخر حیوان و کجا ایشاد آن باشد و جل حیوان
و امثال آن و فرق میان اجرت خانه بجهت حفظ متاع و اجرت مسکن عبد و
اصطبل حیوان غیر ظاهر است خصوصا در وقتیکه استبقا عبد و حیوان بجهت تجارت
فقط باشد بلی اگر زباده بر قدر معتاد و علف و هد حیوان از انقدر زائد مندرج

در بیع درهم

در بیع کمالی و دلالی و حملی و مانند اینها

در صیغه نخواهد بود و همچنین اجرت طبیب را اگر مشتری دهد در صورتیکه
مرض از آن بر طرف شده و در دستش حادث شده باشد و اگر علی از اعمال
مذکوره را خود بخا آورده باشد یا متبعا بترعا بعمل آورده باشد و زاده ذات
شخص بایع که هر را داخل در صیغه کند پس اول اخبار می کند باصل ثمن و باعلی
و مصارف که مقصود از آن استریاح است بعد از آن میفرماید و میگوید بعتك
ما علم بما فاعلم علی و ربع کذا مشتری میگوید قبلت بدانکه فرق دیگر نیز میان سه
صیغه مزبوره هست آن اینست که صیغه اولی صحیح نیست مگر در جاهل متعا
را بایع بصیغه بیع خریده باشد پس اگر آن متاع بصل یا بجهت مشروطه بعضی
و بخوان منقل با و شده باشد بیع مراجعه باین صیغه صحیح نیست بلکه فاسد است
و اما بصیغه ثانی صحیح است و اما در صیغه ثانی پس بعد نیست حوازی در صورتیکه
متاع منقل باین شده باشد بصیغه صلیح و اما اگر بصیغه قرض یا بجهت مشروطه
بعضی منقل با و شده باشد پس در حوازی بیع مراجعه در محل قرض خالی از اشکال
نیست و اگر بایع اخبار کند براس المال صد درهم است و بگوید بعتك هذا بماء
وربع کل عشرة درهم و مشتری بگوید قبلت پس ثمن صد و ده درهم خواهد بود و
بیع تولیه است و آن عبارتست از بیع براس المال بدو زباده و نفقه ثانی و بدو
باختیار بر ما به در صورتیکه مشتری عالم بان نباشد و الا اخبار لازم نیست پس
میفرماید همان اصل مهابه بدو و زباده و صیغه ان باین نحو است که بایع
مشتری بگوید بعتك ماعلم بما اشترى یا بگوید و لیتك هذا العقد و امثال
این و مشتری بگوید قبلت یا بگوید تولیت هذا و باید که ثمن ثانی مثل ثمن اول
باشد چنانچه قد ذکر و وصف است بیع مواضع است و آن عبارتست از اینکه
بایع خبر دهد بر ما به و کمتر بفرماید و مواضع مثل مراجعه است در احکام

در بیع تولیه

و صبغه بلی در مواضع یا بداضافه کند لفظ و صبغه کذا را و در مراجع بلی
اضافه کند لفظ و ریح کذا پس بایع میگوید بعنک هذا بما اشتربته و صبغه
کذا و مشتری میگوید قبلت مکره است در مراجع و مواضع نسبت بایع و صبغه
ذا بکمال باین طریق که بگوید بعنک هذا برأس المال و ریح کل عشرة درهم
یا و صبغه درهم من کل عشرة چهارم بیع مساوی است ان عبارتست از اینکه
بایع ذکر سرمایه نکند و بفروشد و این بهتر است بایع است بخر از کد بعلدا
یا غلط و صبغه این بیع از ماسبق ظاهر است پس همین قدر که بایع بگوید بعنک
المشاع المعلوم بالمبلغ المعلوم و مشتری بگوید قبلت کافی است ^{مطلوب} حکم معاش
و بویه را بیان فرماید بیع ربا حرام است مطلقا بلکه معاوضه حق صلح
مخوان بنا بر اظهر و هر چیزی که مشتمل بر ربا باشد و در حد و ارداست که بگوید
ان اعظم و بزرگتر است از هفتاد ذناب که با محرم خود چون مادر و خواهر خود
بکند و ربا عبارتست از زیاده ای که از دو عوض که از یکجنس باشند و موزون
یا مکمل باشند در زمان صاحب شریعت اگر چه در زمان مبایعه چنین نباشد
و اگر حال آن در زمان صاحب شریعت معلوم نباشد پس اگر در زمان مبایعه
در جمیع بلاد موزون یا مکمل باشد همین حکم را دارد و اگر در بعضی بلاد موزون
یا مکمل باشد در بعضی نباشد در آن بلاد که موزون یا مکمل هست اخذ زیاده
ربا هست و در بلاد دیگر خلافت احوط آنست که در آن بلاد نیز بر وجه معاوضه
اخذ زیاده ننماید ^{مس} جو و گندم و ربا از یکجنس محتو است باینج بلی از
یکجنس محتو میباشد و همچنین است گندم و اردو نان و فاسته و امثال اینها و
همچنین است خرما و شیره و مثل آن و همچنین است انگور و در و شاپه مانند آن
پس باید که در وقت مبایعه اینها اخذ زیاده ننماید بلکه مساوی اخذ نماید اگر چه

مثل معاوضه انگور بموز یا معاوضه خرما برطب باشد بنا بر احوط و بلی
است از معاوضه مطلق تر و خشک که وزنی یا کبلی باشد چنانچه جمعی منع فرموده
اند و همچنین کشت و شتر از یکجنس محسوبست چنانچه شتر و پیله و روغن بزچین
است بلی و روغن گاو مثلا یا روغن گوسفند و جنس محسوبست و همچنین است
گوشت آنها و سایر چیزها شکر از حیوان عمل میباشد پس آنها نایع اصل خود میشوند
مگر بز و گوسفند که یک جنس محسوبست چنانکه گاو و گاو میش نیز از یکجنس می
باشند پس هرگاه حاصل حیوانی را با گوشت آن معاوضه کند یا حاصل گو
حیوان دیگر که شرعا از جنس آن حیوان نباشد چون گاو و گوسفند جایز است که
از زیاده در عوض اخذ نماید اگر چه شیره باشد علی الاقوی لکن با کراهت در
و همچنین باینست در معاوضه غیر موزون و مکمل مثل قماش و حیوان و مانند آن
که اخذ زیاده در اینها نقدا جایز است بدون کراهت در نسبه خلافت قول
بجواز مع الکراهه خالی از قوت نیست اما معدود ذات چون تخم مرغ و گرد و
در آن نیز خلافت اقوی جواز است لکن احوط اجتناب است از اخذ زیاده در معاوضه
حیوان بگوشت خصوصا اگر کشته باشد و هرگاه دو جنس در حکم جنس واحد
باشد لکن یکی مکمل است دیگری موزون مثل کند و ارد مثلاً بیع احدهما
بد دیگری جایز است با مساوات و وزن و در کمال اشکال است احوط بجنس
و برابر نمودن است هر دو را بوزن ^{مس} در میان پدر و پسر و میان زن و شوهر
میان مملوک مختص و مولای او و میان مسلمان و کافر جز به اخذ ربا حرام است
باینج حرام نیست و لکن کافر جزای از مسلمان نمیتواند اخذ زیاده نماید پس
در میان جد و نواده و میان پدر و دختر و میان مالک و مملوک بیع ربا حرام است
دارد و مابین پدر و دختر و مابین مالک و مملوک ربا نیست اخذ زیاده چنانچه

و بلی در مواضع یا بداضافه کند لفظ و صبغه کذا را و در مراجع بلی
اضافه کند لفظ و ریح کذا پس بایع میگوید بعنک هذا بما اشتربته و صبغه
کذا و مشتری میگوید قبلت مکره است در مراجع و مواضع نسبت بایع و صبغه
ذا بکمال باین طریق که بگوید بعنک هذا برأس المال و ریح کل عشرة درهم
یا و صبغه درهم من کل عشرة چهارم بیع مساوی است ان عبارتست از اینکه
بایع ذکر سرمایه نکند و بفروشد و این بهتر است بایع است بخر از کد بعلدا
یا غلط و صبغه این بیع از ماسبق ظاهر است پس همین قدر که بایع بگوید بعنک
المشاع المعلوم بالمبلغ المعلوم و مشتری بگوید قبلت کافی است ^{مطلوب} حکم معاش
و بویه را بیان فرماید بیع ربا حرام است مطلقا بلکه معاوضه حق صلح
مخوان بنا بر اظهر و هر چیزی که مشتمل بر ربا باشد و در حد و ارداست که بگوید
ان اعظم و بزرگتر است از هفتاد ذناب که با محرم خود چون مادر و خواهر خود
بکند و ربا عبارتست از زیاده ای که از دو عوض که از یکجنس باشند و موزون
یا مکمل باشند در زمان صاحب شریعت اگر چه در زمان مبایعه چنین نباشد
و اگر حال آن در زمان صاحب شریعت معلوم نباشد پس اگر در زمان مبایعه
در جمیع بلاد موزون یا مکمل باشد همین حکم را دارد و اگر در بعضی بلاد موزون
یا مکمل باشد در بعضی نباشد در آن بلاد که موزون یا مکمل هست اخذ زیاده
ربا هست و در بلاد دیگر خلافت احوط آنست که در آن بلاد نیز بر وجه معاوضه
اخذ زیاده ننماید ^{مس} جو و گندم و ربا از یکجنس محتو است باینج بلی از
یکجنس محتو میباشد و همچنین است گندم و اردو نان و فاسته و امثال اینها و
همچنین است خرما و شیره و مثل آن و همچنین است انگور و در و شاپه مانند آن
پس باید که در وقت مبایعه اینها اخذ زیاده ننماید بلکه مساوی اخذ نماید اگر چه

و در مایین جد و نواده احوط عدل جواز است و احوط اینست که شوهر و زوجه
منقطع نباشد از یکدیگر اخذ زبانه نمایند چنانچه بعضی فرموده اند و احوط بلکه
اقوی عدل جواز اخذ با است از کافری چون یهود و نصاری که خبر میدهند
مس اگر در معامله اخذ زبانه نموده باشد عدل با سهو او عالم بجهت بوده باشد
در زمان معامله واجبست رد بمالک آن بانرج در این صورت اگر صاحب مال را
بشناسد باید باورد بکند و اگر مشتبه باشد مالک آن میان جمع محصور و
تسبیب آن ممکن نباشد با همه مصالحه کند یا حلیت اخذ کند و اگر مالک را نشناسد
و قدر مال را باز بداند مثل مال مجهول المالك بان عمل کند باین طریق که اگر آن
مال مجهول معلوم نباشد که ظالم بوده است در آن مال رد مظالم بدهد و اگر
علم دارد که آن مال حلال او بوده و لکن بدقت او مظالم نباشد اولی این است که
حاکم شرع بعنوان تقاض از جانب فقرا اخذ نموده و رد مظالم بدهد و اگر معلوم
که آن مال مجهول ظالم نیست هیچ وجه یا مجهول الحال باشد تصدق بدهد و اگر
قدر مال را و مالک آن هر دو مجهول بآمره باشد خمس از او بدهد بآذانت و اگر
در زمان معامله حرام بودن را با رانی دانست بر کفایت تو به کردن در حق جاهل
مقصر بلکه مطلقا محل تأمل است در زمان معامله فرار نمودن از زبانه بچند
طریق ممکن است ج بیع طریق ممکن است اول آنکه تغییر جنس بدهد مثل اینکه زبانه را
باشرف معاوضه نمایند پس از آن اشرف را بدهند زبانه دیگر که منظور بوده اخذ نمایند
و یا اینکه جنس را بنقد معاوضه نمایند پس از آن نقد بدهند و آن جنس که مقصود بود
اخذ نمایند و لکن باید قصد معاوضه و تغییر داشته باشد و آنکه آن عوضی است
نمایند بوجه قرار دادن بدقت بصیغه مبایعه یا مصالحه بجنس دیگر و پس از آن آن
مثل را معاوضه نمایند فی الذمه نمایند سیم آنکه بان عوض ناقص یا با هر دو در صورت

در فرائض و نكاح و طلاق و یتیم و یتیم و یتیم

اشباه ناقص از غیر جنس چیز را منضم نمایند مثل اینکه زبانه یا ناقص دستمالی را
یا چیز دیگر را منضم نمایند و معاوضه کنند چهارم آنکه هر یک مال خود را
بد بگری قرض بدهند و پس از آن همدیگر زبانه بدهند که از خلوص قلب
باشد یا آنکه بقدر مال ناقص را معاوضه نمایند و زبانه را بری الذمه کنند
پنجم آنکه هر یک مال خود را بد بگری هبه نمایند و باید در ضمن عقد شرط هبه
دگر بر آن نماید مس کیفیت بیع صرف را بیان فرمائید ج بیع صرف عبارتست
از بیع هر یک از طلا و نقره بد بگری و همچنین است علی الظاهر بیع طلا و نقره
بطلا یا بنقره یا بچند و خواه مسکوک باشد یا غیر مسکوک و خواه بیکه اسلام
باشد یا غیر آن بلی بیع طلا یا نقره یا هر دو بیع سباه داخل در بیع صرف
نست و همچنین مصالحه طلا یا بنقره یا بعکس حکم صرف را ندارد علی الاصح
و شرط است در صحته بیع صرف علاوه بر سایر شروط بیع که ذکر خواهد شد قبض
نمودن هر یک از عوض و معوض پیش از متفرق شدن خواه در مجلس عقد باشد
و خواه در مکان دیگر باین طریق بایع و مشتری هر دو با هم حرکت کنند و مفارقت
نکنند تا اینکه قبض ثمن و ثمن نمایند و در حکم صرف نیست فروختن چیزی بیکه طلا و کوب
یا نقره کوب باشد چون شمشیر یا الحاء و امثال اینها که مفضض یا مذموم باشند
پس اگر مقدار طلا و نقره معلوم باشد بیع بجنس آن زبور باشد باید در ثمن زیاد
قرار دهند که در مقابل غیر جنس واقع شود تا اینکه زبانه با متحقق نشود و باید
بقدر طلا یا نقره نقد را قرار بدهد و پیش از مفارقت داد و ستد بعمل بیاید
تا اینکه شرط بیع صرف متحقق شود و اگر قدر آنجا مجهول باشد مبایعه بجنس
صورت ندارد مگر آنکه علم بر یادتی عوض از مقدار مجهول طلا یا نقره داشته باشد
و مبایعه بجنس مخالف با اشکال است مس کیفیت صلح و طریقه عقد را بیان فرمائید

بیع صرف

بیع صرف

ج صلح عبارتست از سازش دو شخص یا بیشتر و آن عقدیست لازم از طرفین
که مشروع شده از برای قطع نزاع بحسب اصل شرع و جایز است واقع ساختن صلح
را با اقرار مدعی علیه و یا انکار او و همچنین جایز است مصالحه عین بعین و
دین بدین و عین بدین و دین بدین و نیز جایز است با علم منصالحین بمقدار مالیکه
نزاع در آن واقع شده و یا جهل ایشان و یا طل نمیشود مصالحه مکرر بفسخ و اقامه
و جایز نیست مصالحه که حرام کند حلال خدا را یا حلال کند حرام خدا را و
هرگاه مال المصالحه یا عوض آن مال غیر باشد یا اینکه قابلیت مملوکت نداشته
باشد مثل خوک صلح باطل خواهد بود بلی هرگاه تعلق بیکدیگر بجز بیکدیگر در ذمه
باشد و قابلیت مملوکت داشته باشد و آن چیز بیکدیگر اداء شد چنین نباشد صلح
صحیح است پس مطالبه بدل خواهد کرد و اگر موجب ابدخانی فسخ دارد و لا بد
در تحقق صلح از ایجاب قبول پس مصالح بعد از تعیین مال المصالحه بگوید بگویند
هكذا و مصالح له بگوید قبلت هكذا یا اینکه مصالح بگوید صا لحتك على ما
استحق في ذمتك من جميع الحقوق الشرعية بالمبلغ المعلوم و مصالح له بگوید
قبلت هكذا و هرگاه همین مصالح خواسته باشد بگوید صا لحتك على ما استحقه
في ذمتي من جميع الحقوق الشرعية بالمبلغ المعلوم و آن دیگری که مدعی است بگوید
قبلت نیز صحیح است این کلمات میکنند در تحقق صلح و اگر اراده صلح نماید حجت
قطع خصومت و نزاع ظاهری فقط پس مصالح میگوید صا لحتك على قطع المنازعة
بینی و بینك من حجة الامر المعلوم بالمبلغ المعلوم و دیگری بگوید قبلت اگر مراد
صلح حق منازعه است صحیح نیست و اگر مراد از صلح آنستکه نزاع و منازعه نکند
ندارد و بدانکه صلح عقدیست مستقل نه تابع عقد از عقود بلی افاده میکند فائده
عقود و ایقاعات چند بر این معنی است که متضمن بقیل بعینه بعضی

باشد

باشد و اجاره و این در صورتیست که مصالح علیه یعنی مال المصالحه منفعت بود باشد
مثل اینکه عین را یا دینی را یا منفعتی را که نزد دیگری دارد از آن مصالحه میکند بر
منفعت معلوم در مدت مشخص پس صلح این صورت مفید اجاره است و ابراء او
حط بطرفه و این در صورتیست که طلبی داشته باشد بر ذمه کسی که مدیون مصالحه
نماید بر اسقاط بعض معین آن دین و دادن بعض دیگری را بشخص ذاین و مصالحه
بر این وجه جایز نمائند پس صلح در این صورت افاده میکند فائده ابراء او و هب
و آن در وقتی است که مصالحه نمایند عین را بدون عوض پس در این صورت صلح
افاده میکند ثمره هب را و غایب و این در وقتی است که مصالحه نماید منفعت عین
را بدون عوض و ظاهر جواز صلح است بر مثل حق شفیع بجهة اسقاط آن و تجزیه
و اولویت میکند در مدرسه و امثال آن و همچنین جایز است صلح بر اسقاط زمین
و خیابان و بر جایز ساختن آن را بر یا غیر در مدت معلوم و نیز ظاهر جواز اشتراط
است در ضمن عقد صلح چنانچه جایز است در بیع و الله اعلم و فی کفایت ضمانت
و شرایط آن بیان فرمائید ج ضمانت عبارتست از اینکه کسی بر ذمه دیگری مال را
که در ذمه دیگری باشد اگر چه آن دیگری را ضامن نباشد و شرط است که ضامن
مکلف باشد و تصرف او در مالش نافذ و جایز باشد یا بفیضه که غیر امتناع
آن نباشد و نیز مشروط است در لزوم ضمانت که مضمون له یعنی طلبکار را ضامن
باشد ضمانت نشان شخص ضامن چنانچه لزوم ضمانت شرط است یا اینکه آن ضامن مال
دار باشد یا اینکه طلبکار مال نداشته باشد بقرض ضامن هنگام ضمانت باید دانسته
شود که محض ضامن شدن او مال از ذمه مدیون منتقل میشود بذمه ضامن مدیون
برئ الذمه میشود از این دین بلی هرگاه ضامن بخواتش مدیون واقع شود ضامن
میتواند باین مدیون رجوع نماید و الا فلا و نیز باید دانست که ضامن حاکم و مجله

از اموال

هر دو صحیح و جایز است پس اگر شرط کند اجل را واجبست که آن مضبوط باشد
مثلاً بیکاه و بخوان نه مثلاً از زمان ادراک غلات و قلد و حاج زبراکه این مجتبه عد
ضبط آن فاسد است صیغه ضمایدین بخواست که ضامن بگوید بطلبکار ضمانت
لست ما استحقاقه قرض بگوید بگوید بطلبکار ضمانت بگوید بطلبکار ضمانت
بگوید بطلبکار ضمانت بگوید بطلبکار ضمانت بگوید بطلبکار ضمانت
قبول کفایت میکند لفظ قبلت است احکام قرض و دین را بیان فرمائید
بدانکه احکام قرض و دین چند امر میشود اول آنکه در قرض دادن ثواب است عظیم
چنانچه در حدیث وارد است که تصدق دادن یک درهم ده برابر است ثواب
قرض دادن یک درهم برابر هجده درهم است و اخیار در ثواب قرض بسیار است
در آنکه عقد قرض جایز است از طرفین مجتبه اینک داشتن هر وقت که خواست شد
مطالبه بدهکار نماید میتواند و لو بجز در فراغ از صیغه قرض باشد و همچنین مدیون
بهر هر زمانی که خواستد باشد آن نماید میتواند اگر چه بعد از فراغ از صیغه
فاصله بوده باشد و ثمره قرض تملیک عین است باز در عوض پس در مثلی رد مثل
لازم است در قیمت رد قیمت و در قرض و قرض بکری وجه بقین باعث مالک شدن
قرض گیرنده میشود آن قرض است که مشتمل باشد بر ایجاب قبول لفظی و قبض و صیغه
آن باین طریق است که صاحب مال بگوید اقرضک هذا و قرض گیرنده بگوید قبلت
و بعد تصرف او بدهد و همچنین اگر ترجمه اینرا بگوید مثل اینکه مالک بگوید قرض
الحسنه داد ما این مال را بتو و قرض گیرنده بگوید قبول کرد صحیح است قصد قرض
نیست بلی ترتیب ثواب موقوف بقصد قربت بلی اگر مالک بگوید صیغه بدهد
مال را بغير بقصد قرض تصرف در آن از برای آن غیر مباح و جایز است از قبیل
معاطاة در بیع امر است اینک باید قرض دهنده شرط نفع نکند زیرا که نفع در

قرض
نفع

حرام است و با شرط کردن انتقال بقرض گیرنده حاصل نمیشود هر چند نفع پس
ز بادق در وصف باشد علی الاصح مثل اینکه در عوض شکسته صحیح را اخذ کند
بلی هرگاه قرض گیرنده تبرعاً چیزی بقرض دهنده بدهد ضرر ندارد امر چهارم
آنکه هر چیز بیکه ممکن است تعیین کردن آن بحسب قدر و وصف جایز است قرض دادن
پس جایز است قرض دادن طلا و نقره که بوزن و وصف مشخص شده باشد و هر
چیز جایز است قرض دادن گند و جو و مانند اینها خواه بوزن مشخص شده باشد
یا بیکل و همچنین جایز است قرض دادن نان که بوزن مشخص شده باشد و اگر نان
بعد و شماره مشخص شده باشد قرض دادن جایز است علی الاصح و احوط
اینست که تفاوت میان عوض و معوض نباشد بلکه مساوی و در وزن باشد و اعتبار
بتفاوت در قیمت نیست امر پنجم آنکه مال را که قرض میدهند یا مثلی است یا قیمتی
مثل آنستکه اجزاء آن مال مساوی باشد در قیمت و منفعت و در صفات با هم
نزدیک باشد مثل جو و گند و روغن و قهوه و قهوه تفاوت داشته باشد مثل
حیوانات پس اگر آن مال مثلی باشد صورتی را داده رد عوض اگر ممکن باشد باید
رد مثل کند و الا باید رد قیمت آن بکند و اگر قیمت زمان قرض گرفتن و زمان
تعدد مثل و زمان رد بدل تفاوت داشته باشد ظاهر اینست که زمان و فاذا باید
بدهد و اگر قیمتی باشد قیمت آن در روز قرض برده قرض گیرنده قرار میگیرد چنانچه
قول مشهور است امر ششم آنکه بنا بر اصح نمیتواند که قرض دهنده بعد از اخذ صیغه
قرض و تصرف دادن رجوع کند بعین مال بلی میتواند که مطالبه حق خود بکند
چنانچه گذشت در معنی جواز عقد پس قرض گیرنده اگر همان مال را رد کند جایز است
چنانکه اگر بدل آن را رد کند نیز جایز است و اگر چه در صورت مطالبه عین رد عین
است امر هفتم آنستکه هرگاه مال را قرض دهند و شرط کنند که تا زمان معین قرض

مستحب است
در قرض
نفع

باشد اقوی آنستکه پیش از ان زمان حق مطالبه ندارد بازنده بودن قرض گیرنده
 امر هشتم آنکه اگر از برای مدیون آثار موت ظاهر شود واجبست که وصیت کند
 بلکه اگر اینستکه مقدار مدیون را جدا کند از تمام آنکه مدیون مؤجله که زمان تسلط
 آنجا رسیده باشد بسبب مفلس شدن معجل بشود لکن بسبب تومد مدیون معجل بشود
 یا اینکه که بعد از مردن مدیون طلبکار میتواند مطالبه کند طلبی را که زمان تسلط
 بر مطالبه آن مؤخر باشد پس اگر ترک کتبی قرض میت باشد تمام طلبکاران مساوی
 باشند در استحقاق مطالبه از آن ترک بحساب حق خود هر چند عین مال بیکرازی
 ایشان اخذ نموده بود موجوب باشد بلی هرگاه کمتر نباشد حصتا مال اولی و احق
 خواهد بود علی الاقوی امر دهم هرگاه مدیون چیزی باشد و قادر نباشد بر
 کسب لا بقبح حال که بان میتواند اداء دین کند یا بدو را محلت داد و اگر چه چیزی نباشد
 و یا قادر بر کسب لا بقبح حال باشد و طلبکاران مطالبه حق خود کنند و او ممانعه
 کند حبس او جایز است و همچنین است در صورت جهل ببحال او مگر آنکه ثابت شود
 چیزی بود که امر بازدهم آنکه خانه لا بقبح حال و لباس لا بقبح حال و مانند اینها و اگر
 نیست که طلبکار مدیون زنده بدیند علی الاقوی و همچنین نفقه روز قمت او
 و عیال واجب النفقه او امر دوازدهم آنکه هرگاه طلبکار دین را بغير بفر و شد
 متقل کند بعضی که کمتر از اصل طلب باشد بر وجهیکه ریا و مانند آن لازم نیاید
 صحیح است ترك شود احتیاطا بصلح در مقدار زاید امر سیزدهم آنکه جایز است شرط
 کردن وفا بقرض زائد بر بکر و اگر مطالبه کند بقرض در غیر بیل بقرض با عقد شرط
 واجبست بر مقترض و نایران با عقد شرط و متحقق میشود بقرض با اینکه قیمت مثلی در
 موضع مطالبه زیاد تر باشد **طریق چهارم** حواله کردن از بیان فرما شد **حواله**
 عبارتست از نقل کردن مالی از مدیون به شخص دیگر که مشغول ذمه باشد

کلیه شرط
در قرض عقد
لازم شده
باشد که
صحت عقد قرض
شده باشد
عمل اشکال
از آنجا
مطلوب

بمثال آن مال بحسب جنس و وصف اگر چه غیر نقد باشد و حواله بر کسی که بری
 الذمه باشد در آن خلافت صحیح جواز است پس نقل میشود مال از ذمه اش
 بدیون آن شخص دیگر که بری الذمه باشد و شرطست در حواله رضایت حواله کننده
 و حواله گیرنده شده و شخص محال علیه هر سه اگر حواله بری باشد یا بخلاف آن
 در ذمه او است الا رضای محال علیه بعد نیست که شرط نباشد بل واجبست
 قبول کردن حواله بر شخص محال اگر چه محال علیه مال دار باشد و باید که محال علیه
 در وقت حواله کردن مال دار باشد و اگر مال دار نباشد باید بداند شخص محال
 آنستکه محال علیه مال دار نیست و اگر در وقت حواله مال دار باشد و نباشد بعد از
 حواله ظاهر شود اعسار او از برای محال اختیار فسخ است پس اگر بخواد فسخ حواله
 کند میتواند بلی اگر ظاهر شود که در وقت حواله مال دار بوده بعد از چو شده نمیتوان
 فسخ نمود پس نمیتواند که رجوع نماید بحیل و در هر صورت همین که حواله شرعیه بحیل
 آمد شخص بحیل که مدیون محال است بری الذمه میشود پس محال نمیتواند که دیگر
 رجوع باو نماید مگر بفتح درجا شکر از برای او ثابت باشد چنانچه ذکر شد و چون
 حواله عقدیت لازم نیست الا بدست دادن از ایجاب بحیل و قبول محال پس بحیل
 یعنی حواله کننده میگوید یا حلت علی فلان یا مبلغ المعلوم و محال میگوید قبلت یا
 میگوید یا حلت و جایز است اجزاء صغیر حواله بفارسی نیز اگر چه بعد از اولی و احوط
 است با امکان چنانچه در سایر عقود لازم غیر نکاح گذشت و شرطیکه اعتبار شد
 در سایر عقود لازم از قبیل بلوغ و عقل و خواندن حواله نیز معتبر است پس باید هر
 از بحیل و محال و محال علیه بالغ و عاقل و جایز النضر باشد و مسلوب القول و فعل
 نباشند پس کیفیت دهن و صغیر از اینان فرما شد **دهن** عبارتست از
 که در صورت نقد را خد بن از مدیون استحقاق از آن نمایند و در حق عقدیت

نکته

لازم از طرف رهن و لا بد است در آن از ایجاب قبول مثل اینکه مالک بگوید
 رهنک هذا یا ارهنتک علی الدین المعلومین صاحب طلب بگوید قبلت
 یا ارهنتک یا چیزی که جاری مجرای آن بوده باشد و شرط است که آن وثیقه عین و
 مملوک باشد بلکه بنا بر اقوی قبض نیز شرط است و باید هر یک از رهن و مرهون
 جایز التصرف باشد در مال خود و جایز نیست از برای مالک تصرف در رهن
 بغير وخت و وقف کردن و اجاره دادن و نحو اینها و همچنین جایز نیست از برای
 مالک و طی جاری مرهونه و مرهون اولی است از سایر طلبکاران در استیفاء
 حق خود از رهن هر چند مالک مرده باشد پس اگر مأذون باشد که بخود نیز
 بفروشد میتواند از برای خود بخرد و عقد رهن قابل شروط است اگر آن شروط
 از جمله آن شروط نباشد که منافی بمقتضی عقد رهن باشد پس اگر شرط کند در
 ضمن رهن که اصل این مرهونه فروخته نشود صحیح نخواهد بود بجهت اینکه این شرط
 منافی بمقتضی رهن است و همچنین صحیح نیست اگر شرط کند که عبد مسلم را بگاف
 بفروشد و اگر شرط کند دخول نماید در زام رهن یعنی شرمساره و مبهوه و حمل حیوانات
 صحیح است چنانچه نماء موجب منفصل داخل در رهن مرهونه نمیشود بدون شرط
 و اگر عین را بر رهن بگذارد نزد کسی یا بنمونه که ناقلان ملت رهن نباشد اگر در سران
 مدت اداء آن دین نماید مدیون آن عین مرهونه مبیع بوده باشد چنین رهن فساد
 معلوم نیست و فساد بیع هم محل تأمل و اشکال است اگر چه مشهور است غایب
 و جایز نیست از برای مرهون تصرف در رهن بیع و نحو آن قبل از رسیدن زمان مظا
 مکر باذن مالک و در صورت حلول اجل و تعدد اداء دین نمیتواند رهن را
 بفروشد و استیفاء حق نماید مگر باذن حاکم شرع و هرگاه رهن اعراض بر رهن نگردد
 باشد و مرهون خوف داشته باشد که رهن با وراثت نکار کند و او ممکن نباشد

در رهن است
 اگر مرهون
 در رهن است
 اگر مرهون

در رهن است
 اگر مرهون

از اثبات آن در نزد حاکم شرع رجوع نماید احتیاطا بعد از ثبوت آن
 هم ممکن نشد میتواند استیفاء حق خود را از رهن نماید بعد از رسیدن زمان
 مطالبه و اما قبل از حلول اجل جایز نیست استیفاء والله العالم پس احکام
 و شرائط اجاره را بیان فرمائید ج اجاره عقدیست لازم از طرفین و
 عبارتست از تملیک منفعت معلومه بعوض معلومه و باطل میشود بسبب
 اقاله و اما بسبب بیع باطل نمیشود و همچنین باطل نمیشود بعتق و بارت لایمکه
 اقوی عقد بطلانست بموت هر یک از موجر و مستأجر خصوصاً اگر موجر بموت
 و مستأجر زنده باشد بلی در چند صورت باطل میشود اول آنکه عین مرهونه
 پیش از قبض یا بعد از قبض بلا فاصله تلف شود پس در این صورت اجاره باطل
 میشود دوم آنکه شرط کرده باشند که مستأجر بنفسه استیفاء منفعت کند پس
 باطل میشود بموت مستأجر قبل از استیفاء منفعت سیم آنکه عین مرهونه وقف
 باشد و موقوف علیه آنرا اجاره دهد از برای صلاح خود نه منفعت بطون
 لاحقر پس در این صورت بموت موجر باطل میشود اجاره چهارم آنکه موجر
 مالک منفعت مدحیه خود بسبب صفت مالک عین بوده باشد پس بموت
 این موجر اجاره باطل میشود بدانکه اجاره دادن مثل باغ را از برای مالک شدن
 مستأجر حاصل آنرا چون خرما و انگور و انار و خربزه و مانند اینها و اجاره دادن
 و گوسفند و امثال اینها را جهت مالک شدن بشرط روغن و مانند اینها را اجاره
 زیرا که در اجاره شرط است بقا عین و مفروض اینست که امثال خرما و انگور و شیر
 و روغن از اعیان محبوس هستند از منافع پس باید چیزی که قابل اجاره است از برای
 منفعت غیر عین باشد مثل نماز کردن و نشستن در زمین و نحو آن در مالک
 درختها یا فائدا نمائید موقوف بر مصالح آنکه شرط کند که حاصل آنرا در مال

در اجاره است
 اگر مرهون
 در اجاره است
 اگر مرهون
 در اجاره است
 اگر مرهون

لازم از طرف رهن دهنه بد است در آن از اجابت قبول مثل اینکه مالک بگوید
 رهنک هذا یا رهنک علی الدین المعلومین صاحب طلب گوید قبلت
 یا رهنک یا چیزی که جاری مجرای آن بوده باشد و شرط است که آن و بقدر عین و
 مملوک باشد بلکه بنا بر اقوی قبض نیز شرط است و باید هر یک از رهن و مرهون
 جایز التصرف باشد در مال خود و جایز نیست از برای مالک تصرف در رهن
 بفر و ختن و وقف کردن و اجاره دادن و نحو اینها همچنین جایز نیست از برای
 مالک و طی جاری مرهونه و مرهون اولی است از سایر طلبکاران در استیفا
 حق خود از رهن هر چند مالک مرده باشد پس اگر مأذون باشد که بخود نیز
 بفروشد میتواند از برای خود بخرد و عقد رهن قابل شرط است اگر آن شرط
 از جمله آن شرط نباشد که منافی مقصود عقد رهن باشد پس اگر شرط کند در
 ضمن رهن که اصل این مرهونه فروخته نشود صحیح نخواهد بود بجهت اینکه این شرط
 منافی مقصود از رهن است همچنین صحیح نیست اگر شرط کند که عبد مسلم را بکافر
 بفروشد و اگر شرط کند دخول نماید در راه رهن بچشم و مویه و حمل حیوانات
 صحیح است چنانچه نماء موجب منفصل داخل در رهن مرهونه نمیشود بدون شرط
 و اگر عین را بر رهن بگذارد نزد کسی یا بنمونه که ناقلان مدت رهن نباشد اگر در سران
 مدت اداء آن دین نماید بدون آن عین مرهونه مبیع بوده باشد چنین رهن فساد
 معلوم نیست و فساد بیع هم محل تأمل و اشکال است اگر چه مشهور است غایب
 و جایز نیست از برای مرهون تصرف در رهن بیع و نحو آن قبل از رسیدن زمان مظا
 مکر با دهن مالک و در صورت حلول اجل و تعدد اداء دین نمیتواند رهن را
 بفروشد و استیفا حق نماید مگر باذن حاکم شرع و هرگاه رهن اعتراف برهن نکرده
 باشد و مرهون خوف داشته باشد که رهن با وراثت نکار کند و او ممکن نباشد

در رهن است
 اگر مرهون
 مالک مرده
 باشد

در رهن است
 اگر مرهون
 مالک مرده
 باشد

از اثبات آن در فرد خاص که شرع رجوع نماید احتیاطا بعد از مؤمنین تمام آن
 هم ممکن نشد میتواند استیفا حق خود را از رهن نماید بعد از رسیدن زمان
 مطالبه و اما قبل از حلول اجل جایز نیست استیفاء والله العالم پس احکام
 و شرائط اجاره را بیان فرمائید ج اجاره عقدیست لازم از طرفین و
 عبارتست از تمليك منفعت معلومه بعوض معلوم و باطل میشود بسبب
 اقاله و اما بسبب بیع باطل نمیشود و همچنین باطل نمیشود بعتق و بارتداد بلکه
 اقوی عقد بطلانست بموت هر یک از موجر و مستأجر خصوصاً اگر موجر بموت
 و مستأجر زنده باشد بلی در چند صورت باطل میشود اول آنکه عین موجه
 پیش از قبض یا بعد از قبض بلافاصله تلف شود پس در این صورت اجاره باطل
 میشود دوم آنکه شرط کرده باشند که مستأجر بنفسه استیفا منفعت کند پس
 باطل میشود بموت مستأجر قبل از استیفا منفعت سیم آنکه عین موجه وقف
 باشد و موقوف علیه آن اجاره دهد از برای صلاح خود نه منفعت بطون
 لاحق پس در این صورت بموت موجر باطل میشود اجاره چهارم آنکه موجر
 مالک منفعت مدتی خود بابت مالک عین بوده باشد پس بموت
 این موجر اجاره باطل میشود بدانکه اجاره دادن مثل باغ را از برای مالک شدن
 مستأجر حاصل آنرا چون خرما و انگور و انار و خربزه و مانند اینها و اجاره دادن گاو
 و گوسفند و امثال اینها را جهت مالک شدن بشر و روغن و مانند اینها را اجاره دادن صحیح
 زیرا که در اجاره شرط است بقا عین و مفروض اینست که امثال خرما و انگور و شر
 و روغن از اعیان محسوسه هستند از منافع پس باید چیزی که قابل اجاره است از برای
 منفعت غیر عین باشد مثل نماز کردن و نشستن در زمین و نحو آن و در مالک شدن
 درختها یا فائده آنها موقوفست بر مصالحه یا آنکه شرط کند که حاصل آنها را

در اجاره است
 اگر مرهون
 مالک مرده
 باشد

اجاره یا مستاجر باشد و یا آنکه بیع کند یا خیار فسخ از طرفین و مانند اینها و شرط
است در صحت اجاره کمال متعاقب بین بیع و فسخ و عقل و اینکه جایز انصراف باشد
و اینکه منفعت و اجرت و مدت معلوم باشد و باید منفعت ملک موجب باشد
خواه عین موجب و ملک و باشد و خواه نباشد چون مستاجر که جایز است از برای
او که بعد از اجاره از مالک بغير اجاره دهد مگر در صورتیکه شرط کرده باشند
که استیفاً منفعت را مستاجر بنفسه نماید و مالک میشود موجب اجرت و انفس عقد
و واجبست تسلیم آن بتسلیم عین موجب مگر اینکه شرط کرده باشند تأجيل در
اجرت یا تأجيل شخص پس در این صورت بمقتضا شرط باید عمل نمایند و بالجمله
چون اجاره عقد است از عقود لازمه از طرفین پس معتبر است در آن هر چیزی
معتبر است در سایر عقود لازمه از حیث لزوم عقد مثل فوریت قبول بعد از
انجام آن بخوان و در اجزای صیغه شخص موجب میگوید مثلاً اجرتک الدار المعلومه
سنه یا المبلغ المعلوم مستاجر میگوید بقرابت و اگر موجب کمالاً اجرتک اگر نبات
بگوید یا آنکه ملک میگوید هذه الدار شهر یا المبلغ المعلوم مکاتبت میکند چنانکه
در قبول نیز مکاتبت میکند هر لفظیکه دلالت بر قبول نماید مثل قبلت و استأجرت
و مانند آن و معتقد نمیشود اجاره بلفظ بیع و غایر و صحیح است اثنو اطحیر بیکه
منافی معتقد است از عقد اجاره نباشد در ضمن آن از شروط سابقه و نیز لازم است
وفاء شرط در ضمن آن والله العالم پس کیفیت شرکت و احکام آنرا بیان فرمائید
ج در شرکت بیع مطلب است اول آنکه شرکت عبارتست از اجتماع خود و
مالک یا بیشتر در مالی یا منفعتی بر سبیل اشاعه و یکصغیر که مرکب از یک یا بجا
و یک قبول باشد کافی است و متحقق میشود شرکت با متراج دو مالی که از یک
جنس باشد بر وجهیکه امتیاز داده نشود از همدگر و جایز نیست از برای احداث

در اجاره یا مستاجر باشد و یا آنکه بیع کند یا خیار فسخ از طرفین و مانند اینها و شرط
است در صحت اجاره کمال متعاقب بین بیع و فسخ و عقل و اینکه جایز انصراف باشد
و اینکه منفعت و اجرت و مدت معلوم باشد و باید منفعت ملک موجب باشد
خواه عین موجب و ملک و باشد و خواه نباشد چون مستاجر که جایز است از برای
او که بعد از اجاره از مالک بغير اجاره دهد مگر در صورتیکه شرط کرده باشند
که استیفاً منفعت را مستاجر بنفسه نماید و مالک میشود موجب اجرت و انفس عقد
و واجبست تسلیم آن بتسلیم عین موجب مگر اینکه شرط کرده باشند تأجيل در
اجرت یا تأجيل شخص پس در این صورت بمقتضا شرط باید عمل نمایند و بالجمله
چون اجاره عقد است از عقود لازمه از طرفین پس معتبر است در آن هر چیزی
معتبر است در سایر عقود لازمه از حیث لزوم عقد مثل فوریت قبول بعد از
انجام آن بخوان و در اجزای صیغه شخص موجب میگوید مثلاً اجرتک الدار المعلومه
سنه یا المبلغ المعلوم مستاجر میگوید بقرابت و اگر موجب کمالاً اجرتک اگر نبات
بگوید یا آنکه ملک میگوید هذه الدار شهر یا المبلغ المعلوم مکاتبت میکند چنانکه
در قبول نیز مکاتبت میکند هر لفظیکه دلالت بر قبول نماید مثل قبلت و استأجرت
و مانند آن و معتقد نمیشود اجاره بلفظ بیع و غایر و صحیح است اثنو اطحیر بیکه
منافی معتقد است از عقد اجاره نباشد در ضمن آن از شروط سابقه و نیز لازم است
وفاء شرط در ضمن آن والله العالم پس کیفیت شرکت و احکام آنرا بیان فرمائید
ج در شرکت بیع مطلب است اول آنکه شرکت عبارتست از اجتماع خود و
مالک یا بیشتر در مالی یا منفعتی بر سبیل اشاعه و یکصغیر که مرکب از یک یا بجا
و یک قبول باشد کافی است و متحقق میشود شرکت با متراج دو مالی که از یک
جنس باشد بر وجهیکه امتیاز داده نشود از همدگر و جایز نیست از برای احداث

شرکاء تصرف در آن مکرر و با شرکاء و مقصود است مقدار تصرف و مقدار
اذن و زیاده جایز نیست پس هرگاه تعدد نماید از مقدار اذن ضامن خواهد بود
مطلب در آنکه اشراک گاهی اختیاری میشود گاهی اضطراری اما اختیاری
در صورتیکه با اختیار خود مخلوط کند مال همدگر را بر وجهیکه از هم امتیاز
نداشته باشند یا آنکه مالی بشراکت بخزند و اضطراری است که حاصل بشراکت
ارث و بخوان پس هرگاه شخصی میرد و از او تركة باقی بماند و وارث متعددی باشد
آن وارثها در تركة آن میت شریک خواهند بود قهراً و اضطراراً و شرکت اختیار
که بقصد تجارت باشد از شرکت عنایتی گویند و این شرکت یا کافر مکره است و
لکن صحیح است در این شرکت اگر حقها مساوی باشند در نفع نیز هر شرکاء شریک
خواهند بود و اگر تفاوت در استحقاق اصل مال داشته باشند در نفع نیز بحسب
آن تفاوت خواهند داشت همچنین است در ضرر و اگر آنکه یک نفر عامل باشد یا عمل
او زیاد تر باشد در این صورت شرط زیاده فی عیب ندارد مطلب است که شرکت باید
و عملی باطل است یا بیغنی که هرگاه دو نفر یا بیشتر با هم قرار دهند که هر یک کاری
کنند در حاصل و اجرت عمل با هم شریک باشند این قسم از شرکت در شرع شریف باطل است
بلکه حاصل عمل شریک مخصوص شخص خود او است و همچنین شرکت وجوه نیز باطل است
با بیغنی که هرگاه دو نفر صاحب اعتبار و ابروی مال باشند و قرار دهند که بفرقه
هر یک مال بخزند و بفروشند و تقوای حتماً مال بدهند و در نفع آن که باقی ماند با هم
شریک باشند یا اینکه حتماً اعتبار مالی را ابقیاع نمایند و یکبیکه باعتبار است و
کزاره که معامله کنند و در نفع آن با هم شریک باشند یا آنکه آن صاحب اعتباری که
بی مال باشد و بی اعتبار بیکه مال دار باشد قرار دهند که مال شخص اعتبار را آن
بفروشند بدون آنکه آن مال را بستاند و بدهد در نفع او با هم شریک باشند یا اینکه

در اجاره یا مستاجر باشد و یا آنکه بیع کند یا خیار فسخ از طرفین و مانند اینها و شرط
است در صحت اجاره کمال متعاقب بین بیع و فسخ و عقل و اینکه جایز انصراف باشد
و اینکه منفعت و اجرت و مدت معلوم باشد و باید منفعت ملک موجب باشد
خواه عین موجب و ملک و باشد و خواه نباشد چون مستاجر که جایز است از برای
او که بعد از اجاره از مالک بغير اجاره دهد مگر در صورتیکه شرط کرده باشند
که استیفاً منفعت را مستاجر بنفسه نماید و مالک میشود موجب اجرت و انفس عقد
و واجبست تسلیم آن بتسلیم عین موجب مگر اینکه شرط کرده باشند تأجيل در
اجرت یا تأجيل شخص پس در این صورت بمقتضا شرط باید عمل نمایند و بالجمله
چون اجاره عقد است از عقود لازمه از طرفین پس معتبر است در آن هر چیزی
معتبر است در سایر عقود لازمه از حیث لزوم عقد مثل فوریت قبول بعد از
انجام آن بخوان و در اجزای صیغه شخص موجب میگوید مثلاً اجرتک الدار المعلومه
سنه یا المبلغ المعلوم مستاجر میگوید بقرابت و اگر موجب کمالاً اجرتک اگر نبات
بگوید یا آنکه ملک میگوید هذه الدار شهر یا المبلغ المعلوم مکاتبت میکند چنانکه
در قبول نیز مکاتبت میکند هر لفظیکه دلالت بر قبول نماید مثل قبلت و استأجرت
و مانند آن و معتقد نمیشود اجاره بلفظ بیع و غایر و صحیح است اثنو اطحیر بیکه
منافی معتقد است از عقد اجاره نباشد در ضمن آن از شروط سابقه و نیز لازم است
وفاء شرط در ضمن آن والله العالم پس کیفیت شرکت و احکام آنرا بیان فرمائید
ج در شرکت بیع مطلب است اول آنکه شرکت عبارتست از اجتماع خود و
مالک یا بیشتر در مالی یا منفعتی بر سبیل اشاعه و یکصغیر که مرکب از یک یا بجا
و یک قبول باشد کافی است و متحقق میشود شرکت با متراج دو مالی که از یک
جنس باشد بر وجهیکه امتیاز داده نشود از همدگر و جایز نیست از برای احداث

ان معتبره را از انفع زاید بفروشد تا اینکه بعض از نفع مال او باشد پس در این صورت مذکور شرک حاصل نخواهد شد و همچنین شرک مفاد ضریض باطل است باین معنی که هرگاه دو نفر یا بیشتر قرار دهند که آنچه کسب میکنند با هم شریک باشند مطلب چهارم آنکه اگر بعضی از شرکاء خواهش کنند که مال مشترک را قیمت کنند و اجابت است بر دیگری که اجابت کند در صورتیکه قیمت باعث ضرر نشود و مشتمل بر رد نباشد و اگر باعث شود با اینکه مشتمل بر رد نباشد قیمت کردن موقوفست بر رضا شرکاء و اینرا قیمت اختیار گویند و در غیر این دو صورت اجابت لازم است اگر چه سرمایه جمع اوری شده باشد و در اموریکه اجابت لازم است هرگاه اجابت نکند حاکم شرع اجتناب نماید بر قیمت و اینرا قیمت اختیار گویند مطلب پنجم آنکه شرکی که مأذون در تصرف باشد ضامن نیست در تلف مال مکرر در صورت تقصیر بعهده با تقریب مس قراض و مضارب چیست قراض و مضارب عبارتست از اینکه شخصی مال را بدهد بغيری که معامله کند باین طریق که در نفع با هم شریک باشند معنی مثل نصف ربع یا ثلثان یا مانند اینها خواه مطلق باشد و خواه مقید باشد بزمان معین و شرط است که ائمال عین طلای مسکوک یا نقره مسکوک باشد پس صحیح نیست در ردین و در غیر نقدین و این عقدیت جایز پس کفایت میکند هر چیزیکه دلالت بران نماید که چه حوط و اولی اینست که ایجاب قبول لفظی واقع سازند و با هم متصل باشند پس صاحب مال بگوید این مال را بتو ادم که معلما بکنی باین طریق که نصف نفع آن مثلا با تو باشد و نصف دیگر مال من باشد پس شخص عامل بگوید قبول کردم و هرگاه بخوانند بجز جاری نمائند پس مالک بگوید مضارب بکن که عامل بگوید قبلت هکذا یا آنکه مالک بجا حاضر بکن بگوید قارضت یا بگوید غاملتک علی هذا المال علی ان الربح بیننا نصفین در قبول

در قراض و مضارب
باینکه هرگاه دو نفر یا بیشتر قرار دهند که آنچه کسب میکنند با هم شریک باشند مطلب چهارم آنکه اگر بعضی از شرکاء خواهش کنند که مال مشترک را قیمت کنند و اجابت است بر دیگری که اجابت کند در صورتیکه قیمت باعث ضرر نشود و مشتمل بر رد نباشد و اگر باعث شود با اینکه مشتمل بر رد نباشد قیمت کردن موقوفست بر رضا شرکاء و اینرا قیمت اختیار گویند و در غیر این دو صورت اجابت لازم است اگر چه سرمایه جمع اوری شده باشد و در اموریکه اجابت لازم است هرگاه اجابت نکند حاکم شرع اجتناب نماید بر قیمت و اینرا قیمت اختیار گویند مطلب پنجم آنکه شرکی که مأذون در تصرف باشد ضامن نیست در تلف مال مکرر در صورت تقصیر بعهده

در قراض و مضارب

بهر چیزیکه دلالت بر رضایتمنایی یا کچه یا یمما و اشاره باشد کافی است مس کهفت وصیت را بیان فرمائید ج وصیت عبارتست از تملیک عین یا منفعت بغير بعد از وفات موصی و بقر تقدیر اخبار در فضیلت وصیت دنیا است بلکه در بعضی از اخبار وارد شده که اگر کسی بدون وصیت بمرد مثل اهل جاهلیت مرده است و در حدیث است که سزاوار نیست از برای مسلمان که در شب بخوابد مگر آنکه وصیت نماید و در بر سر او باشد و نیز وارد شده است که وصیت حق است بر هر مسلمان و اخبار و احادیث از این قبیل بسیار است مس در وصیت صیغه ایجاب قبول معتبر است باینکه بلی معتبر است در وصیت ایجاب چه در وصیت بجهت خاصه مثل وصیت بمالی برای زید مثلا یا وصیت بجهت عامه مثل وصیت بمالی برای فقرا و زواریها و مساجد یا مدارس و نحو اینها و اما قبول پس از لازم است در وصیت بجهت خاصه و اما در وصیت بجهت عامه قبول لازم نیست اما ایجاب پس باین طریق است که شخص موصی بگوید وصیت بکن یا بگوید بکن یا بگوید اعطوا فلانا بعد وفاتی بکن یا بگوید فلان کذا بعد وفاتی و امثال اینها از لفظی که دلالت بر وصیت کند و لفظ خاصه شرط نیست در قبول بلکه کفایت میکند هر چیزیکه دلالت کند بر رضایتمنایی همان عمل بمقتضا وصیت نیز کافی است و جایز است از برای وصی که در حال حیوة موصی رد وصیت کند اما بعد از ممات جایز نیست رد بلکه واجبست قبول و اگر وصی در حال حیوة موصی رد کند و پیش از رسیدن خبر رد بموصی آن موصی وفات کند لازم میشود قبول چنانچه اگر چه هیچ وجه مطلع نشود بر وصی بودن مگر بعد از وفات موصی لازم است قبول مس هرگاه موصی وصیت کند بواجب مالی مثل قرض و حج و خمس و زکوة و رد مظالم یا وصیت نکند و وارث مطلع باشد از اصل مال باید داد یا از ثلث ج از اصل مال

در قرضیت
باینکه هرگاه دو نفر یا بیشتر قرار دهند که آنچه کسب میکنند با هم شریک باشند مطلب چهارم آنکه اگر بعضی از شرکاء خواهش کنند که مال مشترک را قیمت کنند و اجابت است بر دیگری که اجابت کند در صورتیکه قیمت باعث ضرر نشود و مشتمل بر رد نباشد و اگر باعث شود با اینکه مشتمل بر رد نباشد قیمت کردن موقوفست بر رضا شرکاء و اینرا قیمت اختیار گویند و در غیر این دو صورت اجابت لازم است اگر چه سرمایه جمع اوری شده باشد و در اموریکه اجابت لازم است هرگاه اجابت نکند حاکم شرع اجتناب نماید بر قیمت و اینرا قیمت اختیار گویند مطلب پنجم آنکه شرکی که مأذون در تصرف باشد ضامن نیست در تلف مال مکرر در صورت تقصیر بعهده

باید داده شود اما در حج کفایت میکند حج متبعا اگر وصیت حج نکرده باشد
والا باید حج بلدی از برای او بکند مطلقا پس هرگاه شخصی در حال مرض متو
مالی چند ببخشد یا بفروشد یا قل از قیمت چه صورت دارد حج منجز است مرض و ملکا
مخالفاتیه اش صحیح است و از اصل ممضی است نه از ثلث علی الاقوی پس وصیت از
برای معدوم جایز است یا نه حج جایز نیست لکن از برای حمل موجو اگر زنده متولد
شود صحیح و نافذ است پس هرگاه کبیر وصیت کند در واجب مالی و غیر واجب
اما ثلث و نابو وصیت نکند چنانچه حج واجب یا غیر واجب مقدّم بدارد اگر وصیت
کرده باشد که همه را از ثلث بدهند و همچنین واجب مالی را بر واجب بگذراند
بدارد پس اگر کبیر وصیت کند پیران بصدان وصیت کند بکدام وصیت عمل
کنند حج باید بوصیت ثانی عمل کنند پس وصی صغیر میتواند مال صغیر را قرض
بردارد یا نه حج خالی از اشکال نیست مگر آنکه صلاح صغیر باشد و وصی هم
مالدار باشد و وثیقه هم بگذارد سؤال کیفیت احکام ارث را بیان فرماتا
جواب کیفیت آن بدین طریق است که بیان فرائض و موجبات ارث ذکر
میشود اما فرائض مراد سهما مقدرة در کتاب الله است و موجب ارث یا ثبوت
یا سبب اول سر مرتبه دارد و میراث نمی برد احدی از مرتبه ثانیه یا و نحو بکن
از مرتبه سابقه که خالی باشد از موانع ارث مرتبه اولی پدر و مادر است بدو
ارتقاء و ولادت با انحطاط الاقرب الاقرب مرتبه ثانیه جداد و جدات
مع الارقاء علی الترتیب و اخوه و اخوات و باعداگانها اولادها مع انحطاط
الاقرب فالاقرب مرتبه ثالثه اعمام و عمات و احوال و خالات در صورت
نبودن آنها اولاد آنها اگر چه پائین روند و بعد از آنها اعمام ابوین و عمات ابوین
احوال ابوین و خالات ابوین است و با نبودن آنها اولاد آنها هر چه پائین رود

الاقرب فالاقرب واما سبب زوجت است وولا اولی الجمع میشود باجمع
 وراثت در جمع نمیشود و ان سر مرتبه دارد بترتیب اول ولاء عتق و اول ولاء
 ضامن جوهره سیم و لاء امامت و اما ولاء اسلام و ولاء استحقاق حال که
 معمول بر نخواهد بود اگر چه در مذهب است در تحت ولاء عتق پس موانع
 ارث را بیان فرمائید **موانع ارث** یکی که است پس هرگاه وارث کافر باشد
 و مورث مسلم کافر وارث نیست و اما مسلم وارث کافر میشود و وارث مسلم
 اگر چه بعد باشد میراث میبرد و کافر اگر چه از قبل باشد میراث نمیبرد و یکی
 قتل است پس هرگاه کسی قتل نماید بناحق مورث خود را میراث را و نمیرد اما
 قتل بحق ممانع ارث نیست و اگر قتل بخطا باشد قاتل وارث است از مخلفات مقبول
 نمیرد پس **س** اگر کسی قتل نماید پدر خود را و قاتل و لایق باشد این
 وارث مقبول که جدش است میباشد با قاتل که و لایق مقبول است **و** لایق قاتل
 وارث نیست نه خود قاتل اگر وارث نباشد سوا قاتل میراث از مال امام علیه السلام
 پس اگر این مقبول اخوه و اخوات مادر داشته باشد وارث دیگر مورث میشوند
بانرج احوط صلح است و اما اخوات و اخوه ابو بن بایه وارث دیر میباشد
 و اما غیر از اخوه و اخوات و اولاد آنها از منقرین بامر وارث بودن آنها از دیر
 ایضا اشکال دارد احوط صلح است **س** زوجان وارث دیر میباشد **ب**انرج
 بلی وارث میشوند در صورتیکه دیر عیوض باشد از قتل شیه بعد یا خطا و اگر عوض
 از قصاص باشد ظاهر اینست که ان هم چنین است یعنی اگر مصالحه شود قصاص
 بدیر زوجان هم مثل سایر ورثه است اعلم از آنکه مصالحه عیوض باشد یا بدیر که
 شرعا مقدرات است یا اکثر از ان باشد یا انقص و هرگاه ولی مقبول و قاتل راضی
 شوند بدیر بلی و وقوع مصالحه انهم مثل مصالحه است در میراث بودن راجحه

از این کتاب در کتابخانه

زوج و زوجه خواه تراخیه بقدر معادل باد بتر مقدره واقع شده باشد یا از بد
یا انقص و خواه تراخیه بجنس دهر شده باشد یا بجنس س اگر راضی شوند
و قائل بدیه بعد از ان رجوع از ان دهر نمایند قصاص چنان است بآن رجوع بلی جایز است
و اگر بعضی در شرع مصالحه نمایند حق القصاص بخوار ظاهر اینست که زوجان میراث
میراثند پس بدیه خطا در حکم مال میت است بآن رجوع بلی در حکم مال میت است
و قصاص بون و اخراج و صابا از ان میشود و همچنین بدیه قتل عمد در صورت قصاص
نمودن قصاص در حکم مال میت است و اخراج و صابا از ان میشود و اگر بدیه
خواستند از ان منع نمایند و ارث از قصاص میتوان گفت که تسلط در این بها
ندارند و اقرب الحاق شبیه عمد است بعد از منع ارث از خصوص بدیه و ظاهرا
اینست که بعضی شبیه عقوبت و عادیست که اگر موجب قتل بشود حکم ان حکم
مباشرتست که انهم مانع از ارث میباشد و از اثر مداری صد قتل است هرگاه
صبی یا نائم قتل نمایند ممنوع از ارث نمیشود پس هرگاه ارث مشارکت نماید
در قتل چه صورت دارد ج حکم ان هم مثل قتل است پس اگر ارث شهادت دهد
از روی ظلم در حق مورث خود که موجب قتل مورث بشود منع از ارث نمودن
شاهد مذکور میشود بآن رجوع بلی در این صورت منع نمودن او از ارث خالی از قوت
نیست اگر شهادت مذکوره از ارث صادر شود بعد از حکم حا که مانع از ارث
نیست پس هرگاه جراحه بزند احد ولدین بر پدر خود و ولد دیگر بر مادر خود
و هر دو فوت شوند حکم در ارث بردن چیست ج هر یک از این دو ولد
وارثانکه نکشته است میباشد و میتواند قصاص بر دیگری نماید و اگر در ان صورت
عفو نماید احد ولدین بر دیگری میتواند عفو نماید باین اوصاف
از او بکند و اگر مبادرت نماید احد ولدین مذکورین بقتل دیگر ظاهر اینست که قصاص

عفو نماید احد ولدین بر دیگری میتواند عفو نماید باین اوصاف
از او بکند و اگر مبادرت نماید احد ولدین مذکورین بقتل دیگر ظاهر اینست که قصاص

از اوصاف است نظر باینکه مفروض اینست که وارث دیگر نیست پس رقیبت یعنی
بنده مانع از ارثست بآن رجوع بلی مانع از ارثست هرگاه وارث یا مورث رقی
باشد میراث نخواهند برد و اگر وارث بعد از ارث باشد و وارث قریب باشد
میراث مختص است بوارث ج اگر چه بعد است و در قریب قریب است
اگر وارث نباشد سوای امام و مملوک و ان مملوک احد بون باشد یا هر دو
یا باقی اقرار بملوک باشند باید جبر کرده شود مولای او بر اخذ قیمت ان بعد
از ان از اد کرده میشود و مال را تصوف میکند و ظاهر اینست که فرق نیست در این
حکم میان آنکه مملوک خالص باشد یا مدبر یا مکاتب در صورتیکه اداء نموده
باشد از مال الکاتب چیزی یا اموال او و اگر مکاتب اداء نموده باشد قدر از
مال الکاتب را ظاهر اینست که از اد کرده میشود باقی ان از میراث اگر چه وارثست
بسیار جری که خیر است اگر وفات نماید تو که بقیمت مملوک قریب نیست که از اد نمیشود
و مانع رقی مختص نیست باینکه مملوک خالص باشد بلکه مانع است اگر چه مدبر
باشد یا مکاتبی که اداء نموده باشد چیزی از مال الکاتب را و هرگاه مملوک بعض
باشد باینکه بعض او خیر باشد و بعض دیگر او مملوک باشد و مکاتب باشد میراث
میراث بقدر یک حریت دارد و اگر غیر مکاتب باشد ظاهر اینست که ان هم وارث باشد
بقدر حریت ممنوع باشد بقدر رقیبت پس میراث مفقود الخ هرگاه معلوم باشد
حیات او و موت او حکم چیست ج باید انتظار او را کشید تا موت او محقق شود
پس میراثش که مقدراست در کتاب الله چند قسم است ج بر شش قسم است از
انچه نصف و ربع و ثلثان و ثلث و ثمن و سدس است اما نصف پس ان سهم زوج است
باین بودن ولد برای زوج و ولد و ولد هم مثل ولد است و از برای بنت واحد است
در صورتیکه مذکور نباشد و از برای خواهر یکدو و مادر است یا پدر زن نماید

صورتیکه پدر و مادری نباشد اگر مذکری در میان نباشد اما قسمی
که ربع است پس آن سهم زوج است با وجود ولد بکر برای زوج است اعزاز اینکه
از این شوهر داشته باشد یا از شوهر دیگر و از برای زوج است هم با نبودن ولد
برای زوج اعزاز اینکه از این زوج باشد یا از زوج دیگر قسمی است پس
سهم زوج است با بودن ولد برای زوج اعزاز اینکه از این زوج باشد یا غیر آن و
فرق نیست میان وحد و تعدد زوج حتی آنکه هرگاه عشت زوجی باشد
قسمت بینا پند ربع یا ثمن یا اثما و این در زوج مریض اتفاق می افتد که طلاق
بگوید چهار وجه خود را و چهار دیگر زوج نماید و دخول کند چهار مرتبه
است پس آن سهم بنشین است فضا عدا در صورتیکه از جانب پدر و مادر هر دو
نباشد یا پدر تنها در صورت نبودن از هر دو طرف اگر مذکری در میان نباشد
قسم پنجم ثلث است پس آن سهم مادر است در صورتیکه حاجیه نباشد یعنی ولد
خواه در میان نباشد و سهم دو نفر است فضا عدا از اولاد مادر اعزاز آنکه هر
مذکر باشند یا همه مؤنث یا بعضی مذکر و بعضی مؤنث قسم ششم سدس است پس
آن سهم هر یک از ابویین است با بودن ولد برای میت و ظاهر افرق نیست میان
ولد و ولد و سهم مادر است با بودن حاجیه که ولد خواه باشد و سهم الواحد
ولد که مرجه مذکر باشد چه مؤنث **مس** واحد متعدد بودن هر یک از وارثان
بمان فرمایند و ارث در صورتیکه واحد باشد و ارث است همه مال را لکن
اگر از دو الفروض است میراث میرد بعضی آن مال را بالفرض و بعضی دیگر را
بالقرابره و اگر غیر از دو الفروض است میرد همه مال را بالقرابره و هرگاه وارث
زاده بر او احد بوده باشد و میراث بعضی آنها بالفرض و بعضی بالقرابره باشد و شو
باشد بعضی آنها حاجیه بعضی دیگر اول فرض صاحب فرض را میدهد و بقیه مال

در ثبات و اگر میراث جمیع بالفرض باشد پس اگر منطبق شود سهام بر فرضیه
اشکال نیست اگر ناقص باشد فرضیه از سهام زاده مال اثبات نه عصبیه فاضل
تر که رد میشود بر صاحب سهام و از زوج و زوج و مادر با بودن حاجیه اگر
ناقص باشد سهام از فرضیه داخل میشود نقص بر بنت و بنات و اخوات
پدر و مادری یا پدری فقط **مس** در مرتبه
اولی انورتر اگر منفرد باشد و ارث از چهار سهم میرد در این صورت و ارث همه مال
است بالقرابره و اگر دو ویر یا زیاد تر است بالسویه تقسیم میفایند بالقرابره و اگر بنت
واحد است میراث میرد همه مال را نصفی بالفرض و نصفی بالقرابره و اگر دو بنت
یا زیاد تر است همه مال را از اینها است و ثلث مال بالفرض و بقیه بالقرابره و اگر
وارث بنهائے است همه مال را و ارث بالقرابره و اگر مادر بنهائے است مال را
وارث است ثلث آن بالفرض و بقیه بالقرابره و اگر وارث ابوان بوده باشد مادر
ثلث میرد بالفرض در صورتیکه حاجیه و بقیه مال پدر است بالقرابره و مادر
صور حاجیه مادر سدن میرد بالفرض و بقیه را پدر میرد بالقرابره و خواه در
صور بیکه حاجیه باشند خودشان و ارث نیستند و هرگاه اولاد ذکور و اناث
هر دو باشند همه بالقرابره و ارث میباشد لکن مثل خطا انشین و اگر ابوان یا
ولد مذکر و ارث باشند هر یک از ابویین سدن را و ارث میباشد و بقیه مال پدر
مذکر است و اگر احد ابویین یا ابویین با اولاد ذکور و اناث باشند سدن یا سدن
مال احد ابویین یا ابویین است و بقیه مال اولاد است لکن مثل خطا انشین و
اگر ابوان با اولاد مذکر باشند سدن مال ابویین است و بقیه مال اولاد است
السویه و اگر ابوان با زوج و اولاد بیکه مختلف باشند سدن مال
ابویین است و زوج و ابوان را میرند و بقیه مال اولاد است لکن

مثل خط الانثین و اگر ابوان یا بنت واحد باشند چه راخوه هم باشند یا نباشند
سدسان مال ابوی است بالفرض و نصف مال بنت است بالفرض و بقیه منقسم
میشود بنسبت سهام پس لازمه است اجناسا تقسیم شود اگر اخوه نباشد و اگر احد
ابوی باشد یا بنت واحد سدس مال احد ابوی است و نصف مال بنت و بقیه
بالتسبیر در ارباعا تقسیم میشود و اگر ابوان باشد یا بنتین فضا عدل سدسان لها
ابوی است و ثلثان مال بنتین و بنات و اگر احد ابوی باشد یا بنتین فضا عدل
سدس مال احد هما است و ثلثین مال بنتین و بقیه رد میشود اجماسا و اگر
زوج یا زوجة یا ابوی یا احد ابوی و بنت یا بنتین فضا عدل باشد زوج یا زوجة
نصیب ادنی را وارث میباشد و ابوان یا احد هما سدس یا سدس را وارث میشود
و بقیه مال بنت است یا بنات در صورت حصول نقص کسی یا بنت یا بنات است
و در صورت وجود حاجب مادر ممنوع از ارث است و هرگاه حاجب در میان باشد
رد میشود بر بنت یا بنات و احد ابوی یا هر دو و در زوج و زوجة اگر زوج یا
زوجة یا ابوی بوده باشد زوج یا زوجة نصیب اعدا را وارث میباشد و ماد
ثلث را وارث است در صورت عدم حاجب بقیه مال پدر است هرگاه ولد ولد
یا ابوی بوده باشد ولد ولد قائم مقام ولد است در صورت وجود این این میراث
با این این میراث و کیفیت قسما اولاد و قسما اولاد است اعم از آنکه اولاد
این باشد یا اولاد بنت و ولد و وارث نصیبی لد را بنا بر این ولد این ولد
است ثلثین یا اگر چه بنت واحد بوده باشد و ولد بنت و ارث ثلث را اگر چه
صد نفر مذکور بوده باشند و چنانچه ولد حاجب مادر است از کمال نصیب و
زوجین همچنین است لد ولد و حجب اخوه مادر را از کمال نصیب شرط است
بحد شرط اول و در برادر یا پسر یا پسر و در خواهر یا خواهر یا خواهر و بیشتر

بجمله میت بوده باشد و اگر از جانب پدر و مادر یا از جانب پدر تنها بود
باشد سیم وجود پدر راست چهارم از آنکه کافر نباشد و همچنین رقی نبوده باشد
و قائل هم نباشد که چه اونی و احوط صلح است هرگاه قائل باشد بجهت آنکه در زمان
موت مورث اعم از آنکه باشد شمر آنکه منقسم شده باشد بولد هفتم
مخاربت میان حاجب و محجوب هشتم آنکه اعمال منافی از پدر شده باشد حجب
ملا عن و اولاد اخوه حاجب نخواهند بود **مس** حکم منعل بر میت و زایمان
فرمانید **ج** هرگاه نباشد برای میت احد ابوی و نیز ولد یا پسر ترک از ولد
ولد باشد و هرگاه اگر بوده باشد برای میت اخوه پس اگر انتساب از جانب پدر
و مادر هر دو است و این شخص منسوب مذکور است همه مال امیراث میراث و اگر
اعم از آنکه واحد باشد یا متعدد و اگر مؤنث باشد و ارث نصف را بالفرض و
نصف را بالفراغ در صورت وحدت و ثلثین را بالفرض و بقیه را بالفراغ در صورت
تعدد و کیفیت انقضاء او ای است در صورت استا و در ذکوریت و انوثت و
است در صورت اختلاف و اگر انتساب از جانب پدر فقط است انهم هر دو طریق است
و اما اگر انتساب از جانب مادر فقط باشد پس اگر یک نفر است سدس را وارث است
بالتسبیر و بقیه را بالرد و اگر متعدد است هم شریکند در ثلث و فرق نیست میان
مذکر و مؤنث و اگر اخوه منفرقه باشند یا منقربه از جانب پدر فقط است قسما
میشود بسبب اخوه منقربه یا ابوی و تمام ما فی ذل بعد از فرض اخوه اخی اخوه ابوی
بالقراب میرند و در این مال نیست مگر آنکه منقربه یا ابوی اخ و احد یا
متعدد بوده باشد که نصف را بالتسبیر بالفرض میرد و اگر چه زیاده باشد
میشود و احوط رجوع بصلح است نسبت بحضه اخوه اخی و هرگاه متخلف شود از
جد و جدّه پدر مال منقسم میشود بینما للذکر مثل خط الانثین و اگر جد و جدّه

در احکام ارث

در احکام ارث

مادری باشند اقربا قسما بالسویه است و هرگاه اجلا مختلف باشند
اقربا نیست که ثلث مال متقرب با ما است اعم از آنکه یکفر باشند یا بیشتر و دوثلث
دیگر مال کی است که متقرب بآب باشند و اگر با اجلا در زوج یا زوجیه هم بوده
باشند هر یک از زوج و زوجیه نصیب اعلای خود را وارث میباشد ظاهر
اینست که ثلث اصل مال را میدهند بمقرب بمادر و بقیه مال متقرب پید راست
و اگر جد ادنی یا جد اعلی هر دو بوده باشند اول حاجب و می است محجب حتما
و اگر اخوه یا اجلا دیو بوده باشند ظاهر اینست که جد و جدیه پدر مثل خواهر و برادر
پدر میباشد و جد و جدیه مادر مثل برادر و خواهر مادر میباشد و لکن
هرگاه مختلف شود از میت جدیه یا جد مادر یا خواهر پدراخراج نصف میشود
برای خواهر و اخراج ثلث میشود برای متقرب بمادر و در مابقی احوال رجوع بصلح
است در حصه متقربین بآمر و هرگاه از برای میت از دو طرف اجلا بهم رسد که
هشت جد و جدیه بوده باشند چهار از طرف پدر که پدر و مادر پدر پدر میت و
پدر و مادر مادر پدر میت بوده باشند و چهار از جانب مادر که پدر و مادر
پدر و مادر میت باشد و پدر و مادر مادر میت بوده باشد و دوثلث از مال را با
داد بمقربین بآب و دوثلث از این دوثلث را بدهند پدر و مادر پدر پدر
میت ثلثا و ثلث از این دوثلث را بدهند پدر و مادر مادر پدر پدر
میت ثلثا و ثلث اصل مال را بدهند بمقربین بآمر علی السواء لکن در این تقسیم اجلا در
ثمانیه احوط مراعاة صلح است جد مقاسم میشود با اخوه و اخوات مطلقا و اگر
اخوه و اخوات نباشد و لا داغها اگر چه پاپین بودند قائم مقامند و لکن ترتیب
شرط است در استعمال چنانچه شرط است در تنزیل و میراث میرد هر یک از اجلا در
وارثه اخوه نصیب کسی را که بواسطه او تقرب بمیت بهم رسانیده و اقتسام میشود

اولاد باخ با اخوه و اولاد باخ یا اخوات پدر متساویست در صورت تساوی
و مختلف است در صورت اختلاف و اقتسام میان اولاد و اخوات مادری فقط بالتسوی
است اگر چه در صورت اختلاف باشد حکم مستقر بر می تیرسیم از اثر بیان
فرما شد ج حکم ان اینست که هرگاه در این مرتبه وارث عم فقط یا عمه فقط باشد
همه مال از او است و همچنین هرگاه برای او اعمام است اقتسام بالسویه است و
همچنین عمات و عمنان و هرگاه اعمام و عمنان هر دو بوده باشند پدر و
همه از جانب ابویین میباشد یا از جانب پدر فقط کیفیت اقتسام بر سبیل تقابله
است و اگر همه از جانب مادر باشند اقربا بشکر بالسویه است و اگر بعضی از
اینها از جانب پدر و مادر هر دو باشند یا از جانب پدر و بعضی دیگر از جانب
مادر رسد مال را باید بمقرب بمادر داد در صورت وحدت و ثلث زاد در صورت
تعدد و اقتسام بالسویه با با تفاضل عالی از اشکال نیست و احتیاط بصلح
ترك نشود و همچنین ترك نشود احتیاط بصلح در صورت تعدد و اختلاف و باقی
ترك را باید داد بمقرب پیدر و مادر یا بمقرب پیدر در صورت نبودن متقرب
با بویین و اقتسام بر طریق تفاضل است در صورت تعدد و اختلاف و متقرب
بآب بیا قسط میشود در صورت وجود متقرب با بویین در صورت عدم متقرب با بویین
قائم میشود بمقرب بآب مقام او و میراث نمیشود از اعمام و اخوات لکن بعد از
در صورت وجود اقرب مکرر اجتماع این عم پدر و مادر یا عم پدر که در این صورت
این عم اولی میراث است از عم و بعد نمودن از این صورت خاصه بصورت دیگر که
مقارب با این صورت است مشکل است هرگاه وارث خال منفرد باشد هرگاه خاله
میراث میرد و همچنین خاله منفرد و اخوات و خالات اگر در حجه واحد باشند
مثل اینکه همه پدر و مادر باشند یا همه پدر فقط یا همه مادر فقط کیفیت اقتسام

در صورت تعدد و اختلاف و باقی ترك نشود و همچنین ترك نشود احتیاط بصلح در صورت تعدد و اختلاف و باقی ترك را باید داد بمقرب پیدر و مادر یا بمقرب پیدر در صورت نبودن متقرب با بویین و اقتسام بر طریق تفاضل است در صورت تعدد و اختلاف و متقرب بآب بیا قسط میشود در صورت وجود متقرب با بویین در صورت عدم متقرب با بویین قائم میشود بمقرب بآب مقام او و میراث نمیشود از اعمام و اخوات لکن بعد از در صورت وجود اقرب مکرر اجتماع این عم پدر و مادر یا عم پدر که در این صورت این عم اولی میراث است از عم و بعد نمودن از این صورت خاصه بصورت دیگر که مقارب با این صورت است مشکل است هرگاه وارث خال منفرد باشد هرگاه خاله میراث میرد و همچنین خاله منفرد و اخوات و خالات اگر در حجه واحد باشند مثل اینکه همه پدر و مادر باشند یا همه پدر فقط یا همه مادر فقط کیفیت اقتسام

بالسویه است اگر چه احوط در این صورت و صور اتمه صلح است و اگر بعضی آنها پدری
و مادری باشند و بعضی دیگر مادری فقط و بعضی دیگر پدری فقط منقرب بآب
فقط ساقط است بواسطه وجود منقرب بآب و باینکه منقرب بآب و باینکه قائم می
شود مقام او منقرب بآب فقط و از برای کسانی که منقرب بمادر میباشند سه
است در صورت وحدت و ثلث است در صورت تعدد و افتسام فیما بین آنها علی الترتیب
است و باینکه مال میت از کسانی که منقرب بآب و باینکه منقرب بآب فقط باشد و در کیفیت
افتسام میان آنها احوط رجوع بصلح است در تفاضل بین تصویر و تضعیف حصه
ذکر از حصه اثبات هرگاه مجتمع شوند اعمام و احوال ثلث میراث از احوال است
و اگر احوال متحد باشند رجعت قرابت افتسام بالسویه است و اگر متفرق باشند
در جهت قرابت از برای منقرب بآب سه سدس ثلث است اگر یک باشد و ثلث ثلث است
اگر متعدده باشد بالسویه نیز و باینکه مال منقرب بآب و باینکه است با احتیاط
مذکور در سابق و ثلثین میراث اعمام است سدس ثلثین از مال آنها است که
منقرب بمادر میباشند در صورت وحدت و ثلث ثلثین مال آنها است در صورت
تعدد بالسویه و باینکه میراث اعمام منقرب بآب است بالتفاضل و هرگاه خال
یا خاله یا عم یا عمة وارث باشند ثلث ترک میراث خال یا خاله است و ثلثان
برای عم یا عمة است هرگاه مجتمع شود با اعمام و احوال زوج یا زوج هر یک از
زوج یا زوج نصیب علاوه بر سدس طبقات اعمام و احوال و احکام آنها
بیان فرمائید بدانکه اعمام و احوال چند طبقه است طبقه اول اعمام میت
و عمت میت و احوال و خالات میت و بعد از آن اولاد آنها در صورت عدم آنها
بعد از آن اولاد اولاد و هکذا علی الترتیب طبقه دوم اعمام پدر میت است و
اعمام مادر میت و عمت پدر و مادر و احوال آنها و خالات آنها بعد از آن اولاد

اینها و اولاد اولاد آنها و هکذا علی الترتیب طبقه سیم اعمام جد و عمة و عمتا
اینها و خالات اینها بعد از آن اولاد اینها هر قدر که یابین روند علی سبیل الترتیب
پس اگر مجتمع شوند عم پدر میت و عمة پدر میت و خال پدر میت و خاله پدر میت
و همچنین از جانب مادر هم میراث وارث میباشند نظیر اتحاد طبقه و اما کیفیت
ثلث میراث قرابای اربعه بواسطه مادر بوده باشد از با عاود و ثلث از منقربین
پدر باشد ثلثین و ثلث از برای خال و خاله او بالسویه و ثلثین دو
ثلث برای عم و عمة او بالتفاضل و اولاد هر یک نصیب کسری که بواسطه او تقوی
بهم رسیده میرسد بنا بر این ولدهم یا عمة اخذ می نماید ثلثین را اگر چه اثباتی بوده باشد
و ولد خال یا خاله ثلث را میرسد اگر چه مذکور باشد و اخذ می نماید این عم ثلث
و بنت عم ثلثین را و اخذ می نماید این خال مثل این خاله و بنت خال و بنت خاله
سبب اجتماع سببین را برایان فرمائید هرگاه دو موجب ارث در کسی جمع
شود و حاجب شود احدی آنها دیگر را و اقرب را و هم نباشد را احد سبب یا هر
دو سبب ارث میرسد این شخص در این حالت از هر دو سبب منع نمیباشد صاحب
معدده کسی را که او هم طبقه است با این و صاحب یک سبب بوده باشد بنا بر این
هرگاه زید مثلا برادری داشته باشد از جانب پدر و نام او خواهر می باشد او
از جانب مادر هندی نام و تروج نماید عمر و هند را و ثلث بهم رسد خال نام در
این صورت زید عم خال است از جانب پدر و خال خال است از جانب مادر پس
هم میراث عمومیه پدر و هم خوله مادر را از خال اگر فوت شود و اگر زید را پسری
باشد و خود زید نباشد این پسری عم پدری است و این خال مادر است نسبت
بخال و بنا بر این میراث از هر دو جهت میرسد بنا بر این اگر عم از جهت پدر و مادر هر دو
بهم رسد مانع این عم پدر است و سهم عمومیه را مانع است اما سهم خوله را مانع نیست

و در نیست که خود و لا وارث برده چنانچه بواسطه و لا میراث برده میشود و
ظاهر اینست که معق و ارث و لا دعیت خود میباشد و گاه هست که معق میشود
و لا از مولای مادر و لا مولای پدر در صورتی بودن اولاد که مولود شده باشد
بر وجهی است بواسطه تخریر مادر آنها و باید دانست که هرگاه مولی و قرابت
مولی که وارث باشند در میان نباشند ظاهر اینست که مولای معق و ارث است
اگر انهم نباشد قرابت مولای مولی بتفصیل قرابت مولی و در صورتی که جمیع
میرد معق پدر معق بعد از آن معق این معق لکن بدین و بقیه مراتب معق
مولای معق و در ثمر معق این اشکال است احوط در هر صلح است قسمتی
و لا ضامن جیره است و صورت عقدان این است که میگوید عاقد تک علی ان تنصرت
و تدفع عتق و تثنی و ضامن میگوید قبلت هرگاه عقد مشرک باشد بگوید
عاقد تک علی ان تنصرت و انصرت و تعقل عتق و تعقل عتق و تثنی و ان تک با عتق
که همین معنی را داشته باشد و قبول میباید آن دیگری پس در چنین حالتی ثابت
میشود برای ضامن میراث در صورت اولی و ثوارث بینهم در صورت ثانیه نباشد
مناسب معق که وارث باشد نزد موت و مضمون زوج و زوج و ارث می
باشند نصیب عللا و بقیه مال ضامن است قسمتی و لا اما مت است
هرگاه هیچ وارثی هم نرسد مناسبت مناسبت ضامن جیره میراث مال
امام است و زوج و مشارک میشود اما مال و لکن اما زوج را مشارک نمیشود
چنانچه گذشت و میراث این ملاعنه متاعی هست یا نرج بلی لغان بحبه
نفی و لا موجب متاع از ارث میشود از جانب پدر و ولد پس هیچکدام از یکدیگر
ارث نخواهند برد و همچنین از جانب ولد و کسانیکه اقربایی و هستند از جانب پدر
پس توارث بین ولد و آنها نخواهد بود لکن بین ولد و مادر و اقرباء و از جانب

مادر توارث خواهد بود مثل ولد غیر ملاعنه و هرگاه تکلیف نماید پدر
خود را و ولد و ارث او و ارث خود و خود و ارث ولد نخواهد شد پس اگر ولد
فوت شود و پدر و مادر و یک نفر دختر یا زنا تر داشته باشد میراث میرد او را
مادر و اولاد و پدر و ارث او نیست نصف مال او از یک نفر دختر است یا ثلاث
در صورتی که پدر و مادر و اولاد و نصیب مادر و است بقیه رد میشود و در
تقسیم میشود با عا یا با خمس و اگر یک نفر دختر باشد بعد از وضع سدن مال
باقی نصیب او است و اگر مادر نباشد و ولد نباشد و احدی نباشد نصف مال باقی
وارث است و نصف یک زار و با و باید کرد و اگر بقین ضامن باشد ثلثان از
بالقیض مال کند و بقیه را با ولد و اگر مذکر است همه مال را مالک است و اگر متعدد
باشند با السویر تقسیم میباید و هرگاه وارثی نیست و ارث و امام است و میراث
میرد این ملاعنه از مادر خود و ممکن است گفته شود که میرد از من بقرب یا لام
بلکه از احوال هم میراث میرد اگر چه بقیه باشد پدر و او کار خود و میراث نمی
کسانیکه منقریب پیدا و میباشد و پدر از پدر که وارث نیست هرگاه اشرف
نمایند بعد از اعلان پس و ارث او شود و در العکس و میراث غیر از غیر پدر با عتق
مذکور و آنها هم وارث نیستند و هرگاه این ملاعنه فوت شود و اخوه پدر و مادر
داشته باشند قسمت تر که او میان منقریب یا بون و منقریب یا در آنها علی الشااست
مس و لدا و زنا و ارث زانه هست یا نرج و ارث زانه نیست و همچنین زانه و ارث
ولد از زنا نیست و اقربا نیست که توارث در میان ولد از زنا و مادر زانیه و اقربا
هم نیست پس ولد از زنا میراث میرد و لدا و هر قدر که پائین رود و زوج و زوجه
هم ارث میرد و اگر وارثی نباشد در همه طبقات و زوج یا زوجه هم نباشد میراث
او از امام علیه السلام است کیفیت میراث حمل را بیان فرمائید حمل و ارث

در احکام نکاح است

۱۷۸

مس پس بزرگ که جوه میرد از پدر میرد یا از مادر از پدر میرد نه از مادر
و مراد از پسر بزرگ پسر است که در حال موت پدر زنده باشد و از دیگران بزرگتر باشد
اگر پسر دیگری باشد که چهارده خن کو چکر باشد بلکه بعد از پدر تولد پسر شده باشد
مس پس بزرگ چند چیز را جوه میرد از قران و
انکثر و لباس و شمشیر مس هرگاه پدر انکثر و قران باشد متعده داشته باشد
تماما بجز پسر بزرگ میرد یا نه ج آنکه لباس است تماما شامل است مثل پیر
و زبر جامه و قبا و غیر اینها و اقوی آنست که در صورت تعدد انکثر و قران و شمشیر
همه را میرد مثل لباس اگر چه احوط صلح است با و در نه در اینها و در ثواب اگر متعده
از نوع واحد باشد مس کیفیت احکام صیغ نکاح و منعه و تحلیل را بیان فرمائید
ج عقد دائم را بجز یک از لفظ نکاح و تزویج میتوان واقع ساخت لکن من باب عی
کمال احتیاط ببرد و لفظ جاری نمایند صیغه را اولی است مس در دختر بکر غائله
بالتحریر رضایت و کافی است یا نه ج احوط اینست که بر بکار و بی و دختر هر دو واقع شود
اما در تنبیه و بکر که پدر و جد پدر را و که ولی میباشد مرده باشد رضایان بکر
بدون اشکال کافی است مس اجزاء عقد دائمی بحد صورت میباشد ج در آن
هشت صورت میباشد چنانچه خالی از این نیست که وکیل مرد یا وکیل زن صیغه
میگوید یا مرد یا زن صیغه میگوید یا وکیل زن یا مرد یا وکیل مرد یا زن در هر دو
رضای ولی در رعایت میباشد مگر آنکه ولی نداشته باشد یا داشته باشد و بکر
نباشد که رعایت نباید کرد و اینها در صورتی است که ناکح و منکوح هر دو بالغ باشند
و اگر هر دو نابالغ باشند صورتی هم خواهد بود که رضای رضای ولی خواهد بود و
رضایان و شوهر اعتبار نخواهد داشت و چهار صورت دیگر هم هست که مرد بالغ
باشد و دختر نابالغ یا عکس و علی التقدير بین با ولی طفل یا بالغ صیغه میگوید یا

در احکام نکاح

مس

با وکیل

در احکام نکاح است

۱۷۹

با وکیل بالغ بین مجموع سیزده صورت میشود اول آنکه وکیل زن یا وکیل مرد صیغه
میگوید و زن بکر باشد ولی حاضر داشته باشد در این صورت وکیل زن یا خطی
هم از جانب زن وکیل میشود و هم از جانب پدر یا جد پدر را و این صورت بحد بین
قسم جایز است که خوانده شود لکن اولی و احوط رعایت جمیع است اول آنکه وکیل
زن میگوید آنکه وکیل وکیل موکلف علی المهر المعلوم و اگر اسم ناکح را بعد از موکلف
و اسم منکوحه را بعد از موکلفی و مقدار مهر نیز را بجای علی المهر المعلوم ذکر نماید
اولی خواهد بود پس وکیل مرد بلافاصله میگوید قبلت انکاح لوکلی علی المهر
المعلوم و اگر آنکه وکیل زن بگوید و زوجه وکیل موکلف علی المهر المعلوم وکیل
مرد بلافاصله بگوید قبلت التزویج لوکلی علی المهر المعلوم ستم آنکه وکیل زن بگوید
زوجه وکیل موکلف بگویند علی المهر المعلوم وکیل مرد بگوید قبلت التزویج لوکلی
علی المهر المعلوم چهارم وکیل زن اسم ناکح و منکوحه را ذکر خواسته باشد تمام
پس وکیل زن مثلا بگوید زوجه وکیل محمد علی المهر المعلوم وکیل مرد بگوید
قبلت التزویج لوکلی علی المهر المعلوم سیم در صورت ذکر اسم ناکح و منکوحه ذکر
ولی منکوحه وکیل زن بگوید آنکه نفق منکوحه زینب و کالتعنهها و عن ابیها
او عن جدیها عن موکلف محمد علی المهر المعلوم وکیل مرد بگوید قبلت انکاح
لوکلی علی المهر المعلوم ششم وکیل زن بگوید زوجه وکیل من موکلف من موکلف
علی المهر المعلوم وکیل مرد بگوید قبلت لوکلی علی المهر المعلوم هفتم وکیل زن بگوید
آنکه زینب موکلف علی المهر المعلوم وکیل مرد بگوید قبلت لوکلی علی المهر المعلوم
صورت دوم آنکه زن و مرد خود صیغه جاری نمایند و زن ولی داشته باشد و
بکر نباشد پس زن بگوید زوجه وکیل نفقه علی المهر المعلوم پس مرد بگوید قبلت
التزویج نفقه علی المهر المعلوم یا اینکه زن بگوید آنکه نفقه علی المهر المعلوم

پس مرد بگوید قبلت نفی هکذا یا اینکه زن بگوید زواجك نفی باذن ای او باذن
جدا علی المهر المعلوم پس مرد بگوید قبلت لنزوح نفی علی المهر المعلوم یا اینکه
زن بگوید انکحت نفی من نفسک علی المهر المعلوم پس مرد بگوید قبلت هکذا و اگر
پدر صغیر یا ناکح جاری نماید از جانب دختر باید و کحل شود پس میگوید بناکح
زواجك بنی علی المهر المعلوم یا میگوید زواجك بنی زینب و کالتی عنها علی
المهر المعلوم پس ناکح گوید قبلت نفی هکذا یا اینکه پدر و مادر بگوید انکحت
بنی و کالتی عنها علی المهر المعلوم پس ناکح گوید قبلت نفی هکذا یا پدر بگوید
زواجك بنی زینب منک و کالتی عنها و کالتی عنها علی المهر المعلوم پس ناکح
گوید قبلت نفی هکذا یا اینکه پدر بگوید زواجك بنی زینب علی المهر المعلوم
پس ناکح گوید قبلت هکذا صوتی سیم آنکه و کحل مرد با و کحل زن صغیر جاری
نمایند و زن بکر نباشد یا ولی نداشته باشد یا بگوید در صورت اول که صغیر
هزار یا بدخواهد و کالت پدر را از لفظ باید نه ختنه اگر و کحل زن بگوید
بوکحل مرد انکحت زواجك نفس موکلتی زینب من موکلت محمد علی المهر المعلوم
پس و کحل مرد بگوید قبلت لنکاح و لنزوح لوکلی محمد علی المهر المعلوم کفای
میکند صوت چهارم آنکه زن یا مرد صغیر را جاری نمایند و زن بکر نباشد یا
ولی نداشته باشد در این صورت صغیرها پنجو سیکه در قسم دوم مذکور شد
الا بصغیر سیم که لفظ باذن ای او باذن جدا نباید کرد و اما صورت پنجم و ششم
و هفتم و هشتم که مرکب است از اقسام مذکور و پس اینجا را از قسمی باید برداشت
و قبول از قسم دیگر و ذکر هر یک بتفصیل مورد تطویل است صورت نهم آنکه هر دو
صغیر باشند و بکالت عقد کنند پس ولی دختر میگوید زواجك بنی زینب علی
المهر المعلوم و ولی پدر بلا فاصله میگوید قبلت لنزوح لا بنی علی المهر المعلوم

یا ولی دختر میگوید زواجك بنی و کالتی عنها علی المهر المعلوم و ولی پدر بگوید
قبلت لنزوح لا بنی و کالتی عنها علی المهر المعلوم یا اینکه بجای زواجك انکحت
بگوید و احوط ترک جمع بین این دو لفظ است در صغیر و احده و هو انکحت زواجك
بنی زینب من انکحت محمد علی المهر المعلوم و باقی صورتها از آنچه مذکور شد ظاهر
میشود و باید کسیکه مرتکب کالت میشود از طرفین عارف بهیت بوده باشد
بنحویکه اعراب مخارج حر و فراسیج اذ نماید و الفاظ را غلط ادا نکند و همچنین
مراعاة وقف و وصل را نیز در صحیح باید نماید علی الاحوط و الا ولی و اما
متعدد دران تعیین مدت و مبلغ شرط است پس و کحل زن میگوید متعت نفس
موکلتی من موکلتک من الا ان الی طلوع الشمس بدو هم پس و کحل مرد بگوید قبلت
لوکلی هکذا یا اینکه و کحل زن بعد از تعیین مدت و مبلغ بگوید متعت نفس موکلتی
من موکلتک فی المدة المعلومه بالمبلغ المعلوم پس و کحل مرد بگوید قبلت لوکلی هکذا
و اگر مرد و زن هر دو خود صغیر باشند یا خواستگار باشد یا بکر نباشد یا ولی نداشته
باشد پس زن گوید متعتک نفی فی المدة المعلومه بالمبلغ المعلوم و مرد گوید قبلت نفی
هکذا و جایز است بجماعت لفظ انکحت و باذن زواج بگوید لکن یا قبل مدت
مثل اینکه زن بگوید انکحتک نفی من هذا الزمان الی شهر یا ربع شاهی یا اینکه
بگوید زواجك نفی فی المدة المعلومه بالمبلغ المعلوم یا اینکه زن بگوید انکحتک
زواجك نفی فی المدة المعلومه بالمبلغ المعلوم پس مرد در هر یک از این صغیرها
بگوید بلا فاصله قبلت نفی هکذا و اگر کفایتی از این صغیرها میتوان نمود و اگر
همه را بخوانند که جمع شود بهتر است اگر چه لازم نیست پس جاری ساختن باید
نفر اینجا بگوید قبول در صغیر دوام و متعت کافی است یا نه ج احوط اینست که بگوید
ایجاب قبول در صغیر دوام و متعت جاری سازد بلکه در نفر بخوانند و اما

در احکام نکاح است
در عقد انقطاع است
در احکام نکاح است
در عقد انقطاع است

زن رجوع نماید بیدل پس زوج را نمیرسد که رجوع نماید ابتدا با دلیلی که از او میگوید
مخلع یا مبرار اثر رجوع نماید بیدل و همچنین است بیکه سر طلاق داده شود
که بعد از طلاق اول و ثانی عقد با رجوع کرده باشد زوج پس طلاق سیم در
حوزه حرام میشود که نمیتواند رجوع یا عقد کند مگر بعد از محلل اگر خواهد او را
بیکرد بعد از بد و اما طلاق رجعی پس عبارتست از طلاقیکه صحیح است بان
طلاق رجوع زوج بزوجه مطلقه در اثناء عده و میتواند هم که رجوع نکند و
اما طلاق عده عبارتست از هر سه طلاق که بعد از اول و ثانی از رجوع و موا
هر دو اتفاق بیفتند پس در طلاق سیم حرام میشود بزوجه در باره حره و حرام
میشود بزوجه در باره جاریه در هر طلاق ثانی و لکن حرم ثابت است تا وقتی که
محلل واقع شود یا اینکه غیران زوج شخص دیگری که بالغ باشد و از عقد و
اختیار کند و وطی قبلاً نیز متحقق شود پس در این صورت بان زوج ثانی هرگاه
او را طلاق دهد جایز و محلل میشود که زوج اول او را بعد از انقضای عده
اگر صاحب عده باشد اختیار نماید بعد دوام یا انقطاع و این طلاق عده
بان خود که تفسیر شده اگر برسد بخومر و بر طلاق هم پس در مرتبه هم حرام مؤبد
خواهد شد اگر حره باشد اما ان سه طلاق که رجوع واقع شود بعد از طلاق
اول و ثانی اگر بعد از هر طلاق عده اش منقضی شده باشد اگر در این صورت
نیز محلل آورده باشد پس این قسم نیز اگر چه بطلاق سیم حرم متحقق میشود که
محتاج بحلل مزبور خواهد بود لکن تخیم اینک حاصل نمیشود اگر برسد بطلاق
نهم بلکه همین بخوبی با رجوع بد و وطی در اثناء عده یا با وطی بعد از عده
صورت عده بعد از طلاق اول و ثانی هر قدر زیاد شود اگر چه بعد
طلاق برسد بشرط حصول محلل مزبور بعد از طلاق سیم حرام مؤبد نمیشود

ان ضعیفه بر زوج مطلقا پس از آنچه ذکر شد ظاهر شد فرق میان طلاق عده
و غیران زیرا که در طلاق عده تحریم اینک چنانچه ذکر شد در مرتبه نهم حاصل
میشود بخلاف غیر عده و در عده بعد از طلاق اول و ثانی در هر سه طلاق
رجوع با مواقعه معتبر است بخلاف سایر اقسام طلاق رجعی که رجوع بقیه
در اثناء عده یا عقد مجرب با عده کافی است اگر چه وطی حاصل نشود بلکه
شرط است در مطلق بلوغ و عقل و اختیار و قصد در اعتبار نسبت بطلاق صحیح
و مجنون و مسکران و مجبور و طلاق و شرط است در مطلقه زوجیت بعد از
و شرط است در صحیح طلاق حضور عدلین که استماع ضعیفه طلاق نمایند
و اینکه ضعیفه در طهر غیر مواقعه باشد و اینکه ان ضعیفه حاضر و نقض باشد
در حین طلاق بشرط حضور و هر طری اگر در سفر باشد و بخواند طلاق بگوید
ممکن نباشد و اگر استعلام حال ضعیفه نماید یا اینکه ضعیفه حائل باشد
صحیح است طلاق در حین حیض و خلوا حیض و نفاس در این فرض معتبر نیست
و نیز شرط است تلفظ بصیغه طلاق بلفظ عربی مگر در آخری که ایما و اشاره
در طلاق ان کافی است باید معلق نباشد بر شرطیکه ممکن باشد وقوع و عذر
وقوع ان مثل قتل و مسافر و بخوان و همچنین معلق نباشد بر صیغه مقطوعه
مثل طلوع شمس و غروب و بان بدانکه طلاق بر دو قسم است یکی طلاق بد و عوض
و دیگری طلاق با عوض و این بر دو قسم است اول آنکه کراهت صریح از طرف
زوج باشد نقطه در کراهت از طرفین موجب باشد هم از طرف زوج و هم
از طرف زوجه اول از قسم دو طلاق با عوض که کراهت صریح از طرف زوج
فقط موجب باشد طلاق خلع است که کراهت زوج فقط در ان معتبر و شرط
است پس باید انرا بصیغه خلع جاری ساختن و قسم دوم مبارات است که کراهت

در احکام طلاق
ان ضعیفه
در حین طلاق
بشرط حضور
و هر طری
اگر در سفر
باشد و بخواند
طلاق بگوید
ممکن نباشد
و اگر استعلام
حال ضعیفه
نماید یا اینکه
ضعیفه حائل
باشد صحیح
است طلاق
در حین حیض
و خلوا حیض
و نفاس در این
فرض معتبر
نیست و نیز
شرط است
تلفظ بصیغه
طلاق بلفظ
عربی مگر در
آخری که ایما
و اشاره در
طلاق ان کافی
است باید معلق
نباشد بر شرط
یکه ممکن باشد
وقوع و عذر
وقوع ان مثل
قتل و مسافر
و بخوان و همچنین
معلق نباشد بر
صیغه مقطوعه
مثل طلوع شمس
و غروب و بان
بدانکه طلاق
بر دو قسم است
یکی طلاق بد
و عوض و دیگری
طلاق با عوض
و این بر دو قسم
است اول آنکه
کراهت صریح از
طرف زوج باشد
نقطه در کراهت
از طرفین موجب
باشد هم از طرف
زوج و هم از طرف
زوجه اول از قسم
دو طلاق با عوض
که کراهت صریح
از طرف زوج فقط
موجب باشد طلاق
خلع است که کراهت
زوج فقط در ان
معتبر و شرط
است پس باید انرا
بصیغه خلع جاری
ساختن و قسم دوم
مبارات است که کراهت

طرفین شرط است در آن پس باید بصیغه مبارات از واقع جنازند اما کیفیت صیغه هر یک پس در طلاق رجعی چنانچه زوج خواسته باشد که خود صیغه طلاق جاری نماید بگوید زوجی طالق همی طالق طلقه همی طالق مرة و اگر وکیل زوج بگوید پس چنانچه زوجی بگوید و لا بد است در آن از لفظ صریح بنحویکه ذکر شد و اگر خواسته باشد رجوع نماید بر جوع لفظی که بهمین اکتفا نماید میگوید رجعت و راجعت و رجعتك و امثال اینها با قصد رجوع چنانچه کفایت میکند رجوع فعلی مثل وطی و تقبیل و لمس از رو شهوت بشرطیکه با قصد باشد نه مثل نائم و ساهی و اما در طلاق خلع پس گذشت که لا بد است از کراهت زوج و کیفیت آن این نحو است که زوج چیزی بدهد بشرطیکه آن چیزی معتبر و معلوم بوده باشد و مالیت داشته باشد چنانچه در هر فدیة معتبر است یا آنکه ابراء نماید و از مهری که بر ذمه او دارد از برای اینکه خلع کند و طلاق دهد و از شوهرش پس وکیل زن بگوید بویکل مرد عن موکلتك بذلت لک المبلغ المعلوم لیلعلها علی بطلانها بر پس وکیل زوج بلافاصله بگوید خلعت زوجة موکلی علی المبدول ففی طالق طلقه و همی طالق مرة و یا اینکه مرد بگوید ففی مغلعة علی ما بذلت ففی طالق طلقه و همی طالق مرة و اگر زوج خود خواسته باشد صیغه اولا جاری نماید بدو و اخذ وکیل پس در موضع خلعت زوجة موکلت بگوید خلعت زوجة یا بگوید خلعت چنانچه وکیل نیز میتواند خلعتها بگوید وکیل زن نیز در صورت عدل وکیل زوج بجا موکلت بگوید لک و بجا لیلعلها که بصیغه غیبت است لیلعلها بصیغه خطاب باید بگوید و اگر آن فدیة ابراء مهری نباشد پس در سؤال بجا بذلت لک المبلغ المعلوم بگوید وکیل زوج بر ثبوت ذمه موکلت عن مهرها المسمی فی العقد و در جواب بجا علی ما بذلت بگوید علی فایر

چنانکه

چنانکه جایز است بجا میبذلت علی المبدول و بجا میبذلت چنانچه است بگوید علی الابراء و بجهت تقدیر بر فوریت جواب شرط است و اگر عوض خلع ابراء مهری بود بذلت میبذلت بگوید و یا بشد پس باید در سؤال و جواب هر دو را جمع نمایند باین نحو که وکیل زن بگوید بویکل مرد عن موکلتك بذلت لک المبلغ المعلوم و ابرشته من مهرها المسمی فی العقد لیلعلها علی بطلانها بر و بجا بطلانها بر بلافاصله وکیل مرد بگوید ففی مغلعة علی المبدول و لا براه فی طالق طلقه و همی طالق مرة و در این شرط ذکر لفظ طلاق بعد از خلع چنانچه در صیغ مذکوره اتفاق افتاد خلاف شرط است چنانچه در صیغ مذکوره اتفاق شده چنانچه در مبارات بلا اشکال واجب است که طلاق بعد از لفظ مبارات و اما صیغه مبارات مثل صیغه خلع است در جمیع آنچه ذکر شد مگر آنکه در اینجا وکیل زن لیبارتها باید بگوید در موضع لیلعلها و وکیل شوهر یا خود شوهر مبارات بگوید در موضع مغلعة و جمیع آنچه اعتبار شرط شده است در خلع در اینجا نیز معتبر و شرط است علاوه بر این چند چیز در مبارات اعتبار شده است که در خلع اعتبار نشده و بهمین جهت فرق حاصل میشود میان خلع و مبارات اول از آن چند چیز بکه اعتبار شده در اینجا و در خلع اعتبار نشده کراهت صیغه بجز از طرفین است چنانچه گذشت و هر آنکه فدیة باید تقدیر مهری یا کمتر باشد نیز باید ترجیح خلع که این شرط در آن معتبر نیست سیم اجماع اعتبار وجود طلاق است بعد از لفظ مبارات دون خلع که در زن و مردان بعد از لفظ خلع خلاف است اگر چه در رعایت است چنانچه گذشت چهارم جواز ذکر ابراء است در موضع مبارات دون خلع اگر چه رعایت احتیاطی سداد و نجات است والله اعلم بحقیق

در خلع

الاحکام من کیفیت ظهار و صیغه ابراء و بجا بطلانها بر

زوج بزوجه اش در حضور و این بعد از تحقق شروط طه که مذکور میشود بگوید ان علی
کظهری یا بگوید زوجی علی کظهری و اجتناب از بیانی مثلا و هرگاه در موضع
علی بگوید ان منی یا بگوید ان عندی یا بگوید ان معی نیز کافی است و همچنین
اقتضای یکفمن ان کظهری بخلاف اینکه هرگاه بگوید ان علی کظهری زیرا که
این کافیه نیست و شرط است که بلفظ ظاهر واقع شود پس غیران لفظ اعتبار ندارد
بدانکه معتبر است در ظاهر شروط طه که اعتبار شده است در طلاق مثل اشتراط
حضور عدلین یا استماع ایشان و بودن در صیغه خالی از حیض و نفاس یا حضور
زوج و همچنین با غیبت زوج در صورتیکه معرفت بحال زوج داشته باشد و
عدم حمل و بودن در طهر غیره و اقرار اینکه شخص مظاهر کامل باشد ببلوغ و عقل
و قصد و اختیار و نیز باید دانسته شود که بعد از اجراء صیغه طه حرام است بر
مظاهر و طی مظاهره قبل از کفاره دادن و کفاره ان عتق رقبتا یا امکان و الا
صیاشهرین متابعین است و اگر قادر بر ان نیز نباشد باید اطعام شصت مسکین
نماید پس ترتیب مزبور معتبر است و اگر عاجز از کفاره مزبوره باشد اجزاء آن
خالی از اشکال نیست پس احتیاط ترک نشود پس مجامعت نمائید تا وقتیکه کفاره
بدهد بعد از تمکن از ان و اگر قبل از تکفیر و طی کند و کفاره لازم است بکلی بجهت
ظهار و یکی دیگر بجهت و طی قبل از تکفیر بلکه احوط و مرکب است بحدی که مرد
اگر چه و طی واقع نشود لکن اقوی اینست که استقرار نمی یابد و بگو کفاره مکرر و طی
و اگر نسبنا و طی واقع شود چیزی بر ناسی نخواهد بود و اما جاهل بحکم مسئله
پس اقوی اینست که معتد و نباشد و اگر و طی قبل از تکفیر مکرر واقع شود کفاره
و طی نیز تکرار ان مکرر میشود پس اگر و طی حاصل شود سه کفاره لازم است
دو کفاره بجهت دو و طی و یکی بجهت ظهار و اگر سه نفع و طی بعمل آورد چنانکه

عمل نماید
در آنجا

لازم میشود که سه کفاره بجهت و طی و یکی بجهت ظهار و هنگامی که نیست در حکم
مزبور ما بین اینکه کفاره و طی را بعد از هر و طی بدهد و بعد و طی دیگر بعمل آورد
یا نه پس ما دامیکه کفاره ظهار نداده بوطی متعدد میشود کفاره و اما کفاره
ظهار و تکرر نمیشود بتکرر و طی بلی بیکر و صیغه طهار مکرر میشود علی الاقوی
با عتد قصد تأکید و علی الاحوط بان و اگر بعد از وقوع ظهار طلاق بدهد
ان صیغه طهار را خواص طلاق رجعی باشد یا بطلاق باین و عده اش نیز منقضی
شود پس حلال میشود صیغه بر او بدو کفاره یعنی میتوان که او را بعد خود
در آورد بدو کفاره بلی اگر در زمان عده رجوع نماید پس کفاره نیز عود میباشد
با اینصورت که حرام است و طی او ما دامیکه کفاره نداده است مثل صورت قبل از طلاق
مس عقد نکاح فضولی صحیح است یا نه صحیح است و ولایت طفل و محجور
متصل ببلوغ که باید در وجه است هرگاه پدر یا جد عقد کرده اند بعد از بلوغ و یا
عاقبت شدن اختیار فتح دارند یا نه صحیح است و اختیار فتح ندارند مگر آنکه معلوم شود که
مفسده در ان کرده اند پس در اختیار داشتن حاکم یا و قه در عقد طفل صحیح
دارد و اشکال است مس هرگاه شخص زنی را عقد کند و مقاربت نماید یا نه
که با و حرام میشود چه کسانند ج پدر شوهر و پدر پدر و پدر مادر شوهر و پدر
شوهر و پدر شوهر هر چه باشند و بنیابند حرام مؤبد میشود مس هرگاه زنی را
عقد نماید پیش از مقاربت و دختران را یا خواهران بر شوهر و محرم است یا
ج احوط آنست که محرم نیست و اگر مقاربت اتفاق افتاد دختر محرم میشود و بکن
خواهر زن محرم نمیشود و ذاتا مس هرگاه زنی را عقد کرد و مقاربت نکرد و متبر
خواهر زن را یا دختران را زنی را عقد کند یا نه صحیح است و در جهالت او است نمی تواند
عقد کند بلا اشکال مس دختر را در زن و دختر خواهر زن را در زن و

مس عقد نکاح فضولی صحیح است یا نه صحیح است و ولایت طفل و محجور متصل ببلوغ که باید در وجه است هرگاه پدر یا جد عقد کرده اند بعد از بلوغ و یا عاقبت شدن اختیار فتح دارند یا نه صحیح است و اختیار فتح ندارند مگر آنکه معلوم شود که مفسده در ان کرده اند پس در اختیار داشتن حاکم یا و قه در عقد طفل صحیح دارد و اشکال است مس هرگاه شخص زنی را عقد کند و مقاربت نماید یا نه که با و حرام میشود چه کسانند ج پدر شوهر و پدر پدر و پدر مادر شوهر و پدر شوهر و پدر شوهر هر چه باشند و بنیابند حرام مؤبد میشود مس هرگاه زنی را عقد نماید پیش از مقاربت و دختران را یا خواهران بر شوهر و محرم است یا ج احوط آنست که محرم نیست و اگر مقاربت اتفاق افتاد دختر محرم میشود و بکن خواهر زن محرم نمیشود و ذاتا مس هرگاه زنی را عقد کرد و مقاربت نکرد و متبر خواهر زن را یا دختران را زنی را عقد کند یا نه صحیح است و در جهالت او است نمی تواند عقد کند بلا اشکال مس دختر را در زن و دختر خواهر زن را در زن و

مس عقد نکاح فضولی صحیح است یا نه صحیح است و ولایت طفل و محجور متصل ببلوغ که باید در وجه است هرگاه پدر یا جد عقد کرده اند بعد از بلوغ و یا عاقبت شدن اختیار فتح دارند یا نه صحیح است و اختیار فتح ندارند مگر آنکه معلوم شود که مفسده در ان کرده اند پس در اختیار داشتن حاکم یا و قه در عقد طفل صحیح دارد و اشکال است مس هرگاه شخص زنی را عقد کند و مقاربت نماید یا نه که با و حرام میشود چه کسانند ج پدر شوهر و پدر پدر و پدر مادر شوهر و پدر شوهر و پدر شوهر هر چه باشند و بنیابند حرام مؤبد میشود مس هرگاه زنی را عقد نماید پیش از مقاربت و دختران را یا خواهران بر شوهر و محرم است یا ج احوط آنست که محرم نیست و اگر مقاربت اتفاق افتاد دختر محرم میشود و بکن خواهر زن محرم نمیشود و ذاتا مس هرگاه زنی را عقد کرد و مقاربت نکرد و متبر خواهر زن را یا دختران را زنی را عقد کند یا نه صحیح است و در جهالت او است نمی تواند عقد کند بلا اشکال مس دختر را در زن و دختر خواهر زن را در زن و

میتوان بعقد را وارد پانج نمیتواند بلی هرگاه بعد از عقد اجازه کند صحیح است
مس کسکه زنابعه خود یا خاله خود کند دختر ایشان با و حرام میشود پانج بد
حرام مؤبد میشود مس کسکه دو کتیر داشته باشد که هر دو خواهر باشند و طی
ایشان جمعا جائز است پانج جائز نیست مس در عقد دائم زباده از چهار زن
ازاد داشتن جائز است پانج جائز نیست بخلاف انقطاع که هر چه باشند ضرر
ندارد و همچنین جمع در ملک بمین هر چه باشند ضرر ندارد مس هرگاه کتیر بزا
به اذن اجازه زن حره عقد کنی جائز است پانج جائز نیست بلکه عقدان باطل
است مس هرگاه حره بر سر امر بیاورند و علم باین مطلب نداشته باشد اختیار
فسخ دارد پانج اختیار فسخ عقد خودش را دارد مس زن شوهر را از زنیکم
بداند رعه است عقد کتیر چه صورت دارد حرام مؤبد میشود اما اگر ندانند
که در رعه است عقد باطل است و اما اگر مقاربت سازند حرام مؤبد است و اگر
اولادی هم رسد اولاد شهیه است و ملحق پیدا است و احتیاج بطلاق دادن
ان زن هم نیست مس اگر کسی زن را که عمر باشد عقد کند و ناچه صورت دارد
حرام مؤبد میشود و اگر جاهل باشند بمین عقد باطل است مس اگر شخصی زن
خود را پیش از نرسد سال اضا کند حکمش چیست حرام مؤبد میشود اما ان
جباله او بیرون نمیرود و تمام مهرش را باید بدهد مس هرگاه کسی نفوذ بالله
پسری و طی کند پایش از بلوغ یا بعد از بلوغ مادر و خواهر و دختران پس بر او
حرام مؤبد میشود پانج حرام مؤبد میشود مس هرگاه مرد بداند که شوهر زن
بغیر رفقه و خبر و فاضا و راندارد و ضعیفه میگوید شوهرم و تا کرده اما متهم
نمیدمیتواند ان ضعیفه را بعقد خود را وارد پانج نمیتواند بنا بر احتیاط بلکه
متهم هم نباشد مگر در صورتیکه از برای هر دو یقین بموت حاصل شود مس ان

در احکام مذکور است

برای مرد بکر ازاده طاهر نکاح کند زیرا که صلاحیت دارد از برایش نظر کردن
بر مود محاسن و جایز است بانرج بلی جایز است اگر قصد لذت نباشد پس
نظر کردن بر محارم خود غیر عورتان چه صورت دارد ج جایز است پس نظر
کردن بر وجه و کفین جنبه بد و لذت و رسی حرام است بانرج حرام نیست
در مقام حاجت در غیر این احتیاط شدید تر است پس نکاح کردن بکر
کسیکه بترکان مجرم میفتد واجب است بانرج بلی واجب است استماعی طلب
منی کردن حرام است بانرج حرام است اگر چه خوف از ادا شدن باشد که اگر هت
نکند مجرم میفتد پس هرگاه ضعیف بشرط بکارت خود را بعد غیر داور
در حالتیکه تنبیه باشد شوهر اختیار فتح دارد بانرج اگر در ضمن عقد شرط بگذرد
را کرده باشد احتیاطی فتح دارد و الا فلا پس هرگاه احتیاط در صیغه نکاح
صیغه فارسی را بخواند و بعد تلفظ بجز نماید جایز است بانرج بلی جایز است
پس هرگاه ضعیف خود را بعد غیر داور در مشروط باینکه او را مثلاً از تحف
اشرف بیرون نبرد این شرط جایز است بانرج بلی جایز است و باید زوج بشرط
خود وفا کند پس هرگاه کسی بد بکری نوشت که فلان زن من بعد از این روز
چه صورت دارد ج جایز است پس هرگاه زوج باز وجه یکی یا هر دو را ضعیف
یا جبراً اذن دهند در عقد چه صورت دارد ج احتیاط در اعاده صیغه است
پس اگر کسی بگوید فلان کنیز معین را یکشنبه روز بتو حلال کردم کفایت میکند
بانرج بلی کفایت میکند لکن احوط عدم اکفای فارسی است در تحلیل پس باید بگوید
احللت لك و يطها و در جواب بگوید قبلت پس در عقد نفوذ هرگاه و بکل
زن بگوید زوجه ما من علی الصداق المعلوم و در جواب مرد بگوید قبلت له
کفایت میکند بانرج بلی کفایت میکند و همچنین اگر باین صیغه بگوید انکم با و زوجه

در لعلستان

ایاه علی الصداق المعلوم و در جواب بگوید قبلت له کافی است پس بگوید
وقد فزوجہ بزواج حرام میشود یا نرج بلی حرام میشود میشود یا شروط
مقرره پس لعان و قذف چیست لعان عبارت از صباه است که مین
زوج و زوجه اتفاق می افتد که نسبت زن با زن و زوجه خود میدهد بی شهادت
بینر و زوجه انکار دارد بعد در پیش حاکم شرع بخوانند از الة حد از خود
نما بند چهار مرتبه بتلقین حاکم در صورت قذف زوج بگوید اشهد بالله
ان لی من الصادقین فیما رمت زوجة بر من الزنا و در مرتبه پنجم بگوید لعنة
الله علی ان کنت من الکاذبین پس در این صورت حکم قذف که حد است از
زوج زائل میشود و ان زوج مستحق حد شرعی میشود مگر اینکه زوج نیز
از الة حد از خود نماید بگفتن چهار مرتبه بتلقین حاکم شرع یا منصوب او اشهد
بالله ان من الکاذبین فیما رمتا به و در مرتبه پنجم بگوید ان غضب الله علی
ان کان من الصادقین و اگر قذف بانفی و لدهود و جمع شود پس زوج باید
اضافه نماید در آخر صیغه شهادت در هر یک از این چهار مرتبه لفظ و ان هذا
الولد من زنا و لیس منی هر گاه نفی و لکن بدون قذف پس باید گفتا کذب و زوج
بگفتن چهار مرتبه اشهد بالله ان لی من الصادقین فی نفی الولد و در مرتبه پنجم بگوید
ان لعنة الله علی ان کنت من الکاذبین پس جایز است از برای مسلم اینکه نکاح
کند غیر کتابی را ابتداء یا نرج جایز نیست و همچنین جایز نیست که زن مسلمه ب عقد
کافر در آید پس از برای مؤمنه جایز است که ب عقد مخالفه را بد یا نرج بعد
نیت جواز ان و لکن احتیاط ترک نشود پس اگر کسی زن یا بمبلغ معینه منقطع کرد
و شرط نمود که نفقه و کسوة او را بدهد بعد از دخول مدتش را بخشد حکمش چیست
ج باید تمام مهر را بدهد و لکن در نفقه و کسوة اشکال است پس هر گاه زن را

مقطعه کرد و پیش از دخول مدتش را بخشد مهرش با و میرسد بانرج بلی نصف
مهرش را باید بدهد پس زن منقطعه را برسد بانرج ارش نمید و حق اعضا
و خرج زمان عده هم ندارد و اگر حمل داشته باشد خرج زمان حمل با و میرسد
زن بکه منقطعه هست هرگاه مقاربت شده مدتش را بخشد یا اینکه مدتش نباشد
باید عده نکاح نگاه دارد بانرج عده ندارد اما اگر شوهرش فوت کند عده وقتا
باید بگیرد پس منقطعه را در حیض میتوان مدتش را بخشد بانرج بلی میتوان
بجای عقد دائمی کرد در حیض طلاق از صحیح نیست پس عده منقطعه چه قدر است
حج اگر حیض ببیند باید و حیض بگذرد و اگر نبیند چهل و پنج روز بگذرد گنا
است اگر حمل داشته باشد بعد از وضع حملش عده اش تمام است و اگر حامله
باشد و شوهرش بمیرد عده اش بعد از این است پس زن بکه سبب ظهار حرامی
شود اگر خواهد مخص شود زوج او را باید طلاق بدهد بانرج بلی باید طلاق
بدهد پس هرگاه زنی بامر دی محرم یا غیر محرم حقه مادر و فرزندان که خواسته باشند
اما نه یا تطهیر عورت یکدیگر کنند حکمش چیست حج کبیره یا چیزی دیگر دست کند
که دست ایشان بر عورت بکه حرام است پس آن نرسد و همچنین نظر کردن نیز حرام است
نکردن حال اختیار نه اضطرار پس نظر کردن غلام بر بدن بی خود یا لمس نمودن
بدن او چه صورت دارد حج جایز نیست و هیچ قسم محرم نمیشود مگر اینکه دخترش را
مثلاً بعد از او در آورد و او بیک ساعت آنوقت تحقق محرمیت واقع میشود اگر دختر
کبیره باشد پس هرگاه زن غریبه که پنجاه سال تمام نایسده شصت سال تمام
ندارند و در عده باشند و غایب ایشانرا عقد کنند چه صورت دارد حج حرام مؤبد
میشود و اگر ندانند و بعد از مقاربت معلوم شود نیز حرام است و اگر بعد از آن
بازن شوهر دار نفوذ بالله کیسه زنا کند یا اینکه در عده باشد بر این شخص حرام

دیکھا
 غور و خفا
 فقیر دیکر
 اعلیٰ مرتبہ
 اللہ جل
 انوار علیہ
 مذاہب
 بصیرت
 بعد نیست
 و خود
 شہر زو
 میرا
 اقا
 علی

میشود بانرج بلی حرام است میشود و در ثلث شرط است که عده رجعت باشد
 من نه که در عده رجعت میرد شوهرش ارث میرد بانرج بلی ارث از او میرد
 و همچنین بعکس من نه بر بدن مرد اجنبی میتواند نظر کند بانرج نمیتواند خسته
 برگردن جایز نیست و همچنین بعکس اما بر مرد واجب نیست که پوشد بدن خود را
 لکن نمی منکر کند از نگاه کردن و اغاثت بر معصیت هم ننماید من نگاه کردن سید
 ممتنه پیش از تکلیف چه صورت دارد ج احتیاطا نظر نکند و همچنین زخام و
 بدن خود را از پیش ممتنه غایب پوشد من زخام شکم و بدنش را از نامحرم
 نمی پوشد مثل ایلات و باد بهر نشینان چه عرابی چه غیر عرابی چه صورت دارد
 ج باید مردان چشمشان را از ایشان پوشد من نه بانبر عده دارد بانرج
 ندارد لکن احوط صبر کردن است تا معلوم شود که حمل دارد بانبر من دختر بانبر
 مادر بانبر را زکای بکند جایز است بانرج جایز نیست لکن اگر بخوزانیر را بکند
 ضرر ندارد اگر از راه دیگر موجب حرامی باشد شوهر هرگاه زوج محرمی معین
 کرد از برای زوج قصد دادن از اندارد عقدش صحیح است بانرج بلی عقدش صحیح
 است من هرگاه زن قابل تمتع بوده باشد و زوج خود را منع کند ناشزه است بان
 ج بلی ناشزه است مستحق نفقه و کسوه و سکنی نمیشد من مدت منقطع
 شخص نمیشد بانبر امدد عده جایز است که او را بعد خود را و در بانرج جایز
 من نه که مانع شود شوهر را از مقاربت بدن و عذر حکمش چیست ج نفقه و
 کسوه و سکنی ندارد اما میتواند مهر را بگیرد من هرگاه زن صغیر شود بشرط
 آنکه شوهر یا او مقاربت نکند صحیح است بانرج بلی صحیح است تمتع دیگر غیر از
 مقاربت با او جایز است من هرگاه مرد غلامی بدو رضا بر زن خود فرایده صحت
 دارد بانرج جایز نیست اما زن اگر اطفال را بدو نمود نمیشد اجرت خدمت از او

شوهر بر دارد اگر بقصد تبرع بوده باشد من بر زوج نفقه و کسوه و سکنی
 دائمی واجب است بانرج بلی واجب است و هرگاه نفقه یا کسوه یا سکنی را ندهد
 دین است بر زن بر او من هرگاه زن درستی هست که ممکن است حاضر شود
 یعنی در سن من محض بوده لکن جنس نمی بیند و شوهرش میخواهد که او را طلاق
 بدهد حکمش چیست ج اگر مقاربت شده سر ما شوهرش با او مقاربت نکند
 و بعد طلاق دهد او را و بعد سر ما دیگر عده دارد من هرگاه زن بعد از
 طلاق یک ساعت گذشت وضع حملش شده عده اش گذشت است بانرج بلی
 محض وضع حملش عده اش گذشت من صغیره و یا شتر و غیره من عده طلاق
 دارد بانرج عده طلاق ندارد اما عده وفات را دارد اگر چه منقطع باشد
 من هرگاه مرگ در سفر وفات کند اول عده زوجش از چه وقت ج از وقت
 خبر رسیدن بضعفه است اگر چه بعد از ده سال باشد من کفایت خرم و محرم
 رضاع و سبب از میان فرماید ج اگر زن شیر دهد بطفل او یا دینی او را
 اولاد از زن رضاع و دینی هر چه بیابند و پدر و مادر او هر چه بالا روند تمام
 باین طفل حرامند اما شوهر بضعفه که صاحبش است و خوشایشان باینچه برای
 بضعفه شمرده شده علاوه بر آن اولاد رضاعی هم هر چه پایش روند و عمو و عمه
 و خاله و خالوی او هر چه بالا روند رضاع و دینی باین طفل حرامند من اولاد
 دینی این بضعفه و اولاد رضاعی و دینی شوهر این بضعفه که صاحبش است بر
 پدر طفل شیر خوار حرام است بانرج بلی حرام است زیرا که در حکم اولاد او بیند
 اولاد رضاعی بضعفه بر پدر طفل حرام است بانرج محرم نیست لکن احوط آنست
 نظر محرم و نکاح است اما برادر و خواهر طفل شیر خوار و اولاد از زن و آن مرد
 احتیاط کنند و همچنین خواهر و مادر طفل شیر خوار بضعفه شمرده من رضاع

بجای شرط حاصل میشود بحسب شرط واقع میشود و آنکه شیر از زن حیوان
نیز زمت و نیز از مرد و غیره در نزد حمل یا تولد طفل از حلال یا شهیم هم رسیده
باشد نیز از حرام است آنکه از پستان بخورد نه آنکه بمجلیش برسد چنانکه شیر
خاص باشد نه آنکه چیز مخلوط با آن باشد پنجم آنکه شیر از یک شوهر باشد مثل آنکه زن
شده طلاق گرفته و زن دیگری شده موافق شرع حمل برداشت و شیرش متصل
تولد یک وضع حملش که شده روز مثلاً طفلی را شیر داد که وضع حملش شد از
این شوهر ثانی بعد پنج دفعه دیگر هم شیر داد بشرحی که نمیکند پس اگر شیرش
قطع شده بود بجهت حمل یا زهر رسید این شیر از شوهر اول است یا شوهر ثانی
این شوهر ثانی است ششم آنکه باید طفل در بین دو سال باشد که اگر یک دفعه
آخر مثلاً بعد از بیست و چهار ماه شیر بخورد بشرحی که کند اما ضعیف شود
در این وضع حملش که شیر باشد ضرر ندارد و بشرحی که میکند هفتم آنکه طفل
مربط نباشد و شیر را نگیرد اگر چنین باشد احتیاط کند ترک نکاح و نظر محرک
هشتم آنکه طفل آنقدر شیر نخورد که از این شیر بدش گوشتی رویشد و
تغذایش قوت گرفته یا یکشنبه از روز متصل شیر بخورد که شیر دیگری باطعام
در بین بخورد مگر قلیلی که غلبان صدق نماید یا نوزده مرتبه شیر متصل بخورد
اگر زمان قلیلی صبر کند و نفس تازه کند و باز بخورد که بکری تبر صدق میکند تمام
یکو تبر است اما باید شیر دیگری در بین فاصله نشود پس بجهت این سرقم با
شرایط مذکور شرح من میشود اما در مرتبه چون بعضی قائل شده اند بشرح
حرمت یا احتیاط کنند پس اگر بکری شیر کامل بعد طفل بدهد از شیر یکشوهر
همان طفلها با او با هم و یا شوهرش محرم میشوند یا نه جلی تمام با هم و یا شوهر
محرم میشوند پس هرگاه زنی شیر دهد پس بر او دختی را از شیر یکشوهر خواهر

و برادر این طفل با هم محرم میشوند یا نه ج احتیاط کنند و نکاح و نظر کردن
س مادری زن رضاع و خواهر زن رضاعی از زن مدخوله بر شخص حرامند
مثل نسبی یا نه ج بلی حرامند پس هرگاه طفل صغیر را مادر شخص یا زن
پدر او چه بنده و چه آزاد یا جد یا زن پدر پدر او یا خواهر یا زن برادر او
و یا اولاد خواهر او یا اولاد برادر او یا اولاد ایشان شیر کامل دهند
چه صورتی از ج ان طفل صغیر بر آن شخص حرام میشود ابتدا و اگر در عقد آن
شخص باشد باطل میشود عقد پس اگر مادر زن یا زن پدر زن شیر دهد
طفل شخص را چه از این زن باشد طفل چه از زن دیگر این زن بر او حرامی
شود یا نه ج بلی این زن حرام است میشود زیرا که پدر طفل نمیتواند دختر
صاحب شیر را گرفته باشد و همچنین اولاد نسبی بر صغیر س اذاب رضاع
را بیان فرمائید ج اذاب رضاع سنت است اختیار کردن دایم مؤمنه
عاقله عقیقه جملة و مکروه است اختیار کردن دایم که عقل و حق و غیره
عشره یا بد صورت یا بد سورت یا کج خلق یا حرام زاده یا اولادش حرام زاده
باشد زیرا که شیر را تأثیر بادی است در مزاج طفل و بهتر از همه مادر طفل
و سزاوار است که اجرت بگیرد و اولی اینست که شوهر اجرت بدهد و اگر زیادتر
از دایم اجرت بگیرد میتواند که طفل را از او گرفت و بدایم داد و سنتست که نه
نمی کند که بکری شیر ندهند شاید بوقت ظاهر شود که خواهر خود را گرفته
و سنتست که خودشان رضاعاً اجرت بدارند اما ارث را و حق های خود را
نمی برند و همچنین سنتست که طفل را دو سال کامل شیر دهند مگر بجهت ضرورت
که زیادتر یا کمتر شود ضرر ندارد پس گاه ها بیک اجتناب از آنها لازم است
و از گاه ها بیکر شمرده میشود بیان فرمائید ج گاه ها بیکر که علامه

در احکام زکات

در احکام زکات

در کتاب قواعد تحریر فرموده اینست که حق تعالی بران وعده آتش داده است و
شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان اسناد این مضمون با صحاح امده که کلمات
همه کبیر است بالنسبه بکاه ماتحت خود مثل بوسیدن زن مرد منبت بزنا
صغیره است و نسبت بنظر حر امر کبیر است اما آنچه بعضی علما قضا کرده بکاه کبیر
بودن آنرا نموده اند هفتاد و هفت عدد است اگر چه در کبیر بودن بعضی از
آنها ناقل است بلکه منع است که ذکر میشود یکی از آنها همراه کردن از راه خدا
است و دیگری کذب بر خدا و افتراء بر خدا و کشتن کسی که حر امر است کشتن
او و فساد در زمین و ظلم کردن و تکبیر بر ظالمین کردن و اعانت کردن بر
ظالمین و تکبیر کردن و ترک نماز و منع زکوة و تخلف از جهاد و منع از جهاد
و گرفتن از جهاد و خوردن مال یتیم و نا آمدن از رحمت خدا و ایمان بودن
از غضب خدا و حکم غیر ما انزل الله و ترک حج و فتنه انگیزی و شرب خمر و عا
والدین و کافر شدن بخدا مثل تکلیم بقران و شرک و نفاق و محمود یعنی انگار
نمودن آیات خدا و محادله با خدا و محادله با خدا و مشاقره الرسول و انکار
معاد و انکار حشر اجساد و بلکه انکار هر چه ضروری است و دیگر اعراض
کردن از ذکر خدا و ملحد شدن در پست الله و منع از مساجد خدا و نسبت زنا
بزنان عقیقه و نسبت بلواط و استهزاء بمؤمنین و شهرت دادن فاحشه را نزد
مردم و شکستن عهد و پیمان و زنا و لواط و غنا و قمار و دزدی و سرکشی
شرایط و مساحقه و قسم دروغ و شهادت ناسخ و هتک حرمت کعبه و ترک احرام
و دزدی و رفتن در بلاد دیگر عالمی در اینجا نباشد که مسائل دین از او اخذ
و خوردن مردار و خوردن گوشت خوک و خوردن ذبیحه که بغیر اسم خدا نذ
شد و کسب مال حرام و کمر دادن در کابل و وزن و حبس حقوق مردم و بدو

عذر شرعی و اسراف و تبذیر و خیانت و مشغول شدن ببله و لعب
اصوات بر کاهان صغیره و قوادی کردن یعنی دو خرافه را هم رسانیدن و
دین را نمودن و غضب و سخن چینی و قطع رحم و تأخیر نماز از وقت و دروغ
گفتن خصوص بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و زدن مسلمانان بناحق و
پوشیدن شهادت و چغلی کردن پیش ظالم و تأخیر حج بدون عذر شرعی و
ظهار کردن زن خود را و قطاع الطریق یعنی راه زنی در میانان بندگان
صیحه معین از جابر روا بکرده است که امام محمد باقر علیه السلام فرموده که ای
جابر ایا انکفا میکند کسی را ادعای تشیع یعنی شیعری بهمین که قائل بحجت
ما اهل بیت است و الله که نسبت شیعه مکرر کسی که بر عهد از معاصی خدا
و اطاعت او بکند مکرر است مرد را که بگوید من دوست میدارم علی را و
او را امام میدانم اگر بگوید من دوست میدارم حضرت رسول صلی الله
علیه و آله را که بجهت از علی علیه السلام است و عمل حضرت رسول را بجا بیاورد و
متابعت سنت او نکند آن محبت با وفا بدو نخواهد بخشید پس از خدا بترسید و
عمل کنید از برای تحصیل ثوابها که نزد خدا است چنان خدا و مهربان است که از
خلق او خوشی نیست محبوبترین بندگان بسو خدا و گرامی تر از ایشان در
نزد حق تعالی کسی است که بر عهد کار تر باشد از برای خدا و عمل کند تا باشد
بطاعت حق تعالی بخدا قسم که تقرب نمیتوان جست بسو خدا مگر بطاعت با
مابراحت بیزاری از آتش نیست و نماز از خدا حجت نیست هر که مطیع خدا است
اولی ما است و هر که غایب خدا است او دشمن ما است و بولایت ما نیست
توان رسید مگر بر عهد کاری مس شریعت نماز جعفر طیار از بیان فرمایش
بدانکه نماز جعفر طیار سنه مؤکداست و فضیلت آن بسیار است و مستحب است

در هر روز بکند که تواند و اگر نتواند در هر روز جمعه یا هر ماه یا هر سال و
در حدیث صحیح است که امر زبده میشود از برای او آنچه در میآید و نماز آن
از گاه و آن چهار رکعت بدو سلام و سنت است که در رکعت اول بعد از
حمد سوره اذ از لزلت بخواند و در رکعت دوم و العاديات و در رکعت
سوم اذا جاء نصر الله و در چهارم قل هو الله احد و در هر رکعت بعد از
قرائت یا نزهه دفعه بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله
اکبر و در رکوع ده مرتبه و چون سر از رکوع بر میدارد ده مرتبه و در سجده
اول ده مرتبه و بعد از سی بر داشتند ده مرتبه و در سجده دوم و سی بر داشتند
از آن مثل سجده اول و در سر رکعت دیگر مثل این رکعت بکند و احوط ترک
نمودن ذکر رکوع و سجود است بلکه اظهر فرقی نبودن میان نماز فرضیه این
نماز است در این معنی و از کار را محترمانه که بعد از ذکر رکوع و سجود بگوید
و جابر است از انوفل روایت قضا آنها قرار دهد و جابر است تسبیح
را بعد از فراغ از نماز بگوید هر گاه تعجیل داشته باشد و در نماز نتواند
بگوید چنانچه هر گاه امضی و از روی دهد و در رکعت از آنرا کرده باشد
جابر است عقبن کار برود و بعد از آن دو رکعت دیگر را بکند و سنت است
در سجده آخر نماز بگوید یا من لبس العز و الوقار یا من تعطف بالمجد و
تکریمه یا من لا یبغی التبیح الا له یا من احصی کل شیء علیه یا ذا
النجمة و الطول یا ذا المن و الفضل یا ذا القدره و الکرم یا سالك
بمعاد العز من عرشك و منتهی الرحمة من کما بک و یا سميع
الا عظم الاعلی و کل انک لنا ماث ان تصلى على محمد و آل محمد و
ان تفعل بی کذا و کذا یا ارحم الراحمین و حاجات خود را بجا آرد و کذا

ذکر کند و بعضی ادعیه سنت بعد از آن خوانده شود و آن در کتب
مبسوطه و ادعیه من کور است و عمل با آنچه در آنها است خوب است
طریقه نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بیان فرمائید ج
علماى شیعه اثنا عشریة از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که
چهار رکعت نماز امیر المؤمنین را بکند بدو سلام و در هر رکعت
بعد از سوره فاتحه سوره قل هو الله احد را بخواند پنجاه مرتبه و فراغ
کرد میان او و حق تعالی گاهی نماید مگر آنکه امر زبده باشد و دعاى
که نیز تسبیح انحضرت است در کتاب زاد المعاد ذکر شده است بعد از
نماز بخواند که هر که این نماز را بکند و این دعا را بخواند هیچ گاهی مریض
او و خلا نماید مگر آنکه امر زبده شود پس احکام نافله شب و صبح را بیان
فرمائید ج نافله شب صبح سپرده رکعت است که هشت رکعت از آن است
است که وقت آن بعد از نصف شب است چنانکه در پیش بیان شده است و
دو رکعت شفع است و یک رکعت نماز و تراست که بعد از نماز شفع باید کرد
و سنت است در نماز شب در دو رکعت اول از آن در هر رکعت سی دفعه بخواند
سوره قل هو الله احد و در باقی از آن سوره ها طولانی مثل انعام و هف
و انبیا و خم هر گاه وقت باشد و سنت خواندن سوره بزرگ را در رکعت
اول و سوره کوچکتر را در رکعت دوم و خواندن قل اعوذ برب الفلق و
قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد در شفع و در باقی قل هو الله احد در
هر سه رکعت و مناسب است در قنوت و تروید نمودن چهل مؤمن چونکه از
اسباب استجاب دعا و دفع مکر و وجالب زقا است باین نحو بگوید اللهم
اغفر لفلان و طفله و خنی و مسح و زنا محسوس در عدد نازل و در قنوت

دَرَوْنِ کَرَوْنِ

بدانکه کراب عبارت است از هزار و دویست رطل عراقی و آن بوزن شاه که عبارت از شانزده عباسی است شصت و چهار من بنقص بیست مثقال می شود و بوزن تبریزی هشت عباسی ۱۲۸ من بنقص بیست مثقال می شود و کربوزن حقه کربلا بمعلی که ۹۳۲ مثقال صیرفی که ۲۴ نخود است میشود هشتاد و پنج حقه و نیم مع یک ربع و نیم بقالی و در مثقال و دوازده نخود و بوزن من بمبئی که چهل سیر است و هر سیر هفتاد مثقال صیرفی بیست و چهار نخود است میشود بیست و نه من و ربع

دَرَوْنِ کَرَوْنِ کَوَافِطِرِهٖ

بدانکه مقدار زکوة فطره یک صاع است و آن ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی است و بوزن تبریزی که ۲۵۰ مثقال صیرفی و ربع است و بوزن شاه جدید نیم من الا بیست و پنج مثقال صیرفی و سه ربع این است و اما بوزن کربلا بمعلی پس زکوة فطره دو و قیه و نصف بقالی و نیم ربع و قیه با سه مثقال و ربع صیرفی الا ثلث نخود میشود و بوزن من بمبئی هشت سیر و نیم و هفت توله و نیم و هشت و ال میشود و ایضا صاع موافق شش رطل بمبئی و پنج توله و نیم و هشت و ال میشود الا یخفی توله دو مثقال و نیم صیرفی است و و ال بک نخود و نیم است و رطل بمبئی صد مثقال است

صَوْرَتِ سِتْخَوْرِ الْجَاخِلْدَانِ حَضَرِ مَسْتَقَامِ حِجْزِ الْإِسْلَامِ
وَالْمُسْلِمِينَ إِلَهُ اللَّهِ أَقَايَ اخُونِ دَوْلَةِ الْخَلْفَةِ خَرِيفَةِ الْفَتْحِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل مداد العلماء افضل من دم الشهداء وصبرهم قرة
للسلحاء وقادة للطائفة الناجية من امة سيد الانبياء صلى الله عليه
والصلاة على اشرف الانبياء والمرسلين وعلى اهل بيته الطاهرين
لعنهم الله على اعدائهم اجمعين لان الى يوم الدين وبعد فان من
اعظم نعماء الله على العباد بعد لتبيين والاوصياء المرضيين صلوات
الله عليهم اجمعين وجود العلماء الراشدين الذين هم نار الهدى وورثة
الانبياء انهم يحفظ الشريعة النبوية عن الاندراس وتقصان الطريقة
المرتبوية عن الانطباع ومن بذل جهده في الفوز بملك المرتبة العظيمة
وبالغ في جده ابتغاء تلك المنزلة الحسنة جناب المستطاب العالم العالم
والفقيه المقيم مقام ملاذ الانام جامع المعقول والمنقول عمدة العلماء
المحققين المقتدر المعتمد والسيد السند افاض افاض الشيرازي
الاصطهباناتي الملقب بالعلامة دامت برکاته فانه سلمه الله تعالى قد
صرف عنفوان شبابه في تحصيل المطالب الاصولية والفقهية والمعنى النظر
في تحقيق معضلاتها الخفية ووصل بقضائه الايام بهر البالي واستفرغ
وسعه وحصل ملكة الاستنباط فله العمل بما ينبغي من الاحكام
الشرعية عن ادلتها ولان يتصدق بحفظ اموال القبة والقصر ونصيبه
على الصعق ولا يترد الا ثماره والا وقاف التي لا ولي لها ونحوها من الوظا

الشرعية التي عملها موكل الى فقهه وله اسوة بالسلف الصالحين ان يروى
عني جميع ما صححت روايته و جازت لي اجازته عن مشايخي عن مشايخهم
اعلى الله مقامهم في دار السلام سيما المودعة في الكتب الاربعة التي
عليها المدار في الأعصار اعني الكافي والفقيه والتهذيب والاستبصار
وارجوه من جنابهم ان لا ينشاني عن الدعوات في مظان الاجابات لا زال
موقفا للخيرات في شهر محرم الحرام ١٣٢٩ حرره عن الاحقر الحاج
محمد كاظم الخراساني (محل خاتمه مبارك)

صورت بخط واجلة مرحوم حجة الاسلام آقا شيخ احمد
شيرازي نجفي طاب ثراه

بسم الله تعا براخوان مؤمنين ازاھل فارس عموما و اھل الى اصطهبانات
خصوصا مكثوف باد كه جناب منطاب عمدة العلماء الاعلام وزبدة
الفقهاء الكرام علام فھما آقا ميرزا آقا محمد اصطهباناتي شيرازي
دام فضله العالي صاحب ملكة قدسية ونفس زكية وبالغ مرتبة جليلة
اجتهاد وحائز رتبة رشاد علما وعلما نام وتمام است لازم است كبركاته
ان وجود اقدس ودعوات ان ذات مقدس را مغنم شمارند ودر ترفيه
حال واسايش ايشان غایت جهد مبذول دارند ودر خد متكذاري ايشان
خود داري ننمايند تا انكه جناب ايشان با سودگی و فراغ بال بوظايف
عليه قيام ننمايند البتة هم امام عليه وعلی ابائنا الطاهرين السلام ارسال خدمت
ايشان خواهند داشت والسلام على اخواني المؤمنين ورحمة الله وبركاته
في شهر ربيع الاول سنة ١٣٢٨ الاحقر الاقر احمد شيرازي (محل خاتمه مبارك)

صورت بخط واجلة خلد ايشان حضرت مستطاب حجة الاسلام
والمسلمين آية الله آقا ميرزا محمد تقی جابر شيرازي نور الله مضجعه

بسم الله الرحمن الرحيم
اخوان ديني واخلای ايماني ازاھل الى اصطهبانات عموما و اھل الى اصطهبانات
لماضي جعل من قبل امرهم خيرا من ماضيهم اظهار ميدان دانكته مخفي ومستور
نمائند كه جناب منطاب ملاذالاعلام علام فھما عمدة العلماء المحققين و
زبدة الفقهاء والمجتهدين آقا ميرزا آقا شيرازي اصطهباناتي دامت
بركاته واذاتر از اجله علما ومجتهدين وكلمين نجف اشرف ميباشند لذا
براخوان ديني لازم كه جهات تجليلات واحترامات ايشان را مرعي وملحوظ
دارند ووجود مبارك ايشان را مغنم دانند زیرا كه چشم همه ماھا با مثال
شان روشن است واز فرمايشات ايشان خاصه در دفع واذلال الفرق
بالتة مضلّة ومخرفين از طريقه مستقيمة شرع انور هجر جلية ووسيلة
نور زنده وكمال هراھي وتمام جهد وكوشش در اين باب داشته باشند
در ترفيه حال واسايش واذاء ديون جناب ايشان خود داري ننمايند
مأذون ميباشند كه در احتياطات و تأملات اينجانب جوع ببحث ايشان
نمايند والسلام على اخواني المؤمنين ورحمة الله وبركاته
الاحقر محمد تقی الجابر فله شهر شعبان المعظم ١٣٢٨ (محل خاتمه شريف)

صورت
امضا حضرت آية الله
اصطهباناتي
ما ختم في حق
نور الله مضجعه
محل خاتمه مبارك

٢٠٦

طُبِعَ فِي الْمَطْبَعَةِ الْمُتَضَوِّتَةِ

فِي النِّجْمِ الْأَشْرِفِ

جَائِزٌ

كُتِبَ الْفَقِيرُ إِلَى أَحْمَدَ بْنِ الْغَنِيِّ مُحَمَّدٍ عَلِيٍّ

الْبَيْهَقِيُّ الْعَرَفِيُّ

مَلِكًا

هـ

١٠٥٤



